

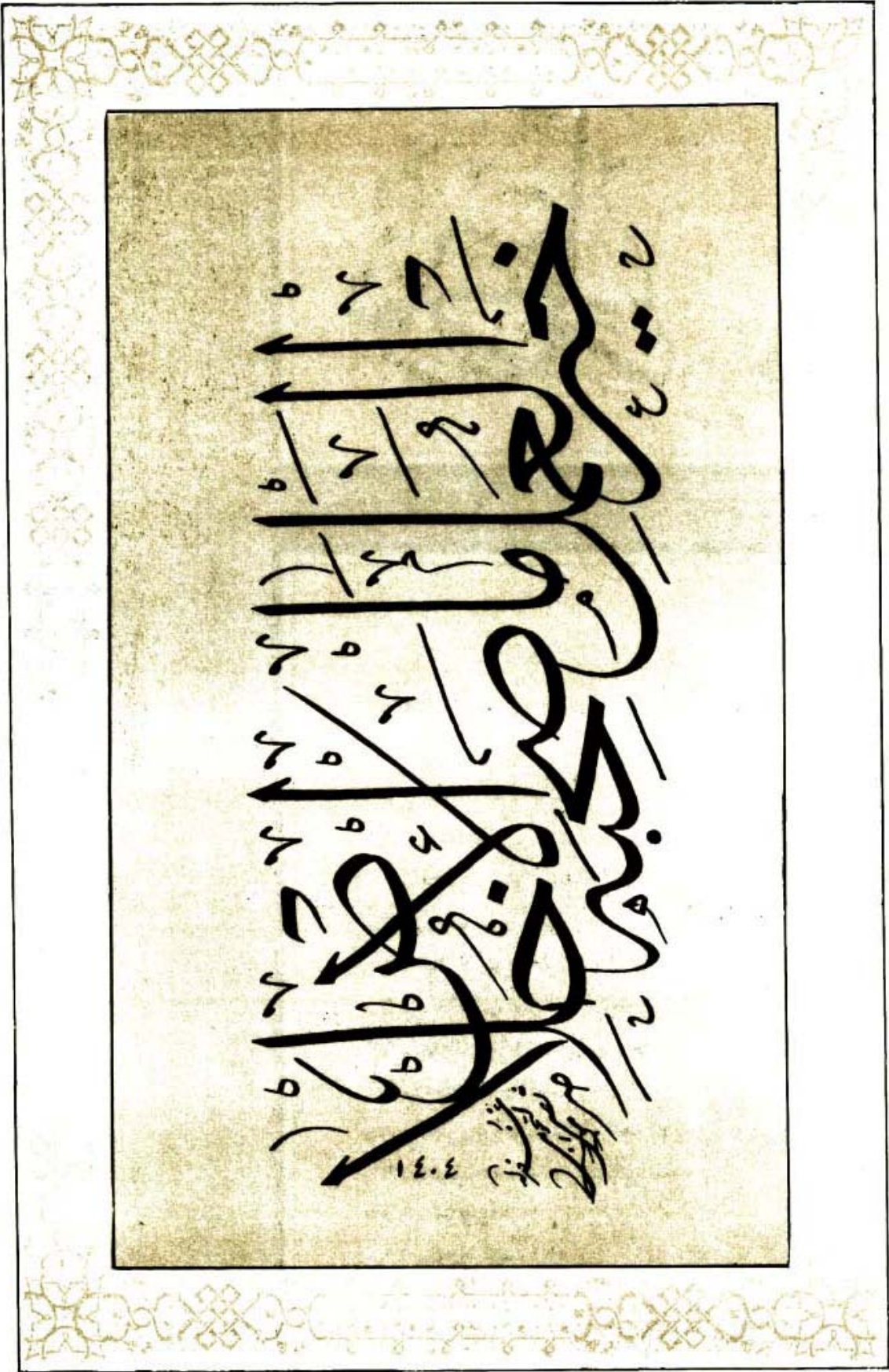
۹

نشریه
جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم

بیت

• مطالب این شماره :

- ۱ - سرمقاله
- ۲ - حضرت زهرا علیها سلام
- ۳ - روابط بین الملل و ... (۱)
- ۴ - اطلاعات و تحقیقات (۱)
- ۵ - انقلابهای قبل از انقلاب مهدی (عج)
- ۶ - بهاران هنر و مسئولیت هنرمندان
- ۷ - وجوهات و مالیات
- ۸ - بحثی پیرامون ولایت فقیه (۴)
- ۹ - تطبیق چند مسئله حقوقی با ...
- ۱۰ - تعاونها (۱)
- ۱۱ - نجوم امت (۶)
- ۱۲ - هدیه احمدیه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَهُ لَوْلَا بَرَاءَةُ اللَّهِ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ السُّرُورِ
إِنَّا نَشْكُرُكَ وَلَا نَمُوتُ بِغَيْرِكَ إِنَّكَ فَاعِلٌ بِمَا تُشَاءُ وَنَحْنُ بِمَا تُفْعَلُ بِهِ عَالِمُونَ
مَنْ عَفَا وَأَسْفَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ يُغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَهُ لَوْلَا بَرَاءَةُ اللَّهِ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ السُّرُورِ
إِنَّا نَشْكُرُكَ وَلَا نَمُوتُ بِغَيْرِكَ إِنَّكَ فَاعِلٌ بِمَا تُشَاءُ وَنَحْنُ بِمَا تُفْعَلُ بِهِ عَالِمُونَ
مَنْ عَفَا وَأَسْفَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ يُغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

عبد الرحمن بن محمد
١٤٠٤

* مردم مکلف شرعی هستند که از کشور و ناموس خودشان دفاع کنند.

* این کوردلهائی که برای طرفداری از سلطنت طلبها و منافقین و امثال اینها به ایران و رزمندگان ایران و علماء اسلام در ایران اشکال می کنند، اینها اشکالشان را ببرند در صدر اسلام طرح کنند.

* ما اعتقادمان این است که آمریکا از اسلام ترسیده است و می خواهد اسلام را بهم بزند، تصریح هم می کند، اما این که با دولت اسلامی ایران معارضه می کنند، اعتقادمان این است که اینها با اسلام دارند معارضه می کنند، و ما روی این اعتقاد با اینها تا آخر باید مبارزه کنیم.

* مسئله این نیست که ما جنگ می کنیم، ما دفاع می کنیم، با کسی که به ما حمله کرده و آنطور ویرانگری کرده است در کشورمان، ما لازم است دفاع کنیم، دفاع را احدی از مسلمین نیست، احدی از علمای اسلام نیست که بگوید دفاع در اسلام نیست، دفاع هیچ احتیاج به یک ولیئی ندارد.

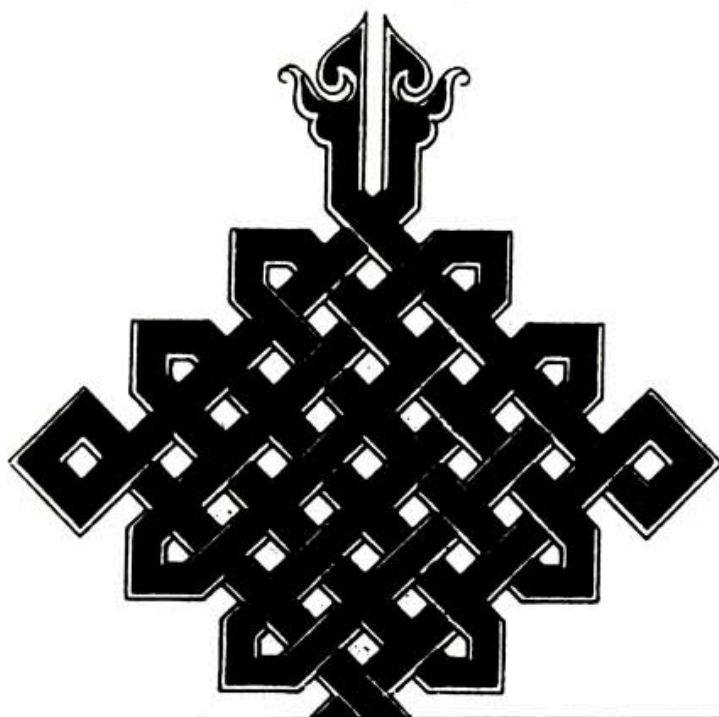
از سخنان امام

در تاریخ ۶۴/۱/۱۵

مطابق با ۱۳ رجب ۱۴۰۵

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا

یوم اللہ ۱۲ فروردین
بر امام وامت
مبارک باد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیتنا

نشریه جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم

شماره نهم

فروردین ماه ۱۳۶۴

رجب ۱۴۰۵

آوریل ۱۹۸۵

• مدیر مسئول: محمد یزدی

• درج مقالات:

تحت نظر هیئت تحریریه

• نشانی:

قم خیابان شهدا کوچه ملک صادقی

• صندوق پستی: ۱۹۸

• تلفن: ۲۲۹۹۹

• حساب جاری: شماره ۸۰۰

بانک استان مرکزی شعبه میدان

شهدا قم

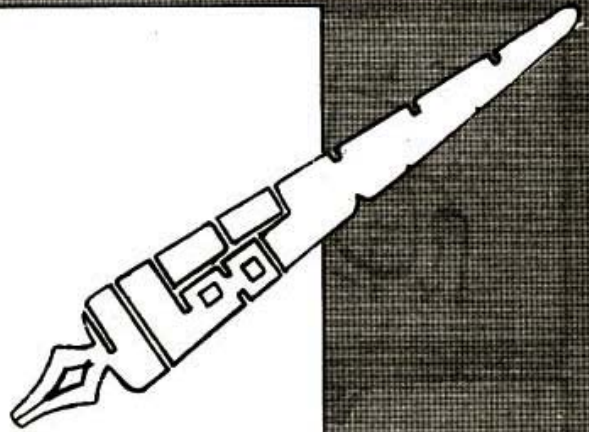
مسئولیت مطالب هر مقاله

به عهده خود نویسنده است

فهرست مطالب

- ۱ - سر مقاله ۲
- ۲ - حضرت زهرا (س) ۷
عبدالله جوادی آملی
- ۳ - روابط بین الملل و سیاست خارجی حکومت
اسلامی (۱) ۲۸
ابراهیم امینی
- ۴ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۱) ۴۵
علی احمدی میانجی
- ۵ - انقلابهای قبل از انقلاب مهدی (عج) (۱) ۵۷
احمد آذری قمی
- ۶ - بهاران هنر و مسئولیت هنرمندان (*) ۶۶
مرتضی الحسینی النجومی
- ۷ - وجوهات و مالیات ۷۶
محمد یزدی
- ۸ - بحشی پیرامون ولایت فقیه (۴) ۹۱
سیدحسن طاهری خرم آبادی
- ۹ - تطبیق چند مسئله حقوق اسلامی با حقوق غرب ۱۰۰
ابوطالب تجلیل
- ۱۰ - تعاونها (*) ۱۱۸
محمود عبداللہی
- ۱۱ - نجوم امت (۶) ۱۲۵
- ۱۲ - فی علم الباری تعالی (*) ۱۳۵
آیة اللہ میرزا احمد آشتیانی (ره)

(*) مقالات وارده



بسم الله الرحمن الرحيم

من کان لله کان الله له
آنکس که برای خدا باشد
خداوند برای او خواهد بود

شکوفائی در سالی که گذشت

جهان با حرکت خود در همه ابعاد از کهنه ها دور شده و به نوا
نزدیک می شود و استعداد های گوناگون شکفته و به فعلیت می رسد و
در حرکت ذات و جوهر خود با رها شدن از بودن ها و بدست آوردن
شدن ها، مراحل جدید و منازل نوی را می پیماید.
انسان در جهان با بهره گیری از این همه امکانات گسترده در سراسر
هستی، بویژه از معارف و معنویات، بیش از هر موجود دیگری در این
راه پیمائی و بودن و شدن ها و استعداد و فعلیت، بهره مند می شود و در
ادامه این راه به نقطه ای رسیده که به زندگی خود رنگ جاوید و ابدی
داده و با عمق هستی و جان جهان، پیوند ناگسستنی می بندد.

سالی که گذشت شاهد حرکت‌های فوق‌العاده و شکوفائیهائی کم‌نظیر بودیم و بهاری که آمد، گلها و لاله‌های عطرآگین بهشتی و خون‌رنگ بستان حریت و آزادی و شرافت و شهامت و شهادت در راه الله و اقامه قسط و عدل را همراه آورد.

شکوفائیهائی بی سابقه و بروز لیاقتها و استعدادهای بی نظیر مشخصه چهارفصل تابهار امسال بود.

در جنگ: جنگیدن در آب و گل با دشمنی که در خشکی مستقر بوده و از زمین و هوا بدون پای‌بندی به هیچ یک از مقررات نظامی حتی با بکار گرفتن سلاحهای شیمیایی و بمبها و راکتها و مدرنترین تجهیزات نظامی حمله می‌کند و در عین حال مقدار زیادی ازاراضی را آزاد کردن و دوازده هزار نفر از دشمن را کشته و بیش از سه هزار از آنان را اسیر گرفتن و حساسترین پاسگاه منطقه را به تصرف درآوردن، شکوفائی یک استعداد کم‌نظیر نیست؟

و در همان زمان، شهرها و مناطق مسکونی و غیر نظامی زیر فشار حملات هوائی و موشکهای دوربرد دشمن، شاهد شهادت مردان و زنان و کودکان و بیماران بی دفاع بودن و برخورد صحیح و منطقی داشتن با همه این مسائل و در همان زمان مواضع مشخص سیاسی نظامی را برای جهان تشریح کردن و بگوش دنیا رساندن، بگونه‌ای که موضع بحق جمهوری اسلامی آشکار و روشن گردد. به ثمر رسیدن یک استعداد و به فعلیت درآمدن یک قوه کم‌نظیر نیست؟

شکستن طلسم شکست ناپذیری بغداد و عملیات مقابله به مثل را بر اساس احکام الهی و نشان دادن قدرت تسلط بر اعصاب و خودداری از انتقام با داشتن قدرت تا آخرین مرحله‌ای که حکم و وظیفه الهی ایجاب کند و در آن هنگام قلب بغداد را هدف گرفتن، شکوفائی یک استعداد بی نظیر نیست؟

پشت جبهه: شاهد این همه حملات هوائی و موشکی بودن، جنازه‌ها و قطعات بدنهای پاک بی گناهان را از زیر آوارها درآوردن و تشییع کردن و بخاک سپردن و با شنیدن تهدیدات دشمن، بیش از پیش

در نمازهای جمعه شرکت کردن و شعار جنگ جنگ تا پیروزی دادن
و همان زمان از شهرهای مختلف گروه گروه روانه میدانهای جنگ
شدن، باز شدن گل‌های زیبای انسانیت نیست؟

در حال برگزار کردن نماز جمعه در دانشگاه تهران شاهد انفجار و
قطعه قطعه شدن جمعی از نمازگزاران بودن و ضمن رسیدگی به وضع
شهادت و مجروحین حادثه، نماز را ادامه دادن و غرش پدافند هوایی را
برای دفع حملات هوایی دشمن شنیدن و باز نماز را ادامه دادن که در
تاریخ اسلام بی نظیر است، آیا رشد و شکوفائی روح اسلامی در بین
مسلمانان نیست؟

آیا در تاریخ اسلام نبوده است روزی که مردم در حال نماز جمعه،
وقتی صدای لهورا می شنیدند و یا بازار خرید و فروش را می دیدند،
نماز را رها کرده و پیغمبر خدا را تنها گذاشته بطرف لهو و تجارت
می رفتند و امروز کسب و کار و زندگی را رها کرده برای نماز
می ایستند و صدای انفجار و حمله دشمنان خدا را می شنوند و برابر
چشمشان حوادث دلخراش را می بینند ولی تکان نخورده و در صحنه
می مانند. آیا این شکوفائی بی نظیر و فعلیت یک استعداد عجیب الهی
نیست؟

در مجلس: در همین شرایط کاملاً غیر عادی و مورد حملات
هوایی دشمن بودن حتی در وضعیت قرمز، در شب در حال خاموشی با
چراغ رومیزی و نور کم بیش از یکصد و هشتاد نماینده مجلس برای پایان
رساندن کار خود و تصویب بموقع لایحه بودجه کار کردن و حتی با
اظهار نظر بعضی از افراد که دشمن تصریح کرده مجلس را می زند
(و جلسه علنی چون از رادیو پخش می شود درجه خطر را بالا می برد)
توجه نکرده و به کار خود ادامه دادن و شب و روز بطور پیگیر حتی در
سه نوبت کار کردن، در مقایسه با تمام پارلمانهای دنیا و تاریخ مجالس
قانونگذاری، بروزی که استعداد و شکوفائی یک نیروی جدید نیست؟

(۱) و اذا رأو تجارة او لهواً انفضوا اليها وتركوا قائماً. «سورة جمعه، آیه ۱۱»

و در همین شرایط شورای محترم نگهبان که باید پس از پایان کار لایحه در مجلس، ظرف ده روز بررسی نموده و نظرات خود را بدهد پایه پای مجلس جلسات خود را تشکیل داده و تبصره تبصره از مجلس گرفته و بررسی نموده‌اند و در مراحل نهائی با صرفه جویی کامل در وقت، نظرات خود را ارائه داده تا مجلس شورای اسلامی با اصلاح نظرات، کار خود را به پایان ببرد، آیا این نوع همکاری صمیمانه و پیگیر با این همه دقت و ظرافت، شکوفائی کم نظیر این اجتماع الهی نیست؟

در دولت: در همین شرایط تشکیل جلسات متناوب دولت و بررسی مسائل جاری حتی با حضور ریاست محترم جمهور و حل و فصل مشکلات متراکم، بخصوص رسیدگی به اوضاع نابسامان شهرهای مورد حمله و هجوم و اقدامات و تصمیمات لازم، حرکت به سوی شدنهای مورد لزوم و شکوفائی کم نظیر نیست؟

در دستگاه قضائی: تثبیت حاکمیت قانون، حفظ استقلال قوه قضائیه و جابجائیهای لازم برای هر چه بیشتر اسلامی کردن دستگاه قضائی حتی دستگیری و مجازات قضات متخلف، سرعت در کارهای قضائی ضمن رعایت دقت لازم، تهیه نیروی انسانی، ابزار و لوازم قانونی، تجهیزات و وسائل گوناگون اداری، تصفیه و پاک کردن محیط کار، پیشگیری از وقوع جرائم و بهره‌گیری از وزارت اطلاعات و خنثی کردن بسیاری از توطئه‌های خطرناک و دهها کار مثبت دیگر، ظهور و شکوفائی استعداد های کم نظیر نیست؟

و در جمع به تعبیر رهبر انقلاب، مردمی که در ضعف و خود باختگی در حدی بودند که اگر یک پاسبان وارد بازاری می شد همه می ترسیدند، امروز در برابر ابرقدرتهای شرق و غرب ایستاده و در همه میدانها با نهایت شهامت و شجاعت جنگیده و استقلال و عظمت خود را بدست آورده‌اند، آیا این بروزی است استعداد الهی بی نظیر نیست؟

اما با همه این شکوفائیها و داشتن این همه فعلیتها، بنظر می رسد که رهبر کبیر انقلاب و امام امت برای این ملت بزرگ و امت شایسته، آهنگ یک حرکت درونی بسوی شکوفائی یک استعداد بسیار پرشکوه

را که هم اکنون در گوشه و کنار جبهه ها به چشم می خورد، برای کل افراد جامعه مسلمین مطرح فرموده و بخصوص برای مردم ایران که هرگز در هیچ مقامی و موضعی مغرور نشده و خدای بزرگ را فراموش نکرده است.

پس باید سرچشمه اصلی همه این زیباییها و موفقیتها و پیروزیها و شکوفائیها را از یاد نبریم و بدانیم که هر چه هست از خدا است تا جائیکه اگر رنگ الهی و خدائی از کارهایمان گرفته شود و برای دنیا و مادیات و مال و منال و مقام و نصب و عیش و نوش حرکت کنیم، حتی بزرگترین پیروزیها، برای ما شکست خواهد بود، زیرا در میدان جهاد بانفس، اگر شکست خوردیم فتح و پیروزی در میدان جهاد اصغر، چندان ارزشمند نخواهد بود، پس بر همه ما است که همیشه و همه جا در هر حال خود را در محضر الهی حاضر دیده و فقط با او و برای او و بسوی او حرکت کنیم تا آن گوهر پاک و استعداد گرانبهائی که خداوند در انسانها قرار داده و انسان را برای رسیدن به آن آفریده، ظهور نموده و شکفته شود و عطر شکوفه های انسانیت و انسان کامل، فضای زندگی را خوشبو نموده و پیش از رفتن به بهشت جاوید نشانه ای از بهشت را روی زمین بسازد.

بامید آنکه در این سال، حرکت های گوناگون امت اسلامی در سراسر جهان، شیطانهای کوچک و بزرگ را از پا در آورده و فتنه های روی زمین را برچیده و نظام الهی جمهوری اسلامی ایران را در این کشور عزیز از سر همه دشمنان مصون داشته و دست فتنه انگیزان و جنگ افروزان را برای همیشه از سر این کشور و امت اسلامی کوتاه گرداند.

اللهم وفقنا لما تحب و جنبنا عما لا تحب





عبدالله جوادی آملی

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

قال مولينا جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام: لولا ان الله تبارك وتعالى خلق امير المؤمنين (ع) لفاطمة (ع) ما كان لها كفو على ظهر الارض من آدم ومن دونه.^۱
۱- گرچه هر موجودی به نوبه خود مظهر اسمی از اسماء حسنی خداوند سبحان می باشد و از آن جهت همانند ندارد زیرا تکراری در نظام هستی نیست لکن مظاهر جزئی چون کثرت آنها آشکار و وحدت آنان نهان است، جهات مشترکی رامی توان در آنها یافت که آنان

(۱) کافی ج ۱، کتاب الحجّة باب مولد الزهراء (ع) ص ۴۶۱.

را همگنان سازد و هرچه هستی چیزی محدودتر باشد همتاهای فراوانی خواهد داشت و هرچه هستی چیزی وسیع‌تر باشد همانندهای کمتری خواهد داشت، تا به هستی محض برسد که نه همانند خواهد داشت «لیس کمثله شیئی»^۱ و نه همتائی برای آن وجود صرف فرض می‌شود: «ولم یکن له کفو احد»^۲.

و در قلمرو امکان، مظهر آن نام برتر - اسم اعظم - وجود مبارک پیامبر (ص) است که احدی در محدوده امکان همانند او نیست زیرا مظهر تام خدائی بی همتا، همتا، همتا نخواهد بود، «ثم دنا فتدلی - فکان قاب قوسین او ادنی - فاوحی الی عبده ما اوحی - ما کذب الفؤاد ما رأی»^۳ و اگر ممکن در برابر وجود مبارک ختمی مرتبت قرار گیرد، مادون او خواهد بود نه همسان او، زیرا تحت لوای حمد او واقع شده و به شفاعت کبرای او نیازمند است و اگر موطنی فرض شود که دیگر انوار طاهره با حضرتش متحد باشند باز سخن از همتائی نخواهد بود زیرا در آن موطن، کثرتی نیست تا کلام از برابری یا برتری به میان آید. بنابراین برای وجود مبارک پیامبر اکرم (ص) همتائی در پهنه امکان نمی‌باشد خواه به عنوان سالبه بانتفاء محمول چنانکه در فرض اول بیان شد و خواه به عنوان سالبه به انتفاع موضوع چنانچه در فرض دوم اشاره شد و هرگونه همسانی در بخش موجودهای مجرد یافت شود راجع به اوصاف خارج از ذات آنهاست و هرگونه تمایز و بی همتائی در آنها یافت شود راجع به درون ذات آنهاست، «ما منّا الا له مقام معلوم»^۴ و مراد از مقام معلوم که همانند ندارد هویت وجودی آنهاست نه ماهیت مفهومی آنان، که شرکت در آنها نه نقصی برای موجود کامل و نه فضیلتی برای موجود ناقص محسوب خواهد شد.

۲ - اساس کمال هر چیزی هستی همان شیء است که حقیقت او را تشکیل می‌دهد نه چیزهائی بیرون از آن همانند امور ماهوی یا مفهومی که خود سهمی از حقیقت اصیل ندارند و حصول آنها در اذهان است و نیل نیروهای ادراکی نسبت به آنها سهل می‌باشد و هرچه هستی چیزی ضعیف‌تر باشد ادراک شهودی آن آسان‌تر است و هرچه هستی چیزی قوی‌تر باشد نیل حضوری آن دشوارتر خواهد بود تا برسد به هستی محض که نه ادراک حصولی حکیم بحاث را به آن مقام منیع راه است: «لا یدرکه بعد الهمم» و نه ادراک حضوری عارف غواص را به عمق

(۱) سوره شوری، آیه ۱۱.

(۲) سوره توحید، آیه ۴.

(۳) سوره النجم، آیه ۱۱ - ۸.

(۴) سوره الصافات، آیه ۱۶۴.

آن بحر بی کران، مجال می باشد: «لا یناله غوص الفطن»^۱.

لذا در عرفان نظری مسأله ای که موضوع او هویت مطلقه و مقام لا تعین - همان مقام ذات - باشد، وجود ندارد^۲ گرچه ادراک مظاهر آن هستی محض نه تنها برای عقل میسور است که حس نیز از نیل به آنها محروم نیست ولی ادراک ذات اقدس آن وجود صرف نه تنها میسور حس نیست که مقدور عقل هم نخواهد بود: «والعقل کالحس قاصر عن الوصول الی سرادق جلاله»^۳.

آری اصل علم به ذات اقدس و نه اکتناه به آن، بدیهی هر موجودی است که ادراکی دارد زیرا او قبل از ادراک خود ولوازم ذاتی خود وحتى قبل از ادراک آگاهی خود، ذات آن هستی محض را ادراک می نماید، لذا وحی آسمانی، اصل آگاهی به آن ذات اقدس را فطری دانسته و در باره آن سخن نمی گوید ... «واما الذات فستطلع ان القران یراه غنیاً عن البیان»^۴.

و در منطقه امکان شناخت حصولی یا حضوری موجودی دشوارتر از شناخت وجود مبارک ختمی مرتبت (ص) و انوار طاهره اهل بیت طهارت علیهم السلام نمی باشد: «...الامام واحد دهره، لا یدانیه أحد، ولا یعادلہ عالم، ولا یوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظیر... وهو بحیث النجم من ید المتناولین، ووصف الواصفین، فأین الاختیار من هذا؟ واین العقول عن هذا...»^۵

۳ - گرچه کمال هر چیزی به هستی همان چیز است نه امور مفهومی یا ماهوی آن، ولی معیار کمال هر چیزی همانا هستی اولی و ذاتی شیئی است نه هستی مادی ثانوی و عرضی آن، زیرا حقیقت هر چیزی را صورت نوعیه او ترسیم می کند که حاکی نحوه هستی اوست نه اوصاف بیرونی او که ترجمان نحوه ارتباط او به خارج از حقیقت او می باشد و کمال ذاتی انسان که همان هستی آگاه و فعال است به نحوه اندیشه های صحیح است که از مبادی عالیہ دریافت می کند و به نحوه نیت و اراده تدبیر بدن و جهان طبیعت است که همان عقل نظری و عقل عملی او را تشکیل می دهند و حقیقت انسان از لحاظ علم همان اندیشه ناب خواهد بود و از لحاظ عمل همان نیت خالص و کم یاب می باشد که در جهان آخرت بصورت آن علم کامل و این اراده خالص محشور خواهد شد و دیگر روابط و پیوندهای عرضی را به حریم حقیقت انسان

(۱) نهج البلاغه فیض، خطبه ۱ ص ۲۲.

(۲) مصباح الانس، ص ۱۴-۱۳.

(۳) تمهید القواعد ص ۱۸۸.

(۴) العیزان، ج ۱ ص ۱۱.

(۵) کافی کتاب الحجة باب جامع فی فضل الامام. (از حضرت رضا علیه السلام) ص ۲۰۱

راهی نیست ... «قیمه کل امرء ما یحسنة»^۱ و همانطوری که در واقعیت آغازین انسان تأثیری ندارند، در ظهور حقیقت او در انجام و پایان او هم سهمی نخواهند داشت... «فلا انساب بینهم»^۲ و چون حقیقت انسان را روح مجرد او تأمین می نماید و بدن در تمام مراحل تابع آن است و موجود مجرد نیز منزله از پدیده های ذکورت و انوئت است لذا هیچ کمالی از کمالات وجودی برای انسان نه مشروط به مذکر بودن او است و نه ممنوع به مؤنث بودن او خواهد بود، از این جهت کمال حقیقی که همان مقام شامخ ولایت است نصیب هر انسان مطهر واجد شرایط خواهد شد، آری مناصب اجرائی به حسب نظام احسن بین زن و مرد توزیع و هر کدام به وظیفه خاص راهنمایی شده اند، لذا نام مریم در ردیف دیگر اولیای الهی قرار دارد «... ذکر رحمت ربك عبده زکریا ... واذکر فی الكتاب مریم ... واذکر فی الكتاب ابراهیم ... واذکر فی الكتاب موسی ... واذکر فی الكتاب اسمعیل ... واذکر فی الكتاب ادریس»^۳.

وسرش همانطوری که اشاره شد آن است که کمال حقیقی انسان از آن روح مجرد اوست که از قید ذکورت و انوئت رها است چه اینکه از بند نژاد سفید و سیاه آزاد و از حیطة زبان و زمان و اقلیم و دیگر پدیده های مادی بیرون است.

۴ - واگر حضرت فاطمه (ع) سیده زنان جهانیان است و غیر از حضرت علی (ع) احدی همتای او نمی باشد تنها به لحاظ کمال وجودی آن بانوست نه به لحاظ پیوندهای اعتباری او، زیرا ربط قراردادی، مایه کمال اعتباری است نه حقیقی و تنها کمال ذاتی وهستی است که پایه هرگونه کمالهای حقیقی خواهد بود لذا نباید کمال آن صدیقه کبری را در اضافات عرضی او بررسی کرد زیرا دیگران نیز در آن پیوندهای عرضی با او برابر یا از او برترند، زیرا فرزندی پیامبر اکرم (ص) منحصر در او نیست و همسری امیرالمؤمنین و یژه او نبود که دیگران نیز فرزند نبی اکرم (ص) و همسر حضرت علی (ع) بوده اند و در این اضافات با او برابرند و همچنین مادری امامان معصوم مخصوص آن حضرت نیست که فاطمه بنت اسد در مادری امامان معصوم (ع) از او برتر است زیرا اگر آن حضرت مادر یازده امام معصوم است این بانو نیز مادر دوازده امام معصوم می باشد و هرگز به مقام منبع حضرت زهرا (ع) نمی رسد و چون هستی اینگونه از اضافات اعتباری به هستی ذاتی و مستقل تکیه دارد اگر تکیه گاه آنها یک هستی کامل باشد شکوفائی اینگونه از اوصاف عرضی بیشتر خواهد شد.

(۱) نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۴۸۲.

(۲) سوره المؤمنون، قسمتی از آیه ۱۰۱.

(۳) سوره مریم، آیه های ۱۶، ۲، ۴۱، ۵۱، ۵۳ و ۵۶.

خلاصه آنکه شناخت حدی یک انسان متعالی همانا معرفت هستی اوست و آگاهی از اوصاف عرضی او که به منزله شناخت رسمی و یا احیاناً شناخت اسمی می باشد چندان عمیق و معتبر نخواهد بود.

۵ - بهترین روش شناخت حضرت فاطمه (ع) تحلیل ثقلین یعنی «قرآن کریم و سنت معصومین علیهم السلام» می باشد که هیچ عاملی بهتر از این دو وزنه و وزن، ترجمان هستی آن ذات مقدسه نمی باشد.

آیه تطهیر

«... انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا»^۱.

اراده ای که در این آیه کریمه به خدای سبحان نسبت داده شده، اراده تکوینی است که هرگز از مراد تخلف نخواهد داشت «انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فيكون»^۲ و امتیاز اراده از مراد همان تغایر ایجاد و وجود است که با تمایز در نسبت و اعتبار از یکدیگر ممتاز می باشند و سر ضرورت تحقق مراد در اراده تکوینی آن است که در نشأة ملکوتی اشیاء تراحم و برخورد وجود ندارند لذا به مجرد اراده «کن» مراد: «فیکون» متحقق می شود و ذکر حرف «فاء» در «فیکون» برای بیان ترتب وجودی است نه انفکاک زمانی و مانند آن. وجهت تکوینی بودن اراده در آیه فوق این است که اراده خداوند به فعل خودش تعلق گرفته نه به فعل غیر و نه به سبب شیء دیگر، زیرا اراده خداوند به طهارت انسانها از راه امتثال تکالیف، اراده تشریحی است که تخلف آن از مراد محذوری ندارد زیرا معنای اراده تشریحی آن است که خداوند سبحان اراده جعل قانون می کند که در حقیقت «ارادة التشریح» است و به نوبه خود یک اراده تکوینی است لذا قانون که مراد است حتماً جعل خواهد شد و تخلف در تشریح و جعل او راه ندارد یعنی به مجرد اراده قانونگذاری، قانون به عنوان یک امر دینی جعل می شود، و معنای جعل قانون آن است که بین اراده قانونگذاری و بین تحقق آن شیء در خارج، اراده انسان مختار، فاصله است که یا با حسن اختیار خود انجام می دهد و یا با سوء اختیار خود آن را ترک می کند، برخلاف اراده تکوینی که مستقیماً به مراد خارجی تعلق می گیرد که عین فعل خداست و تخلف پذیر نخواهد بود، بنابراین فرق آیه فوق با آیه «... ولكن يريد ليطهركم وليتم نعمته عليكم

(۱) سورة احزاب، آیه ۳۳.

(۲) سورة يس، آیه ۸۲.

لعلکم تشکرون»^۱ روشن می باشد زیرا در این آیه، خدای سبحان اقسام سه گانه طهارت (وضو و غسل و تیمم) را تشریح فرموده تا انسان مختار با اراده خود، تکالیف یادشده را امتثال نماید و از این راه ظاهر گردد، گرچه در تیمم گردآلود و غبارین خواهد شد، ولی از هرگونه غرور و خودخواهی و هواپرستی تطهیر می شود چه اینکه در آیه «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها»^۲ پرداخت زکات که یک عمل عبادی و اختیاری است سبب تطهیر و تزکیه شناخته شده، پس اگر خداوند سبحان اراده تطهیر و تزکیه انسانها را از راه تکلیف، به خودش نسبت می دهد همانا اراده تشریحی است و نه تکوینی لذا نه با تخلف مراد منافاتی دارد و نه با اراده تکوینی خدا به عدم تطهیر دلهای تبهکاران، مخالف است و نه با جعل رجس و پلیدی بر متمردان بی ایمان منافات دارد، زیرا نه اراده تشریحی به طهارت، نقیص عدم اراده تکوینی به طهارت است و نه ضد اراده تکوینی به جعل رجس و پلیدی می باشد. لذا در عین آنکه با اراده تشریحی نسبت به همه مکلفین فرمود: «... یرید لیطهرکم ...» با اراده تکوینی نسبت به متمردان از دستورات الهی و شتاب زدگان به سوی کفر و... فرمود: «... اولئک الذین لم یردالله ان یطهر قلوبهم...»^۳ و در حالی که با اراده تشریحی فرمود: «... و یدهب عنکم رجس الشیطان»^۴ با اراده تکوینی نسبت به نابخردان چنین فرمود: «... و یجعل الرجس علی الذین لا یعقلون»^۵ «کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون...»^۶.

خلاصه آنکه خدای سبحان با اراده تکوینی تخلف ناپذیر خود، موهبت طهارت از هرگونه رجس را خواه در اندیشه های عقل نظری و خواه در نیت و اراده های عقل عملی به اهل بیت عصمت اعطا فرمود و به مقتضای حصر، این تطهیر تکوینی را تنها به آن ذوات طاهره اختصاص داد و فقط برای آنان اراده نمود و به مقتضای استمرار مستفاد از تعبیر به فعل مضارع «یرید» منظور همان دفع هرگونه رجس است نه رفع آن، که اگر لحظه ای پلیدی گناه به حرم امن آن ذوات پاک راه یابد، با دوام و استمرار فیض «اذهاب رجس» و تطهیر از هر «ناپاکی» سازگار نخواهد بود. و چون از هجوم هرگونه گناه جلوگیری بعمل می آید و هیچ ناپاکی را به مقام

(۱) سوره مائده، آیه ۶.

(۲) سوره توبه، آیه ۱۰۳.

(۳) سوره مائده، آیه ۴۱.

(۴) سوره انفال، آیه ۱۱.

(۵) سوره یونس، آیه ۱۰۰.

(۶) سوره انعام، آیه ۱۲۵.

قد است آن پاکان الهی راه نیست، معلوم می شود که خطور انجام کار ناصواب را در دل های متمم آنان گذری نمی باشد زیرا تعبیر آیه کریمه این نیست که اهل بیت را از رجس دور می دارم که با میل درونی آنان سازگار باشد بلکه تعبیر آن است که رجس را از آنان دور می دارم و از آنان برطرف می سازم، همانند تعبیری که در باره بنده مُخْلِص، حضرت یوسف صدیق شده است «..... كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصين»^۱ یعنی بدی وزشتی را از حضرت یوسف (ع) منصرف می کنیم نه آن حضرت را از زشتی باز می داریم، بنابراین گناه اصلاً به کوی صداقت و اخلاص بندگان صدیق و مخلص راه ندارد و مستفاد از تعبیر «... ليذهب عنكم الرجس» همان انصراف رجس از اهل بیت است نه انصراف آنان از رجس، در نتیجه خیال پلیدی که به نوبه خود رجس نفسانی است در صحنه عقل طاهر آنها راه ندارد.

و چون تنها به اذهاب رجس اکتفا نشد و تطهیر مؤکد را در تعقیب آن ذکر کرد، معلوم می شود نه تنها هیچ پلیدی را به حرم عصمت و طهارت راهی نیست بلکه هیچ اثری از آثار آن نیز به کوی اخلاص راه ندارد زیرا پلیدی، آنچنان از حریم هستی پاکان الهی دور است که غبار آن یا رائحه آن یا رنگ یا سایه و شبخ و طیفی از آن هم به بلندای مقام مقدس آنان راه نخواهد داشت.

امام رازی را سخنی نغز در سر جمع بین اذهاب رجس و تطهیر آن ذوات است، بدین عبارت: «وفيه لطيفة وهي ان الرجس قد يزول عيناً ولا يطهر المحل فقوله تعالى ليذهب عنكم الرجس اي يزيل عنكم الذنوب ويطهركم اي يلبسكم خلع الكرامة»^۲.

یعنی نه تنها صفات سلبیه را با اذهاب رجس تأمین فرمود بلکه خلعت کرامت را که محور تمام صفات ثبوتیه است با تطهیر که یک امر وجودی است تضمین نمود لذا هماره آثار طهارت از آن ذوات به دیگران می رسد و هیچ اثری از آثار پلیدی را به مأمن عصمت آنان راه نیست، همانند مؤمنان خاص که از میعاد و یژه رحمت برخوردارند و نه تنها جهنم به سراغ آنها نمی رود و آنان از آتش دورند بلکه صدای جهنم نیز که اثری از آثار اوست به گوش آنها نمی رسد و روزی که همه موجودات آسمانی و زمینی هراسناکند^۳ آنان از هراس نیز مصونند: «ان الذين سبقتم لهم من الحسنی اولئك عنها مبعدون - لا يسمعون حسیسها وهم فیما اشتهدت

(۱) سوره یوسف، آیه ۲۴.

(۲) مفاتیح الغیب مشتهر به تفسیر کبیر ذیل آیه تطهیر.

(۳) سوره نمل، آیه ۸۷.

انفسهم خالدون - لا يحزنهم الفزع الاكبر.....»^۱ و «فبادروا باعمالكم تكونوا مع جيران الله في داره. رافق بهم رسله وأزارهم ملائكته، واکرم اسماعهم ان تسمع حسیس نار ابدأ»^۲.
 و چون ادراک معارف قرآن بدون طهارت ضمیر میسور نیست «آنه لقرآن کریم فی کتاب مکتون لا یمسه الا المطهرون»^۳ و تطهیر شدگان الهی با کتاب مکتونی که محیط به قرآن تنزل یافته است در تماس و ارتباطند.

اهل بیت عصمت نیز به همه مدارج و معارج قرآن آگاه و مطلع اند و چون درجات بهشت به عدد آیات قرآن کریم است «... فان درجات الجنة على قدر آیات القرآن يقال له: اقرأ وارق، فبقراً ثم یرقی...»^۴ نیل به درجه جنة اللقاء از آن کسی است که در اثر طهارت روح حقیقت قرآن را که در ام الكتاب نزد خداوند سبحان از اعتلاء و حکمت و یژه ای برخوردار است تلقی نماید... «انا جعلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون وانه فی ام الكتاب لدينا لعلی حکیم»^۵ و مادامی که انسان به هستی خود یا به وصف خود مانند علم و معرفت توجه دارد به طهارت ناب راه نیافت ... «فمن رزق الطهارة حتى عن الاخلاص فقد منح الخلاص...»^۶ و در نتیجه، مساسی باکنه قرآن نخواهد داشت و از جنة اللقاء نیز طرفی نمی بندد و چون تطهیر در آیه کریمه مطلق است و از رجز و رجس خاصی سخن به میان نیامده است پس هر چه سیئه و پلیدی شمرده می شود گرچه حسنة ابرار باشد از اهل بیت طهارت زدوده شده است حتی پلیدی توجه به هستی خود و وصف خود و... و این همان طهارت نایابی است که از مطهر ناب حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در ذیل آیه کریمه: «وسقاهم ربهم شراباً طهوراً»^۷ رسیده است که مراد، طهارت از ماسوی الله است... «یطهرهم عن کل شیء سوی الله اذ لا طاهر من تدنس بشیء من الاکوان الا الله روه عن جعفر بن محمد (ص)»^۸ سپس در بین مفسران اسلامی چون امام رازی و دیگران رواج یافت که در ذیل آیه کریمه یادشده، گفته است: «... فاذا وصل الی ذلك المقام و شرب من ذلك الشراب انهزمت تلك الاشربة المتقدمة بل فنیت لان نور ماسوی الله تعالی

(۱) سورة انبیاء، آیه ۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱.

(۲) نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۲۶۸.

(۳) سورة واقعه، آیه ۷۹-۷۷.

(۴) کافی ج ۲ باب فضل حامل القرآن ص ۶۰۶.

(۵) سورة زخرف، آیه ۴-۳.

(۶) پایان فصل چهارم مفتاح غیب الجمع والوجود.

(۷) سورة هلی اتی (انسان) آیه ۲۱.

(۸) مجمع البیان

یضمحل فی مقابله نور جلال الله وکبریائه وعظمته وذلك هو آخر سیر الصدیقین ومنتهی درجاتهم فی الارتقاء والکمال فلهذا السبب ختم الله تعالی ذکر ثواب الابرار علی قوله وسقاهم ربهم شراباً طهوراً^۱.

و در تفسیر ابی السعود بن محمد عمادی چنین آمده است: «هنوع آخر... كما یرشد الیه اسناد سقیه الی رب العالمین ووصفه بالطهوریة فانه ینظر شاربه عن دنس المیل الی الملاذ الحسیة والركون الی ماسوی الحق فیتجرد لمطالعة جماله ملتذاً بلقائه باقیاً ببقائه وهی الغایة القاصیة من منازل الصدیقین ولذلك ختم بها مقالة ثواب الابرار»^۲ و مراد از ابرار در این بحث مقابل مقربین نیست بلکه جامع آنان هم خواهد بود.

باری تطهیر از شهود غیر حق در جنة اللقاء به صورت شراب طهور ظهور خواهد نمود و همان تطهیر کننده در دنیا، ساقی عقبی خواهد بود و همان تطهیر شدگان در این عالم، نوشندگان جام طهور آن عالم خواهند بود که در همه این مراحل از آغان تا انجام فاطمه زهرا سلام الله علیها همتای امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و می باشد چه اینکه کمالهای یادشده کمال اولی انسان کامل خواهد بود یعنی به منزله فصل مقوم و صورت نوعیه او می باشد نه کمال ثانوی که به منزله عرض و وجود نعتی او باشد.

آیه مباهله

«فمن حاجك فيه من بعد ما جئتك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا وبنائکم ونسائنا و نسائکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین»^۳.

گرچه مباهله به عنوان اعجاز پیامبر اکرم (ص) و کرامت اولیای الهی یک فضیلت شایان توجه است و گرچه حضور خصوص اهل بیت عصمت علیهم السلام در جریان مباهله با وفد نجران یک منقبت شایان اهتمام است لیکن آنچه از آیه کریمه استفاده می شود آن است که اهل بیت از برجسته ترین مظاهر جلال و جمال خداوند سبحان اند.

اما مظهر جلال برای آنکه جعل و ایجاد لعنت و غضب الهی که فعلی از افعال جلالیه حق است به آنها نسبت داده شده، همانطوری که گاهی به فرشتگان جلال و ملائکه غضب

(۱) تفسیر کبیر

(۲) تفسیر ابی السعود ج ۹ ص ۷۵

(۳) سورة آل عمران، آیه ۶۱.

نسبت داده می شود و معنای جعل لعنت بر شخص یا گروه ازین بردن حیات و وجود اوست یا از بین بردن سلامت و وصفی از اوصاف وجودی او (لیس تامه یا لیس ناقصه) چه اینکه معنای جعل رحمت بر شخص یا گروه، افاضه نعمت وجود یا نعمت وصفی از اوصاف وجودی او خواهد بود (کان تامه یا کان ناقصه) و این واسطه فیض یا غضب بودن، گاهی به عنوان نیایش و درخواست است که خدای سبحان با هر سببی که صلاح می داند آن مورد خواسته را انجام نماید و برآورده کند، همانند دعای نوح سلام الله... «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذِيَارًا»^۱ و دیگر ادعیه اولیای الهی که وسیله نزول رحمت یا حلول غضب شده یا می شود و گاهی به عنوان وساطت نفس قدسی نیایش کننده که خود مظهر اسم جلال یا جمال خواهد بود زیرا همانطوری که ممکن است با دعای یک ولی از اولیای الهی، مرده زنده شود یا زنده بمیرد، ممکن است با قداست همان نفس، کسی احیا شود یا کسی مورد امانه واقع گردد، همانند احیای مرده ها به قداست حضرت مسیح روح الله^۲ و چون همه شئون یاد شده از اسمای فعلی خدای سبحان اند نه از اسمای ذاتی حق سبحانه و تعالی و جمیع تصرفات بیان شده به اذن خدای بی همتا است بطوری که در عین اسناد کارهای اعجازی کرامت به اولیای الهی سلب استاد هم صحیح است و در سراسر نظام توحید افعالی این اصل حاکم است که: «وما فعلت اذ فعلت ولكن الله فعل» هیچ محذور عقلی در بین نیست تا به عنوان قرینه لیبی متصل یا منفصل، اسناد جعل لعنت خدا بر کاذبین را به اهل بیت علیهم السلام، اسناد الی غیر ما هو له بدانیم و چون بحث در کمالات وجودی است، جریان شرور و معاصی و نقائص و مانند آن از مبحث بیرون است چه اینکه: «كل ذلك كان سيئه عند ربك مكروهاً»^۳ و چه اینکه «... ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سيئه فمن نفسك...»^۴.

خلاصه آنکه گرچه دعا جهت درخواست عذاب و حلول غضب و اجابت آن دعا، خود کرامتی از کرامتهای والای صاحبان نفوس قدسیه است که مستجاب الدعوة اند، لیکن برتر از آن، کرامتی است که خود انسان شأنی از شئون جلالیه حق سبحانه قرار گیرد و به اذن الله قومی را مورد غضب قرار دهد. و ظاهر آیه کریمه «... ثم نبتهل فنجعل...» همین قسم اخیر است و اما اینکه این ابتهال و جعل لعنت و عذاب به هر دو طائفه که در مباحثه شرکت داشتند نسبت داده

(۱) سوره نوح، آیه ۲۶.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۴۹.

(۳) سوره اسراء، آیه ۳۸.

(۴) سوره نساء، آیه ۷۹.

شده و اختصاصی به اهل بیت طهارت علیهم السلام ندارد، لازم است به این مطلب عنایت شود که گاهی تأدب و تواضع در تعبیر و محاوره ایجاب می کند که با جزم به حق بودن خود و قطع به باطل بودن طرف مقابل، این چنین گفته شود که: «... وَاَنَا أُوَيَّاكُمْ لَعَلِّي هُدَىٰ أَوْ فِی ضَلَالٍ مِّبِينٍ»^۱.

و در آیه مورد بحث، خدای سبحان به پیامبر اکرم (ص) چنین فرمود: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ - فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...»^۲ یعنی حق از ناحیه پروردگار تو است پس هیچگونه شک و اضطراب و نگرانی فکری را به خود راه نده و اگر کسی در باره حق قطعی که از پروردگار تو به تو رسیده است بعد از علم تو به آن احتجاج کرد... بنابراین هیچگونه احتمالی برای تأثیر ابتهال طرف مقابل نخواهد بود چه رسد به اینکه بتوانند لعنت خدای را بر فرد یا گروهی جعل کنند، پس تنها طائفه ای که ابتهال و جعل عذاب به اذن - الله به آنها نسبت داده می شود و این اسناد هم از قبیل اسناد الی ماهوله می باشد، همانا اهل بیت عصمت (علیهم السلام) خواهد بود - «وَكَفَىٰ بِنَا عَزَاً أَنْ نَكُونَ أُمَّةً لَهْلَآءٍ لِلْأُمَّةِ السَّادَةِ».

این یک نکته راجع به مظهر جلال و شأن تعذیب و...

و نکته دیگری که در آیه یاد شده مطرح است آن است که اهل بیت عصمت علیهم السلام مظهر جمال و شأن هدایت حق اند. و بیانش این است که صدق و کذب خبری، از اوصاف متقابل خبراند که اگر چیزی عنوان خبر داشت یا صدق است و یا کذب و اگر چیزی خبر نبود مثلاً مفرد، یا جمله انشائی بود نه صدق خواهد بود و نه کذب و همچنین صادق و یا کاذب بودن از اوصاف متقابل مخبراند، که اگر کسی مخبر نبود نه صادق است و نه کاذب، بنابراین صادق یا کاذب بودن شخص یا گروه، فرع بر ادعای او یا دعوت و گزارش خبری او است و چون در آیه مورد بحث «کاذبین» جمع ذکر شده است لازمه اش آن است که در هر دو طرف مدعیانی وجود داشته باشند که اگر صادق نبودند و کاذب بودند مشمول لعنت فعلی حق تعالی قرار گیرند و اگر در بین اهل بیت عصمت (ع) خصوص پیامبر اکرم (ص) مدعی حق بود و دعوت به حقیقت می کرد و سائرین ناظر صحنه مباحله و تماشاگر محفل محاوره بوده اند آنها نه صادق بوده اند و نه کاذب زیرا صدق و کذب مخبری فرع بر اخبار است.

و در نتیجه «کاذبین» مصداق پیدا نمی کرد و چون منظور از «کاذبین» دروغگویان مخصوص به مورد مباحله است نه هر دروغگو، حتماً لازم است که در هر طرف محاوره و ابتهال

(۱) سوره سبأ، آیه ۲۴.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۶۱ - ۶۰.

عده‌ای مدعی حق باشند تا عنوان «کاذبین» مصداق داشته باشد بنابراین در طرف اهل بیت عصمت (ع) دعوی حق و دعوت به حقیقت اختصاصی به پیامبر اکرم (ص) نخواهد داشت^۱ آری رسالت و نبوت و دریافت وحی تشریحی و... مختص به وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت است اما ولایت که بعضی از شئون او ادعای حق و دعوت به حقیقت است، در سائر اهل بیت (ع) نیز وجود دارد که نمونه آن را در خطبه قاصعه ملاحظه می‌فرمائید «..... ولقد سمعت رثة الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه وآله فقلت يا رسول الله: ما هذه الرثة، فقال: هذا الشيطان قد ايس من عبادته انك تسمع ما اسمع ونرى ما ارى الا انك لست بنبي ولكنك لوزير وانك لعلی خير...»^۲ یعنی از چهره ولایت (ونه نبوت) حقایقی مشهود اهل بیت خواهد بود که هم در مشاهده آنها با پیامبر اکرم (ص) سهیم اند و هم در دعوی و دعوت نسبت به آنها، با آن حضرت مشارک اند. بنابراین دعوی حق و دعوت به حقیقت و هدایت انسانها به آنکه از شئون جمالیة خدای سبحان است، در اهل بیت (ع) ظهور تام نمود و اینان مظهر «هادی» و «داعی» و دیگر اسمای جمالی حق می‌باشند - «وکفی بنا فخراً ان یکون هولاء اولیائنا و ائمتنا» - و در تمام این مراحل جلال و جمال، حضرت فاطمه زهرا (ع) همتای امیرالمؤمنین (ع) بوده است و اینگونه از کمالها همانطوریکه قبلاً بیان شد کمال نفسی اند نه نسبی و عرضی و به منزله فصل مقوم حقیقت انسان به شمار می‌روند نه کمال ثانوی و وجود نعتی.

تذکره: برای حضرت امیرالمؤمنین خصیصه‌ای است که از او به عنوان نفس پیامبر اکرم (ص) تعبیر شده است.

تبصره: هرگونه کمال عملی یا علمی برای اهل بیت عصمت (ع) به عنوان اهل بیت طهارت (ع) ثابت شود، مانند همتائی آنان باقرآن کریم (حدیث ثقلین) و همانندی آنها با سفینه نوح که حرکت و سکون آن با نام خدا بود نه با علل و عوامل طبیعی (مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح و...)، حضرت فاطمه (ع) همسان امیرالمؤمنین (ع) مشمول آن مقام‌های منیع خواهد بود و چون قلب مطهر پیامبر اکرم (ص) که نه تنها در نشأة مثال و نزول، میزبان فرشته وحی است «... نزل به الروح الامین علی قلبک...» بلکه در نشأة عقل و عروج هم، میهمان لقای حق است «... ما کذب الفؤاد ما رأى...» متیم به محبت خدای سبحان می‌باشد، جز مظاهر جلال و جمال الهی را دوست نخواهد داشت و چون اهل بیت علیهم السلام مظاهر اسمای حسنی خداوند سبحان اند، محبوب آن حضرت خواهند، لیکن وقتی امیرالمؤمنین از حضرتش پرسید: «آینا احب الیک؟ انا

(۱) المیزان ج ۳ ص ۲۴۸-۲۴۵

(۲) نهج البلاغة صبحی صالح، ص ۳۰۱.

اوهی، قال هی احب الی و انت اعز علی^۱ یعنی کدامیک از ما نزد شما محبوبتریم من یا فاطمه، حضرت فرمود: فاطمه محبوب تر است و تو عزیزتری، زیرا هر کدام به نوبه خود مصداق کوثرند که خدای سبحان به پیامبر اکرم (ص) عطا فرمود و کوثر که عطای ویژه الهی است هم محبوب است و هم عزیز.

قال رسول الله (ص): «فاطمة بضعة منی، یسرنی ما یسرها و یعضبنی ما یغضبها»^۲.
 اگر انسانی مطهر از هوا و معصوم از هوس نباشد رضا و غضب او معیار حق و باطل نخواهد بود و ممکن است رضای او رضای خداوند سبحان در مقام فعل و غضب او غضب حق تعالی در موطن فعل نباشد، ولی اگر انسان کاملی از گزند هوی، طاهر و از آسیب هوس، مصون شد هرگونه رضا و غضب او معیار تشخیص حق و باطل خواهد بود چون مظهر اسم راضی و غضبان حق تعالی بوده و میزان اعمال و اوصاف دیگران خواهد شد و چون پیامبر اکرم (ص) میزان اعمال امت است و رضا و غضب او رضا و غضب خداوند سبحان است، هرگاه حضرت زهرا نیز دارای مقامی باشد که رضا و غضب او موجب رضا و غضب پیامبر اکرم (ص) گردد، معلوم می شود عقل عملی آن بانو همانند عقل نظریش، معصوم از باطل می باشد و همتای امیرالمؤمنین خواهد بود که آن حضرت نیز میزان اعمال امت است و مظهر رضا و سخط خدای سبحان می باشد، زیرا: «علی مع الحق و الحق معه و علی لسانه و الحق یدور حیثما دار علی»^۳ و اگر انسان کامل حق مدار شد تمام اوصاف او نیز بر محور حق تنظیم می شود، در نتیجه رضا و غضب او بر مدار حق خواهد بود که این هم به نوبه خود نشانه کامل عصمت است.

همتائی امیرالمؤمنین (ع) و صدیقه کبری در تبیین معارف الهی

گرچه برای بندگان مخلص مقاماتی است که دیگران را به آنها راهی نیست مانند صیانت از گزند و سوسه اهرمن و اغوای شیطان: «لا غوینهم اجمعین الا عبادك منهم المخلصین»^۴ و مانند سلامت از خزی احضار و جلب برای محاسبه: «... فانهم لمحضرون الا عبادالله المخلصین»^۵ و مانند دریافت پاداش بیش از اندازه عمل: «... وما تجزون الا ما کنتم

(۱) اعیان الشیعة ج ۳ ص ۲۷۴. وخصایص نسائی ص ۳۷.

(۲) اعیان الشیعة ج ۲ ص ۵۴۱ به نقل از ابوالفرج اصبهانی دراغانی.

(۳) الغدیر ج ۳ ص ۱۷۸ به نقل از مناقب مردو به.

(۴) سوره حجر، آیه ۴۰.

(۵) سوره صافات، آیه ۱۲۸.

تعملون الا عبادالله المخلصين»^۱.

لیکن در بین آن مزایا می توان برخی از آنها را به عنوان برجسته ترین مقام اهل اخلاص یاد نمود و آن اینکه احدی حق توصیف خدای سبحان را ندارد مگر مخلصین: «سبحان الله عما یصفون الا عبادالله المخلصین»^۲ و از این جهت که اهل بیت علیهم السلام از هر تعلق بلکه تعین آزادند و قرب نوافل از مقامات بدوی آنان است، توان توصیف حق سبحانه را دارند، چون خود موصوف به زبان واصف، ذات خود را می ستاید «انت کما اثنت علی نفسك» و چون همه آنها از یک ساقی، شراب طهور نوشیدند، معارف الهی به صورت یک کوثر سیال در سیره علمی و عملی آنان موج می زند و سرانجام به دریای بی کران احدی می ریزد که «... رکبت البحر وانکسر السفینة»، دیگران که محدوداندیشند، توان تعریف نامحدود را نخواهند داشت و اینان که فعلاً وصفه و ذاتاً به مقام شامخ فنا رسیده اند مأذون در توصیف خدای سبحان اند و چون در موصوف هیچگونه دوگانگی راه ندارد در توصیفهای اینان نیز هیچگونه ناسازگاری راه نمی یابد، لذا معارف الهی را حضرت فاطمه (ع) طوری تبیین می کند که همتای گرانقدرش حضرت علی (ع) تعریف می نماید که نمونه هائی از آن ذیلا یاد می شود:

۱ - نعمت های خداوند نامحدود و فوق احصاء است: «الحمد لله علی ما انعم... جم عن الاحصاء عددها، ونأی عن الجزاء امدها، وتفاوت علی الادراک ابدها...»^۳ این حمد ممتاز در کلام آن بانو همسان حمد معروف حضرت علی (ع) است که می فرماید: «الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القاتلون ولا یحصی نعماته العادون ولا یؤدی حقه المجتهدون...»^۴ و ریشه هردو کلام، قرآن کریم است: «... وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها...»^۵.

۲ - معرفت خداوندی میسر حواس نخواهد بود و تعریفش مقدور بنان و بیان نمی باشد و قلب را بدان پیوند خواهد بود و عقل را با نور او آشنائی می باشد: «واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، کلمة جعل الاخلاص تأویلها، وضمن القلوب موصولها، وآنار فی التفکر معقولها، الممتنع من الابصار رؤیته، ومن اللسن صفته ومن الاوهام کیفیته»^۶ و این توصیف برجسته معادل تعریف مشهور حضرت علی (ع) است که: «... لا تدركه العیون بمشاهدة العیان، ولكن

(۱) سورة صافات، آیه ۴۰.

(۲) سورة صافات، آیه ۱۶۰.

(۳) خطبه حضرت، احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۳۲.

(۴) نهج البلاغه صبحی صالح خطبه یک ص ۳۹.

(۵) سورة نحل، آیه ۱۸.

(۶) خطبه آن حضرت، احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۳۳.

تدرکه القلوب بحقایق الأیمان...»^۱.

۳ - آفرینش جهان نه از ماده ازلی، و نه بر مثال و الگوی از پیش ساخته، و نه برای نیل به هدف خارج از ذات آفریدگار است که هریک محذوری عقلی دارد «... ابتدع الاشياء لامن شیئ کان قبلها، وانشأها بلا احتذاء امثلة امثلها، کونها بقدرته، ... من غیر حاجة منه الی تکونها ولا فائدة له فی تصویرها»^۲ و این تحلیل عقلی از نظام آفرینش، در کلام آن سیده زنان جهان هماهنگ تعلیل عمیق حضرت علی (ع) است که: «لامن شیئ کان، ولا من شیئ خلق ماکان... ابتدع ما خلق بلامثال سبق ولا تعب ولا نصب وکل صانع شیئ فمن شیئ صنع والله لامن شیئ صنع... بذلك اصف ربی ...»^۳.

و در این تعبیر الهام یافته از قرآن کریم هم قدم ذاتی ذات اقدس الله بیان شد و هم این قدم ذاتی از هر چیز دیگر سلب شد و قهراً هر موجودی غیر از خداوند سبحان حادث خواهد بود و هم احتمال ازلیت ماده را از بین برد و هم شبهه ارتفاع نقیضین را ابطال کرده و هم به نکات فراوان دیگری اشاره فرمود که در آن خطبه بطور گسترده مطرح است زیرا با بیان اینکه خداوند از چیزی هستی نیافت - لامن شیئ کان - ازلیت ذاتی حضرتش را تفهیم کرد و با بیان اینکه جهان را از چیزی نیافرید، توهم قدم ذاتی هر موجود دیگری را برطرف نمود - ولامن شیئ خلق ما کان - و با بیان اینکه آفرینش عالم «لامن شیئ» است شبهه ارتفاع دو نقیض را از بین برد، زیرا اساس شبهه بر این است که اگر خداوند، جهان را «من شیئ» خلق کرده باشد لازمه اش ازلیت ماده است که مبدأ قابلی عالم امکان را تشکیل می دهد و اگر عالم را «من لاشیئ» آفریده باشد، لازمه اش آن است که عدم - لا شیئ - مبدأ قابلی و به منزله ماده واقع شود و اگر آفرینش نه «من شیئ» است و نه «من لا شیئ» لازمه اش ارتفاع نقیضین است.

جواب شبهه آن است که نقیض «من شیئ»، «من لا شیئ» نیست تا از ارتفاع هردو، محذوری لازم آید بلکه نقیض «من شیئ»، «لامن شیئ» است نه «من لاشیئ» و یکی از دو نقیض صادق است و دیگری کاذب، یعنی «خلق من شیئ» کاذب است، ولی «خلق لامن شیئ» صادق می باشد، یعنی اصل جهان «مبدع» است و مسبوق به مبدع قابلی نمی باشد، تنها به فاعل استناد دارد و این نکته بدیع که در سخنان نغز این دو همتای معصوم است، همانند دیگر نکات عقلی عمیق، مرحوم ثقة الاسلام کلینی را بر آن داشت که بعد از نقل خطبه یادشده، چنین

(۱) نهج البلاغه صبحی صالح ص ۲۵۸.

(۲) خطبه حضرت فاطمه احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۳۳.

(۳) کافی باب جوامع التوحید حدیث ۱ ص ۱۳۶ - ۱۳۵.

بگوید: «... وهذه الخطبة من مشهورات خطبه (ع) ... وهي كافية لمن طلب علم التوحيد اذا تدبرها وفهم مافيها، فلو اجتمع ألسنة الجن والانس ليس فيها لسان نبى على أن يبينوا التوحيد بمثل ما أتى به - بأبى وأمى - ما قدروا عليه ولولا إبانته (ع) ما علم الناس كيف يسلكون سبيل التوحيد، ألا ترون إلى قوله: لا من شئى كان ولا من شئى خلق ما كان...»^۱ و به منظور حق شناسی از دقت نظر مؤلف کتاب قیم کافی، مرحوم محقق داماد (قدس سره) در شرح اصول کافی چنین فرمود: «... فقد بان وظهران شيخنا الا فخم ابا جعفر الكليني (ره) قد قوم الفحص و دق وسلك الصراط السوى فى تفسير كلامه عليه السلام حشره الله تعالى فى عصابة ائمة الطاهرين...»^۲

و مرحوم صدر المتألهين ضمن بزرگداشت مقام منبع كلينى قدس الله نفسه الزكية در توضيح كلام مؤلف چنین فرموده: «... وليس فيها لسان نبى الخ اى من اعظم الانبياء كنوح و ابراهيم وادريس وشيث و داود وموسى وعيسى ومحمد صلى الله عليه وآله وعليهم اجمعين» يعنى مراد مرحوم كلينى لا بد اين است كه اگر جن وانس جمع شود و بزرگان انبياء در بين آنها نباشد گرچه ديگر انبياء الهى در ميان آنان باشد، توان تبين چنین توحيدى را ندارند، آنگاه با بيان اجمالى و تفصيلى بلندای مقام آن انسان كامل حضرت على (ع) را ترسيم کرده و سلسله علوم و علماء را به ساحت قدس آن حضرت مرتبط نمود.^۳

۴ - ضرورت معاد تأثیر بسزائی در تهذيب نفوس داشته، عده ای بر اساس شوق به بهشت و گروهی به استناد هراس از دوزخ، دستورات الهی را امثال و از عصیان آن برحذرند «... ثم جعل الثواب على طاعته، ووضع العقاب على معصيته، زيادة لعباده من نعمته وحياسة لهم الى الجنة»^۴ و این رسا در ضرورت قیامت، همسان بیان امیرالمؤمنین (ع) در حتمی بودن معاد است كه با تعبیرهای گوناگون و حفظ درجات بی شمار آن از آن حضرت رسیده است «... كفى بالجنة نواباً ونوالاً وكفى بالثار عقاباً ووبالاً! وكفى بالله منتقماً ونصيراً! وكفى بالكتاب حجيجاً وخصيماً»^۵.

۵ - در باره ضرورت وحی و رسالت و گزینش پیامبر (ص) قبل از انتصاب به نبوت به منظور اتمام فرمان الهی و امضای حکم خداوندی چنین می فرماید: «... واشهد ان ابى محمداً

(۱) اصول کافی، ج ۱، باب جوامع التوحيد، ص ۱۳۶.

(۲) شرح اصول کافی محقق داماد (ره) ص ۳۳۰.

(۳) شرح اصول کافی ملاصدرا (ره) ص ۳۴۲.

(۴) خطبه حضرت فاطمه احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۳۳.

(۵) نهج البلاغه صبحی صالح ص ۱۱۲.

عبده ورسوله اختاره قبل ان ارسله، ... واصطفاه قبل ان ابتعثه، اذ الخلائق بالغيب مكنونه... ابتعثه الله اتماماً لامره، وعزيمة على امضاء حكمه، وانفاذاً لمقادير رحمته، فرأى الامم فرقاً في ادیانها، عكفاً على نيرانها، عابدة لاوثانها، منكرة لله مع عرفانها؛ فانارالله بابي محمد ظلمها...»^۱.

مردم در ادیان باطل به چند گروه منشعب شده بودند و در برابر آتش دینهای انحرافی خواه در آتشکده، خواه در بتکده عکوف و خضوع، بندگی داشتند و خداوند سبحان را با آشنائی فطریشان انکار می کردند و خداوند به وسیله پدرم حضرت محمد(ص) همه آن تاریکی ها را روشن نمود... و این سبک متین در ضرورت رسالت هموزن بیان متقن حضرت علی(ع) درباره اهمیت وحی و ره توشه نبوت است «... الى ان بعث الله سبحانه محمداً رسول الله(ص) لإنجاز عده و اتمام نبوته... واهل الأرض يومئذ ملل متفرقة واهواء منتشرة و طرائق منتشرة بين مشبه لله بخلقه، او ملحد في اسمه، او مشيراً الى غيره فهداهم به من الضلالة و انقذهم بمكانه من الجهالة...»^۲ و همچنین در باره قرآن کریم و هدایت های روشنگرانه آن، بیان مشترک و مشابهی در کلمات این دو همتای معصوم یافت می شود.

۶ - راجع به اسرار فرائض و حکمتهای فراوان احکام الهی، آن حضرت چنین فرمود: «...فجعل الله الايمان تطهيراً لكم من الشرك، و الصلاة تنزيهاً لكم عن الكبر، و الزكاة تزكية للنفس و نماء في الرزق، و الصيام تثبيتاً للاخلاص و الحج تشييداً للدين و العدل تنسيقاً للقلوب، و طاعتنا نظاماً للملئمة، و امامتنا اماناً من الفرقة، و الجهاد عزراً للاسلام، و الصبر معونة على استيجاب الأجر و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر مصلحة للعامة، و بر الوالدين و قاية من السخط و صلة الارحام منساة في العمر و مناة للعدد، و القصاص حقناً للدماء و الوفاء بالنذر تعريضاً للمغفرة... و حرّم الله الشرك اخلاصاً له بالربوبية...»^۳.

و همین اسرار آموزنده عبادات را در بسیاری از کلمات حکیمانه امیرالمؤمنین(ع) می یابیم مانند خطبه ای که در ارکان دین انشاء فرموده اند^۴ و همچنین بیاناتی که در باره اصل امامت و رهبری اهل بیت علیهم السلام فرموده است^۵ «... و هم دعائم الاسلام، و ولائح

(۱) خطبه حضرت فاطمه. احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۳۳.

(۲) نهج البلاغة صبحی صالح ص ۴۴.

(۳) خطبه حضرت فاطمه(ع) احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۳۴.

(۴) نهج البلاغة صبحی صالح ص ۱۶۳.

(۵) همان مصدر ص ۵۰، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱.

الاعتصام، بهم عاد الحق الى نصابه، وانزاح الباطل عن مقامه وانقطع لسانه عن منبته...»^۱.
 ۷ - پیرامون ستم ستیزی و مبارزه با باطل و استرداد حق مهضوم، پرخاشگری مشترکی در بیان این دو همتای مطهر و معصوم یافت می شود که سراسر خطبه آن حضرت و همچنین بسیاری از خطابه و نامه های امیرالمؤمنین (ع) شاهد گویای آن است و براساس این خطبه ها اگر نظامی حامی حق محرومین نباشد، حکومت آن، حکومت جاهلیت است گرچه به نام اسلام باشد «... و... تزعمون أن لا یرث لنا افحکم الجاهلیة تبغون ومن احسن من الله حکماً لقوم یوقنون، افلا تعلمون؟ بلی قد تجلی لکم کالشمس الضاحیة انی ابتته (ص) ایها المسلمون.....»^۲.
 «..... او أصبر علی طغیة عمیاء،..... اری ترائی نهياً.....»^۳.

و مسلمان آزاده، سنت فرسوده ستم پذیری فرومایگان را در تحت رهبری اهل بیت عزت و کرامت، محو می نماید چون ستم را جز انسان خوار نمی پذیرد «..... لا یمنع الضمیم الدلیل»^۴ و سیره پایدار ستم ستیزی آزادگان را در پرتو قیادت اهل بیت حریت و شجاعت تثبیت می کند «..... و طاعتنا نظاماً للملة و امامتنا اماناً للفرقة»^۵ «..... حتی اذا دارت بنا رحی الاسلام» «..... وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح»^۶.

۸ - همانطوری که سیره علمی این دو همتای معصوم (ع) همسان بود، سیره عملی این دو نیز همانند بوده است، گستره این بحث را کتابهای مبسوط بعهدہ دارند و تمام جزئیات زهد و قناعت و صبر و ایثار و توکل و تسلیم و در پایان تفویض محض این دو انسان کامل در آنها مضبوط است و در این رساله کوتاه فقط به نیایش مشترک این دو عنصر آسمانی اشاره می شود.

گرچه دعا سپر و سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانها و زمین است^۷ و شفای هر درد است^۸ و زمینه مساعدی برای اجابت می باشد «..... الدعاء کھف الاجابة كما ان السحاب کھف المطر»^۹ لیکن بهترین دعا آن است که از دل پاک و قلب پارسا و خالص صادر شده باشد^{۱۰} و مطلوب خواسته آن کمال انقطاع به سوی کمال محض باشد «..... الھی هب لی کمال

(۱) ص ۳۵۸.

(۲) احتجاج طبرسی، ج ۱ ص ۱۳۸.

(۳) نهج البلاغه صبحی صالح ص ۴۸.

(۴) نهج البلاغه خ ۲۹ ص ۷۲.

(۵) خطبه حضرت فاطمه احتجاج ج ۱ ص ۱۳۴.

(۶) خطبه ششقیة نهج البلاغه صبحی صالح ص ۴۸.

(۷) کافی ج ۲ باب «ان الدعاء سلاح المؤمن» ص ۴۶۸.

(۸) کافی ج ۲ باب «ان الدعاء شفاء من کل داء» ص ۴۷۰.

(۹) کافی ج ۲ باب «ان من دعا أستجیب له» ص ۴۷۱.

(۱۰) کافی ج ۲ باب «ان الدعاء سلاح المؤمن».

الانقطاع اليك وانر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تخرق ابصار القلوب، حجب النور فتصل الى معدن العظمة وتصير ارواحنا معلقة بعز قدسك»^۱ و برای اینکه انسان شایسته ندای حق و لایق لحاظ خداوند شود تا از آن ندا و این لحاظ شائقانه مدهوش شود «..... واجعلني ممن ناديتك فاجابك ولا حفته فصعق لجلالك»^۲. و تنها او را بشناسد و از غیر او پرهیز کند «... فاكون لك عارفاً وعن سواك منحرفاً»^۳ راهی جز فنای از خود بینی نیست، بلکه فنای از غیر بینی تنها راه خدا بینی است «..... عظم الخالق في انفسهم فصغروا دونه في اعينهم»^۴ و آنکه جمال محض را مشاهده کرد مدهوش شد و دم بر نیاورد «... فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها»^۵ و نشانه قرب کامل به خداوند سبحان، احساس ذلت و بندگی خالص در آستانه آن حضرت است، و لذا وقتی از حضرت علی بن محمد الهادی علیهما السلام سؤال شد که چگونه از ارتحال حضرت ابی جعفر امام نهم (ع) آگاه شدید؟ فرمود: چون ذلتی برای خدا در نفس من پیدا می شود که بی سابقه بود «..... لأنه تداخطني ذلة لله لم اكن اعرفها»^۶.

و همراه با این احساس ذلت و بندگی خاص، تصدی مقام امامت به او الهام می شود. وقتی از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال شد امام کی می فهمد که به مقام شامخ امامت رسیده است، آیا لحظه ارتحال امام سابق یا لحظه وصول خبر ارتحال آن حضرت، مثل آنکه حضرت امام کاظم (ع) در بغداد رحلت نمودند و شما در مدینه بودید؟ امام رضا (ع) فرمود: در همان لحظه ارتحال امام قبل، امام لاحق می فهمد که به مقام امامت رسیده است، سؤال شد به چه چیز می فهمد؟ فرمود با الهام الهی «... قال يلهمه الله»^۷.

و مطالب یاد شده در پیرامون نیایش و شرایط استجابات و... در بسیاری از ادعیه این دو همتای، در عبادت و دعا یافت می شود و چون مظهر مهم جریان نیایش، احساس فروتنی در مقابل ساحت قدس خداوند است و این نعمت نیز همانند دیگر نعمتهای الهی از مبدأ هستی است «... وما بكم من نعمة فمن الله»^۸ لذا صدیقه کبری (ع) در این فضیلت هم، همسان همسرش چنین می گوید: «... اللهم ذل نفسي في نفسي وعظم شأنك في نفسي والهمني

(۱) و ۳۲۱) مناجات شعبانیه.

(۲) نهج البلاغه صبحی صالح ص ۳۰۳.

(۳) همان مصدر ص ۳۰۶.

(۴) کافی ج ۱ باب «ان الامام متى يعلم ان الامر قد صار اليه» ص ۳۸۱.

(۵) کافی ج ۱ باب «ان الامام متى يعلم ان الامر قد صار اليه».

(۸) سوره نحل، آیه ۵۳.

طاعتك والعمل بما يرضيك والتجنب لما يسخطك يا ارحم الراحمين»^۱ و چون خود بینی، حجاب است این پرده پندار با احساس ذلت در برابر خداوند سبحان برداشته می شود آنگاه جمال عظمت خداوندی ظهور می کند در این حال انسان متواضع، اعتلای شان الهی را در جان خود مشاهده می نماید، سپس به امثال دستورات خدائی مبادرت می ورزد و آنچه مایه رضای حضرت باری است انجام می دهد و از آنچه موجب سخط خداوندی است اجتناب می کند.

در پایان بعضی از فرازهای دعای صدیقه کبری که همانند نیایش همتای معصومش حضرت علی(ع)^۲ بعد از نماز ظهر خوانده می شد، تبرکاً و جهت حسن ختام نقل می شود: «سبحان ذی العز الشامخ ... والحمد لله الّذی بنعمته بلغت ما بلغت من العلم به، والعمل له والرغبة الیه، والطاعة لامره، والحمد لله الّذی لم يجعلنی جاحداً لشیء من کتابه، ولا متحيراً فی شیء من امره والحمد لله الّذی هدانی لدینہ ولم يجعلنی اعبداً شیئاً غیره».

بلندای این ثنا، در پرتو علم به خدا و عمل برای او و رغبت به سوی او و امثال فرمان او، روشن می شود بویژه آنکه هرگونه تردد از ساحت قدس این عبد صالح همانند انکار به دور است و مهمتر از همه، توحید ناب آن حضرت است که با نفی هر معبودی که غیر از ذات اقدس خداوند باشد، همراه است «... لم يجعلنی اعبداً شیئاً غیره» و چون نکره در سیاق نفی مفید عموم است هیچ امری غیر از ذات حق، معبود او نیست، یعنی ثمره تحلیل عبادی آن حضرت نفی هراس از دوزخ و اشتیاق به بهشت است، بلکه تنها معبود او حق سبحانه و تعالی است «..... فابعث معی یا ربّ نوراً من رحمتک یسعی بین یدی، وعن یمینی تؤمننی به و تربط به علی قلبی ... وتحلّنی الدرجه العلیا من جنتک، و ترزقنی به مرافقه محمد التّبی(ص) عبدک و رسولک فی أعلى الجنة درجه و ابلغها فضیلة و ابرها عطیة و ارفعها نفسة، مع الّذین انعمت علیهم من النّبیین و الصّدیقین و الشّهداء و الصّالحین و حسن اولئک رفیقاً ... و اختم لی بالسعادة ... برحمتک یا ارحم الراحمین»^۳.

اکنون که با تحلیل کتاب و سنت معصومین(ع)، گوشه ای از کمال وجودی این سیده زنان جهان ترسیم شد می توان به راز نامگذاری آن حضرت به «فاطمه» توجه نمود که حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: هنگام تولد آن بانو(ع) خداوند فرشته ای را با وحی سبب قرارداد که پیامبر اکرم(ص) آن حضرت را به نام «فاطمه» بنامد، سپس فرمود من تو را به علم «فطم»

(۱) اعیان الشیعه، ج ۲ ص ۳۱۹ به نقل از مهج الدعوات.

(۲) بحار ج ۸۳ ط بیروت ص ۶۴ به نقل از فلاح السائل درباره دعای امیرالمؤمنین علیه السلام.

(۳) بحار ج ۸۳ ط بیروت ص ۶۸-۶۶ به نقل از فلاح السائل درباره دعای صدیقه کبری سلام الله علیها.

نمودم وامام باقر(ع) فرمود سوگند به خدا، خداوند او را با علم فطم نمود^۱ یعنی از هر جهل و غفلتی جدا نمود چه اینکه رضاع او نیز با علم و معرفت شروع شد والسلام علیها یوم ولدت و یوم استشهدت و یوم تبعث حیا، اللهم اهل بیت الوحی كما تحب فاجعلنا كما یحبون.

(۱) کافی ج ۱ باب «مولد الزهرا(ع)» ص ۴۶۰.

قسمتی از اشعار حکیم الفقهاء
مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی
(در ولادت حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها)

فیض نخست و خاتمه، نور جمال فاطمه چشم دل از نظاره درمبدا و منتهی کند
صورت شاهد ازل، معنی حسن لم یزل وهم چگونه وصف آئینه حق نما کند
مطلع نور ایزدی مبدأ فیض سرمدی جلوه او حکایت از خاتم انبیاء کند
بسمله صحیفه فضل و کمال معرفت بلکه گهی تجلی از نقطه تحت «با» کند
دائرة شهود را نقطه ملتقی بود بلکه سزد که دعوی «لو کشف الفطا» کند
حامل سر مستر، حافظ غیب مستر دانش او احاطه بردانش ماسوی کند
عین معارف و حکم، بحر مکارم و کرم گاه سخا محیط راقطره بی بها کند
لیله قدر اولیاء، نورههار اصفیا صبح جمال او طلوع، از افق علا کند
بضعة سید بشر، ام ائمة غرر کیست جزا و که همسری، باشه لافتی کند؟
وحی نبوتش نسب، جود و فتونش حسب قصه ای از مروتش سوره «هل اتی» کند
دامن کبریای او، دست رس خیال نی پایه قدر او بسی، پایه بزیر پا کند
لوح قدر بدست او، کلک قضا بست او تا که مشیت الهیه چه اقتضا کند
در جبروت حکمران، در ملکوت فهردان در نشات کن فکان، حکم بما نشاء کند
عصمت او حجاب او عفت او نقاب او سر قدم حدیث از آن ستر و از آن حیا کند
نفخه قدس بوی او جذبه انس خوی او منطق او خیر ز «لا ینطق عن هوی» کند
قبله خلق روی او، کعبه عشق کوی او چشم امید سوی او، تا بکه اعتنا کند
بهر کنیزش بود زهره کمینه مشتری چشمه خورشود اگر چشم سوی سها کند
مفتقرا متاب رواز در او بهیچ سو زانکه مس وجود رافضة او طلا کند

حضرت زهرا (علیها سلام)

روابط بین الملل و
سیاست خارجی

حکومت اسلامی

ابراهیم امینی

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين حبيب الله العالمين
ابى القاسم محمد صلى الله عليه وآله وسلم وعلى آله الطيبين الطاهرين.

قبل از ورود در بحث باید اجمالاً به دو مطلب اشاره شود:

مطلب اول: بحث سیاست خارجی در اسلام طبعاً مبتنی است بر اینکه ما قبلاً پذیرفته باشیم که اسلام در سیاست دخالت کرده و نسبت به تأسیس حکومت و اداره امت اسلام و اجرای احکام و قوانین اجتماعی، نظر و دخالت دارد، البته این موضوع در جای خود بخوبی اثبات شده، و در اینجا ما نمی توانیم وارد آن بحث بشویم.

مطلب دوم: حکومت اسلامی یک حکومت مکتبی و عقیدتی است و بر جهان بینی مخصوصی استوار شده و طبعاً یک هدف الهی را باید تعقیب کند. حاکم شرعی اسلام و مسئولین حکومت اسلامی در انتخاب خط مشی کلی و تعیین سیاست داخلی و خارجی آزاد نیستند که برطبق دلخواه هر روشی را که خواستند انتخاب و تعقیب کنند. بلکه خط مشی را باید از وحی بگیرند و در محدوده قوانین و دستورات الهی قدم بردارند. و به عبارت روشن تر مسئولین حکومت اسلامی ابتداء باید بدانند که اسلام از آنها چه خواسته آنگاه در تحقق بخشیدن به خواسته های الهی تلاش کنند و برای رسیدن بدان هدف، سیاستهای داخلی و خارجی خویش را تنظیم نمایند. و در این مرحله نیز از راهنمائیهای شرع بهره مند گردند. البته لازم به یادآوری است که در طریق نیل به هدف هم، آزادی مطلق ندارند بلکه ناچارند در محدوده دستورات کلی شرع قدم بردارند، مثلاً در موضوع سیاست خارجی ابتدا باید این مطلب را روشن کنیم که آیا ما نسبت به مردم سایر کشورها مسئولیت و تعهدی داریم و اسلام از ما چیزی خواسته است یا نه؟ و اگر خواسته چیست؟ آیا ما بعنوان یک حکومت اسلامی در سایر کشورها هم تعهدات یا وظائف اسلامی داریم یا نه؟ و اگر داریم راه نیل به هدف چیست؟ باید ببینیم در ارتباط با کشورهای دیگر چه منظوری داریم؟ تا بفهمیم با چه کشوری رابطه برقرار سازیم و با چه کشوری نه؟ بدین منظور باید ابتدا به چند مطلب اشاره کرده و سپس به اثبات مقصد پردازیم:

رسالت جهانی پیامبر اسلام

پیامبر اسلام بر کافه مردم جهان مبعوث گشته و اسلام یک شریعت جهانی است، نه اقلیمی یا نژادی، یا قومی یا زبانی.

در قرآن می فرماید:

«يا ايها الناس اتي رسول الله اليكم جميعاً الذي له ملك السموات والارض لا اله الا هو يحيى ويميت فآمنوا بالله ورسوله النبي الامي الذي يؤمن بالله وكلماته واتبعوه لعلكم تهتدون»^۱

(۱) ای مردم، من رسول خدا بر تمامی شما انسانها هستم، آن خدائی که فرمانروائی آسمان و زمین از آن اوست و هیچ خدائی جز او نیست، او زنده می کند و می میراند، پس به خدا و فرستاده اش (یعنی) پیامبر امی (درس نخوانده) ایمان بیاورید، به آن پیامبری که به خدا و سخنان او ایمان آورده است و او را متابعت کنید، شاید هدایت شوید. (اعراف - ۱۵۹)

«وما ارسلناك الا كافة للناس بشيراً ونذيراً»^۱.

این دو آیه بالصراحه دلالت دارند که پیامبر اسلام بر کلیه مردم مبعوث گشته و برای همه ناس، بشیر و نذیر است.

و در بعض آیات تصریح شده که دین اسلام یک دین همگانی و جهانی است و سرانجام بر همه ادیان غلبه خواهد کرد.
در قرآن می فرماید:

«هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون»^۲.

و می فرماید:

«هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله وكفى بالله

شهيداً»^۳.

و در بعض آیات به مؤمنین وعده داده که سرانجام قدرت و اداره جهان بدست آنها خواهد افتاد و دین اسلام استوار و قدرتمند خواهد شد.

در قرآن می فرماید:

«وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف

الذين من قبلهم ولیمکنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبذلنهم من بعد خوفهم

امناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً»^۴.

(۱) وما (ای پیشبر) ترا نفرستادیم جز برای اینکه عموم بشر را (به رحمت خدا) بشارت دهی و (از عذابش) بترسانی.

(سبا - ۲۸)

(۲) اوست خدائی که رسول خود (محمد مصطفی «ص») را با هدایت (ادله و حججی که انسان را به صراط مستقیم

هدایت می کند) و دین حق فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد، هر چند که مشرکان و کافران ناراضی و مخالف

باشند. (التوبة - ۳۳)

(۳) اوست خدائی که رسول خود (محمد بن عبدالله «ص») را با هدایت (ادله و حججی که انسان را به صراط مستقیم

هدایت می کند) و دین حق فرستاد، تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد. و برحقانیت این سخن، گواهی خدا کافی است.

(الفتح - ۲۸)

(۴) خداوند به کسانی از شما بندگان که ایمان آورد و عمل صالح انجام داد ، وعده داده است که آنان را در زمین

خلافت دهد، همچنانکه امم صالح قبلی را جانشین پیشینیان خود کرد و دین آنها را، که خدا برای آنها پسنیدیده بود بر همه ادیان

تمکین و تسلط بخشد، و به همه مؤمنین پس از خوف و اندیشه از دشمنان، امنیت کامل عطا کند (تا) مرا عبادت کرده و به من

شرک نوزند. (النور - ۵۵)

و باز می فرماید:

«ونريد ان نمقّ على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم

الوارثين»^۱.

از این آیات استفاده می شود که جهان، آینده درخشانی را در پیش دارد که مؤمنین و نیکوکاران قدرت جهان را قبضه می کنند و دین اسلام قدرت و سلطه می یابد و مردم بدون خوف و ترس، خدای را عبادت می نمایند و شرک ریشه کن می گردد.

تبلیغ و گسترش اسلام

البته دین اسلام خود بخود گسترش نیافته و نمی یابد بلکه نیاز به تبلیغ و جهاد دارد و این مسئولیت بزرگ ابتداء بردوش رسول خدا(ص) نهاده شده بود و در این راه کوشش می کرد.

خدا در قرآن می فرماید:

«ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن»^۲.

و باز می فرماید:

«فلذلك فادع واستقم كما امرت ولا تتبع اهلهم»^۳.

در این آیات پیامبر اسلام مأموریت می یابد که بوسیله حکمت و موعظه و حتی جدال احسن، مردم را به سوی اسلام دعوت کند و در انجام این مسئولیت بزرگ پایداری کرده و پیرو خواست مردم نباشد.

باز هم در قرآن می فرماید:

«يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله

(۱) و اراده کردیم که بر مستضعفان زمین منت نهاده و آنان را (در روی زمین) پیشوا و وارث (طاغوتیان) قرار دهیم.

(القصص - ۵)

(۲) (ای پیغمبر) مردم را با حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه هدایت دعوت کن و با آنان بابهترین (برخورد و) وجه

مناظره کن. (النحل - ۱۲۵)

(۳) بدین سبب (ای رسول مردم را به اسلام و کلمه توحید) دعوت نما و همانطور که امر شدی استقامت کن و تابع هوا

و هوس آنان مباش. (الشوری - ۱۵)

يعصمك من الناس»^۱.

وباز می فرماید:

«يا ايها المدثر قم فانذر وربك فكبر و ثيابك فطهر والرجز فاهجر»^۲.

وباز می فرماید:

«لا يصدك عن آيات الله بعد اذ انزلت اليك وادع الى ربك»^۳.

در این آیات به پیامبر گفته می شود که آیات خدا را ابلاغ کن و نترس که خدا ترا حفظ می کند.

اگر به کتب تاریخ و سیره مراجعه کنید می بینید که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در تبلیغ اسلام و ارشاد و هدایت مردم و مبارزه با شرک و بت پرستی و گسترش توحید و خداپرستی چه تلاشها کرده است، در هر فرصتی برای تک تک مردم و جمعیتها سخن می گفت و با استدلال و برهان و پند و اندرز آنان را به اسلام دعوت می کرد، و گاهی به شهرها و قصبات مسافرت می کرد، بعضی مسلمانان را برای خواندن قرآن و ارشاد مردم به شهرها و دهات می فرستاد، به سران کشورهای دیگر و مردم آنها نامه می نوشت و به اسلام دعوتشان می کرد.^۴ و بوسیله تبلیغ و دعوت بود که اسلام تدریجاً گسترش یافت. نه تنها پیامبر اکرم در تبلیغ و ترویج اسلام مأموریت داشت بلکه این مسئولیت بزرگ بردوش آحاد مسلمین نیز نهاده شده است. خدا در قرآن می فرماید:

«قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا ومن اتبعني و سبحان الله وما انا

من المشركين»^۵.

(۱) ای پیامبر، آنچه را که از سوی خدا برتو نازل شده به مردم برسان و اگر نرسانی، رسالت او را ابلاغ نکرده ای و «الله» ترا (از شر) مردم حفظ می کند. (المائدة - ۶۷)

گرچه آیه مذکور در حجة الوداع و درباره نصب حضرت علی علیه السلام به خلافت نازل شده است، لیکن مفسرین عقیده دارند که شأن نزول اسباب تخصیص نمی شود و لذا می توان گفت که اصل عمومیت دلالت آیه برجای خود باقی است.

(۲) ای (پیامبر) کسی که خود را به گلیم پیچیده ای، برخیز و (مردم را از عذاب الهی) بترسان و پروردگارت را به بزرگی یاد کن و لباس را پاکیزه دار و از ناپاکی (و بت پرستان) دوری کن. (المدثر - ۱-۵)

(۳) و ترا (کافران) از (تبلیغ و یادآوری) آیات الهی، پس از آنکه برتو نازل گردید، باز ندارند و مردم را به سوی خدا دعوت کن. (القصص - ۸۷)

(۴) الترتیب الاداریة، ج ۱ ص ۱۹۴.

(۵) (یوسف - ۱۰۸).

به پیامبر خطاب می شود که به مردم بگوراه من اینست: با بصیرت و آگاهی مردم را به سوی خدا دعوت می کنم و پیروانم نیز همین عمل را تداوم خواهند داد. مسلمانان چه در زمان رسول خدا و چه بعد از آن، تبلیغ دین و گسترش اسلام را وظیفه شرعی خویش می دانستند و در ادای این مسئولیت الهی چه سختیها کشیدند و چه شکنجه ها و زندانها و قتلها دیدند. و اگر تلاش مسلمین نبود هرگز اسلام بدین پیروزی نمی رسید.

دعوت به خیر، یک وظیفه همگانی

اصولاً قرآن دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر را یکی از وظائف امت اسلام قرار داده و می فرماید:

«وَلتكن منكم امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر اولئك

هم المفلحون»^۱.

و می فرماید:

«كنتم خير امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر و تؤمنون

بالله»^۲.

و معلوم است که دعوت و تبلیغ اسلام یکی از مراحل امر بمعروف و نهی از منکر می باشد.

تبلیغ و گسترش اسلام یک وظیفه حکومت اسلامی

بنابراین یکی از وظائف بزرگی که بر دوش مسلمین نهاده شده، تبلیغ و ترویج دین و گسترش توحید و خداپرستی و مبارزه با شرک و کفر و مادیگری می باشد. و در هر کشوری که حکومت اسلامی برقرار شد موظف است در این باره تلاش کند و به هر طریق ممکن در گسترش اسلام در سایر کشورها جدیت نماید.

(۱) و باید گروهی از شما، مردم را به خیر و صلاح دعوت کنند و آنان را به نیکوکاری امر و از منکر نهی نمایند و اینان هستند که رستگار می باشند. (آل عمران - ۱۰۴)

(۲) شما بهترین امتی بودید که انتخاب شدید برای مردم، چون آنها را امر بمعروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان می آورید. (آل عمران - ۱۱۰)

واین یکی از وظائف رسمی دولت اسلامی بشمار می رود و در رأس برنامه هایش باید قرار گیرد، به وسیله رادیو و تلو یزیون باشد یا مجلات و روزنامه ها یا ارسال کتب اسلامی یا اعزام مبلغ یا تبادلات فرهنگی و علمی یا به هر طریق دیگر. یک دولت اسلامی نمی تواند نسبت به این امر مهم و حساس کوتاهی کند، و این برنامه بخشی از سیاست خارجی حکومت اسلامی را ترسیم می نماید.

مبارزه با ظلم و استکبار

دومین وظیفه ای که بر عهده مسلمانان نهاده شده مبارزه با ظلم، استکبار و فساد و دفاع از محرومین و مستضعفین و سعی برای اجرای عدالت اجتماعی می باشد.

خدا در قرآن کریم می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنآن قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون»^۱

و می فرماید:

«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط وانزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس ولیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب ان الله قوی عزیز»^۲

و می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله»^۳

در این آیات از مؤمنین خواسته شده که بر پا دارنده قسط و داد باشند و در این راه از هیچ نیروئی نهراسند و اصولاً یکی از اهداف بعثت انبیاء هم برقرار ساختن عدالت

(۱) ای اهل ایمان در راه خدا پایدار و استوار بوده و گواه عدالت و راستی و درستی باشید و عداوت گروهی نباید شما را برآن بدارد که عدالت نکنید، عدالت کنید که عدل (از هر عمل دیگر) به تقوا نزدیکتر است، و از خدا بترسید که خدا به هر چه می کنید آگاه است. (المائنه - ۸)

(۲) همانا پیغمبران خود را با بینات (ادله و معجزات) فرستادیم و با آنان کتاب و میزان نازل کردیم، تا مردم، قسط و عدالت پیشه کنند و آهن را که در آن سختی و صلابت هست و منافعی (نیز) برای مردم دارد نازل کردیم تا معلوم گردد چه کسی خدا و رسولش را در غیب (با ایمان قلبی) یاری می کند و خدا بسیار قوی و بی نیاز است. (الحدید - ۲۵)

(۳) ای اهل ایمان در راه قسط و عدالت پایدار و استوار بوده و برای «الله» شاهد و گواه باشید. (النساء - ۱۳۵)

اجتماعی بوده است و برای رسیدن بدین هدف بزرگ حتی از نیروی حدید (سلاح) هم باید استفاده نمایند، مسلمانان موظفند برای دفاع از محرومین و ستمدیدگان و مستضعفین جهان به هر اقدامی دست بزنند و در نهایت اگر جز جنگ راه دیگری نبود وارد قتال و جهاد شوند.

خدا در قرآن می فرماید:

«وَمَالِكُمْ لَا تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا - الَّذِينَ آمَنُوا يقاتلون في سبيل الله والذين كفروا يقاتلون في سبيل الطاغوت فقاتلوا اولياء الشيطان ان كيد الشيطان كان ضعيفاً»^۱.

در این آیه، قتال برای نجات مستضعفین به عنوان یک فضیلت انسانی معرفی شده که عقول انسانهای بیدار به وجوب آن گواهی می دهند. و قتال در راه خدا از علائم ایمان و قتال در راه طاغوت از علائم کفر بشمار رفته است.

باز هم خدا در قرآن می فرماید:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ»^۲.

در این آیه نیز به مسلمین مأموریت داده می شود که آن قدر قتال و جهاد کنند تا فساد از زمین ریشه کن گردد و دین مخصوص خدا شود، بنابراین تا فساد و فتنه در زمین وجود دارد مسلمین نمی توانند آرام بگیرند.

چنانکه ملاحظه می فرمائید قرآن وظیفه بسیار سنگین و دشواری را بردوش مسلمین نهاده که برای مبارزه با ظلم و فساد و استعمار و استکبار و دفاع از محرومین و مستضعفین و برقرار ساختن حکومت عدل الهی باید تا سرحد توان بکوشند و جهاد کنند، به هر طریق

(۱) چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟ همان افراد (ستم دیده ای) که می گویند: خدایا ما را از این شهر (مکه) که اهلس ستمگرند بیرون ببر و برای ما از طرف خود سرپرستی قرار بده و از برای ما از طرف خود یار و یابوری تعیین فرما. آنهایی که ایمان دارند در راه خدا پیکار می کنند و آنهایی که کافرنند در راه طاغوت (و افراد طغیانگر) پیکار می کنند، پس شما با یاران شیطان پیکار کنید (و از آنها نهراسید) زیرا نقشه شیطان (همانند قدرتش) ضعیف است. (النساء - ۷۶-۷۵)

(۲) و با آنها پیکار کنید تا فتنه ای باقی نماند و دین، مخصوص خدا گردد. (بقره - ۱۹۳)

ممکن، از راه تبلیغ و بیدار ساختن محرومین، از راه پند و اندرز، از راه افشاگری ستمکاران و مستکبران، از راه تهدید و ارعاب، از راه دیپلماسی و اعمال سیاست، از راه حمایت از نهضت‌های رهایی‌بخش، و در نهایت جنگ و قتال در صورت امکان. تا فساد و فتنه و ظلم و استکبار و استعمار در جهان است مسلمانان و حکومت اسلامی باید مبارزه کنند، چه در داخل کشور، چه در خارج کشور و در تنظیم سیاست‌های خارجی باید این رسالت بزرگ الهی را منظور داشته باشند و بهترین شیوه را برای رسیدن به آن انتخاب نمایند. که نسبت به کشورها و شرائط و اوضاع و زمانها تفاوت خواهد داشت. ولی هدف هیچگاه نباید فراموش شود و دولت اسلامی باید آنچنان رفتار کند که در جهان به عنوان سمبل مبارزه با ستمگری و استکبار و کفر و مادگرایی و حامی محرومین و مستضعفین و پرچمدار هدایت و توحید و دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر، شناخته شود. و به عنوان یک امت وسط، رهبری نهضت‌های رهایی‌بخش را در جهان برعهده بگیرد. و در تمام شئون و کمالات مادی و معنوی الگوی جهانیان باشد.

استقلال امت اسلام و رابطه‌اش با کشورهای کفر

این بخش را در ضمن چند مطلب بررسی می‌کنیم:

وحدت امت اسلامی

اسلام همهٔ مسلمین را یک امت می‌داند.

در قرآن می‌فرماید:

«وَأَنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ»^۱.

و می‌فرماید:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ

شُهَدَاءَ»^۲.

(۱) همانا این امت شما، امت واحدی است و من پروردگار شما هستم از (مخالفت فرمان) من بپرهیزید. (المؤمنون -

۵۲)

(۲) همانطور (که قبله شما یک قبله میانه است) خود شما را امت میانه‌ای (که از هر نظر در حد اعتدال در میان افراط و تفریط می‌باشد) قرار دادیم تا امت نمونه‌ای در برابر مردم باشید و پیامبر هم فرد نمونه‌ای بعنوان شاهد در بین شما باشد. (البقره

-۱۴۳)

ملاک و معیار وحدت مسلمین عقیده و ایمان است و مرزی جز اسلام ندارند و بهمین جهت اختلافات نژادی و قومی و زبانی و اقلیمی و شهری و دهاتی و غیره نمی تواند و نباید باعث تفرقه و جدایی شود. در بین مسلمین یک پیوند عمیق اسلامی برقرار است و همه به منزله یک پیکرند و همه برادرند، در قرآن می فرماید:

«انما المؤمنون اخوة»^۱

در اسلام، امتها نداریم بلکه همه یک امتند و یک هدف دارند که به سوی آن حرکت می کنند همه یک امتند و در برابر دشمن مشترک یعنی کفر و استکبار جهانی قرار دارند.

اسلام یک نظام کامل و مستقل

اسلام یک آئین اعتقادی، عبادی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و بطور کلی یک نظام کامل است. دارای فرهنگی مستقل است که از وحی سرچشمه می گیرد. جهان بینی مخصوصی دارد که زیر بنای تمام برنامه هایش می باشد و پرورش فضائل و کمالات انسانی را در رأس تمام برنامه ها قرار می دهد و تمام برنامه ها و طرحهایش را بر این اساس استوار می سازد.

اسلام فرهنگی غنی و مستقل دارد و جز بر وحی بر چیز دیگری تکیه نمی کند. در اثر عمل به این فرهنگ غنی و مستقل بود که مسلمین در آغاز اسلام، در جهان به تمدن و پیشرفتهای چشمگیری نائل آمدند، فرهنگ غنی اسلام در آغاز در سرزمین حجاز طلوع کرد و بر معیار احیای فضائل و کمالات انسانی امتی کوچک ولی مستقل و بسیار نیرومند بوجود آورد، سپس تدریجاً گسترش یافت و جوامع و افراد و نژادها و ملتها را به سوی خویش جذب نمود و چندی طول نکشید که نور و فروغش به دورترین نقاط گیتی تابیدن گرفت. برنامه های حیات بخش قرآن و استقلال فرهنگی آن، آنچنان نور و درخشندگی داشت که در هر نقطه ای طلوع می کرد در اعماق جانها نفوذ می کرد و همه را در آغوش گرم خویش پناه می داد. فرهنگ غنی و انسان ساز اسلام به پیروانش استقلال و آزادی بخشید بطوریکه

(۱) همانا مؤمنین برادر یکدیگرند (المحجرات - ۱۰)

تا سالیان دراز پرچمدار تمدن و علوم و فنون و هنر و معارف بودند و بسیاری از آثار هنری و علمی آنان هم اکنون در جهان باقی مانده است و همچنان تابنده است. اسلام در برنامه هایش تابع هیچ مکتبی نیست لذا پیروانش نیز نمی توانند از هیچ مکتبی جز اسلام تبعیت نمایند.

بنابراین، یک حکومت در صورتی می تواند حکومت اسلامی باشد که در حفظ استقلال امت واحد اسلامی کوشش کند و در طرحها و برنامه هایش جز از مکتب وحی الهام نگیرد. سیاست داخلی و خارجی خودش را آنچنان تنظیم کند که امت واحد اسلامی را، در علم و صنعت و فرهنگ و اقتصاد و کشاورزی و نظامی از وابستگی به بیگانگان برهاند. خود فکر کنند و بر اساس مکتب اسلام طرح بریزند و خود تصمیم بگیرند و خود عمل کنند. بنابراین، حفظ استقلال و آزادی امت اسلام، در رأس برنامه های حکومت اسلامی قرار دارد که باید بر اساس آن سیاستهای داخلی و خارجی خودش را تنظیم کند و اگر برنامه اش جز این باشد حکومت اسلامی نخواهد بود.

قرآن و کشف توطئه دشمنان

اسلام در باره استقلال امت اسلامی کاملاً عنایت داشته و بهمین منظور، راه نفوذ و سلطه جویی و دخالت کفار را در امور داخلی کشور اسلامی مسدود ساخته و دستورات مؤکدی در قرآن صادر شده است. ابتداءً مقاصد شوم و اهداف پلید و توطئه گریهای کفار را در طی آیاتی چند بیان کرده تا مسلمین فریب ظاهر سازیهای آنها را نخورند و بدانند در برابر چه افرادی قرار دارند. از باب نمونه به آیاتی اشاره می شود:

در قرآن می فرماید:

«ما یؤد الذین کفروا من اهل الکتاب ولا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم واللّه یختص برحمته من یشاء واللّه ذوالفضل العظیم»^۱.

و می فرماید:

«ان تمسکم حسنة تسوء هم وان تصبکم سیئة یفرحوا بها وان تصبروا و تنقوا لا

(۱) کافران از اهل کتاب و همچنین مشرکان دوست نمی دارند، خیر و برکتی از ناحیه خدا بر شما نازل گردد، در حالی که خداوند رحمت خود را به هر کس بخواهد، اختصاص می دهد و خدا صاحب بخشش و فضل و بزرگی است. (البقره - ۱۰۵)

يضرکم کيدهم شيئاً ان الله بما تعملون محيط». ^۱

و می فرماید:

«وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَاراً حَسِداً مِّنْ عِنْدِ
أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». ^۲

و می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقاً مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ
كَافِرِينَ». ^۳

و می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُم عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ
- بَلِ اللَّهُ مَوْلِيكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ». ^۴

و می فرماید:

«فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا
وَيَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خِائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ
وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». ^۵

(۱) اگر نیکی به شما برسد ناراحت می شوند و اگر حادثه ناگواری برای شما رخ بدهد، خوشحال می گردند و اگر (در برابر آنها) استقامت و پرهیزکاری پیشه کنید نقشه های (خائنانه) آنها به شما زبانی نمی رساند، خداوند به آنچه آنها انجام می دهند احاطه دارد. (آل عمران - ۱۲۰)

(۲) بسیاری از اهل کتاب از روی حسد که در وجود آنها ریشه دوانیده، دوست می داشتند شما را بعد از اسلام و ایمان به حال سابق بازگردانند، با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است، شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایند تا خداوند فرمان خودش را بفرستد خداوند بر هر چیزی تواناست. (البقره - ۱۰۹)

(۳) ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از جمعی از اهل کتاب (که کارشان نفاق افکنی و شعله ور ساختن آتش کینه و عداوت در میان شماست) اطاعت کنید شما را پس از ایمان به کفر باز می گردانند. (آل عمران - ۱۰۰)

(۴) ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از کسانی که کافر شده اند، اطاعت کنید شما را به عقب (و کفر و فساد) باز می گردانند و سرانجام زیانکار خواهید شد - (آنها تکیه گاه شما نیستند) بلکه تکیه گاه و سرپرست شما خداست و او بهترین یاوران است. (آل عمران - ۱۵۰ - ۱۴۹)

(۵) اما به خاطر پیمان شکنی، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم و دل‌های آنها را سخت و سنگین نمودیم (تا آنجا که) سخنان (خدا) را از مورد خودش تحریف می کنند و بخشی از آنچه را که به آنها گوشزد شده بود، فراموش کردند و همیشه به خیانتی (تازه) از آنها آگاه می شوی، مگر عده کمی از آنها، ولیکن از آنها در گذر و صرف نظر کن که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. (المائده - ۱۳)

و می فرماید:

«ولن ترضى عنك اليهود ولا النصارى حتى تتبع ملتهم قل ان هدى الله هو الهدى
ولئن اتبعت اهوائهم بعد الذي جاءك من العلم مالک من الله من ولى ولا
نصير»^۱.

و می فرماید:

«كيف وان يظهروا عليكم لا يرقبوا فيكم الا ولا ذمة يرضونكم بافواههم وتأبى
قلوبهم واكثرهم فاسقون - اشترى بايات الله ثمناً قليلاً فصدوا عن سبيله انهم ساء
ما كانوا يعملون - لا يرقبون في مؤمن الا ولا ذمة واولئك هم المعتدون»^۲.

و می فرماید:

«ها انتم اولاء تحبونهم ولا يحبونكم وتؤمنون بالكتاب كله واذا لقوكم قالوا آمنا
واذا خلوا عضوا عليكم الا نامل من الغيظ قل موتوا بغيظكم ان الله عليم بذات
الصدور»^۳.

و می فرماید:

«والذين كفروا بعضهم اولياء بعض الا تفعلوه تكن فتنة في الارض وفساد
كبير»^۴.

(۱) هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد تا (بطور کامل تسلیم خواسته های نادرست آنها شوی) و از آئین (تحریف شده) آنان پیروی کنی و اگر از هوی و هوسهای آنها پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یاورى از ناحیه خدا برای تو نخواهد بود. (البقره - ۱۲۰)

(۲) چگونه (پیمانشان ارزش دارد) در حالی که اگر بر شما غالب شوند، نه ملاحظه خویشاوندی با شما را می کنند و نه پیمان را، شما را با زبان خود خوشنود می کنند، ولی دلهای آنها ابا دارد و اکثر آنها فاسق هستند - آنها آیات الهی را به بهای کمی فروختند و (مردم را) از راه اوباز داشتند، آنها اعمال بدی انجام می دهند - (نه تنها درباره شما) درباره هیچ فرد با ایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی کنند و آنها تجاوزکارانند. (التوبة - ۱۰ - ۹ - ۸)

(۳) آگاه باشید شما کسانی هستید که آنها را دوست می دارید، اما آنها شما را دوست ندارند، در حالی که شما به همه کتابهای آسمانی ایمان دارید (اما آنها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند) و هنگامی که شما را ملاقات می کنند (به دروغ) می گویند ایمان آورده ایم، اما هنگامی که تنها می شوند از شدت خشم بر شما، سرانگشتان خود را به دندان می گزند، بگو: بپذیرید به سبب همین خشمی که دارید خدا از (اسرار) درون سینه ها آگاه است. (آل عمران - ۱۱۹)

(۴) و آنها که کافر شدند اولیاء (یاوران و مدافعان) یکدیگرند، اگر (این دستور را) انجام ندهید، فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می دهد. (الانفال - ۷۳)

در این آیات از مقاصد شوم و اسرار دل و خصلت‌های ذاتی کفار خبر داده و به بعضی آنها اشاره کرده است:

- ۱ - کفار و مشرکین دوست ندارند که هیچگاه خیری بر شما نازل شود. اگر خیری به شما رسید غمگین می‌شوند و اگر بدی رسید خوشنود می‌گردند.
- ۲ - کفار بر شما حسد می‌ورزند و دوست دارند که شما را از دینتان برگردانند.
- ۳ - اگر از کفار اطاعت کنید شما را از دینتان خارج می‌سازند.
- ۴ - کفار نسبت به شما خیانت می‌ورزند و پیوسته بر خیانت‌های آنها واقف خواهی شد.

- ۵ - یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد جز اینکه پیرو دینشان شوی.
- ۶ - به عهد و پیمان‌شان اعتباری نیست و اگر بر شما مسلط شوند به عهد و پیمان‌شان وفادار نخواهند بود.
- ۷ - کفار هیچگاه شما را دوست نخواهند داشت گرچه شما آنها را دوست بدارید.

- ۸ - کفار در دشمنی با شما همدست و دوست می‌باشند و در این باره یکدیگر را یاری خواهند کرد.
- خداوند متعال در این آیات از دشمنی و کینه ذاتی و خیانت و توطئه‌گریهای کفار خبر می‌دهد تا به مسلمین یادآور شود که چنین افرادی نمی‌توانند خیرخواه و دوست صمیمی شما باشند، از آنها در حذر باشید.

نهی از ولایت با کفار

خداوند متعال چون عنایت مخصوصی به حفظ استقلال و موجودیت و آزادی امت اسلام دارد و از مقاصد شوم و توطئه‌های خطرناک کفار آگاه است، بعد از بر شمردن پاره‌ای از اهداف شوم و خصائل ذاتی آنها، مسلمین را مخاطب قرار داده می‌گوید: یک چنین افرادی را دوست صمیمی و مورد اعتماد و خیرخواه خود ندانید اختیاراتتان را به آنها ندهید و پیرو تصمیماتشان نباشید و پیمان ولایت با آنها منعقد نسازید. از باب نمونه به آیاتی از قرآن اشاره می‌شود:

خداوند در قرآن می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یألونکم خیالاً وادّوا ما عنتم قد بدت البغضاء من افواههم وما تخفی صدورهم اکبر قد بینا لکم الآیات ان کنتم تعقلون»^۱.

و می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى بعضهم اولیاء بعض ومن یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدى القوم الظالمین»^۲.

و می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا ولعبا من الذین اوتوا الكتاب من قبلکم والکفار اولیاء واتقوا الله ان کنتم مؤمنین»^۳.

و می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة وقد کفروا بما جائکم من الحق»^۴.

و می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین اتریدون ان تجملوا لله علیکم سلطاناً مبیناً»^۵.

(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید از غیر مؤمنین برای خودتان دوست مورد اعتماد و محرم راز قرار ندهید که کفار در مورد ضربه زدن به شما از هیچگونه امری کوتاهی نخواهند کرد. ضرر زدن به شما نهایت آرزوی آنها است. دشمنی با شما از ظاهر سخنانشان پیداست ولی آنچه در دل دارند بیشتر از اینهاست. ما آیات را برای شما بیان کردیم اگر عاقل باشید. (آل عمران - ۱۱۸)

(۲) ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصارا را ولی و دوست و اختیاردار خود قرار ندهید که یهود و نصارا در دشمنی با شما دوست و مددکاری یکدیگر هستند و هرکس از شما (مؤمنین) که با آنها پیمان دوستی ببندد از آنان خواهد بود و خدا ستمکاران را هدایت نمی کند. (المائدة - ۵۲)

(۳) ای مؤمنین، اهل کتاب و کفاری را که دین شما را به مسخره و بازیچه می گیرند، ولی و دوست صمیمی خود قرار ندهید، در این باره از خدا بترسید، اگر مؤمن هستید. (المائدة - ۵۷)

(۴) ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و خودتان را ولی و دوست نگیرید شما با آنها مودت می ورزید در حالی که آنان به قرآنی که بر شما نازل شده کفر می ورزند. (الممتحنة - ۲)

(۵) ای کسانی که ایمان آورده اید در عوض مؤمنین، کفار را دوست خود قرار ندهید، آیا می خواهید برای خدا بر علیه خودتان حجت آشکاری قرار دهید. (النساء - ۱۴۴)

و می فرماید:

«يا ايها الذين آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله عليهم قد يسوا من الآخرة كما يس الكفار من اصحاب القبور»^۱.

و می فرماید:

«لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تقوا منهم تقاة ويحذركم الله نفسه والى الله المصير»^۲.
در این آیات به بعض خصصتها و مقاصد شوم کفار علاوه بر آنچه قبلاً گذشت اشاره شده است.

۱ - کفار بدخواه شما هستند و در ضرر زدن به شما از هیچ کاری کوتاهی نمی کنند.

۲ - دشمنی آنان با شما از گفتارشان پیدا است لیکن آنچه در دل دارند و اظهار نمی کنند به مراتب بیشتر است.

۳ - کفار دین شما را قبول ندارند و آن را به تمسخر و بازیچه می گیرند.

۴ - کفار دشمن شما و دشمن خدا هستند و قرآن شما را قبول ندارند.

خداوند متعال در این آیات بعد از اینکه از بعض مقاصد شوم و دشمنی ذاتی کفار نسبت به مسلمین پرده بر می دارد و به آنها گوشزد می کند که چنین افرادی خیرخواه و دوست شما نیستند از مسلمین قاطعانه می خواهد که کفار را ولی و دوست و مدافع و محرم اسرار خودتان قرار ندهید، به آنها اعتماد نکنید و با آنها پیمان دوستی و مودت منعقد نسازید، از تصمیمات و اراده های آنها پیروی نکنید، به آنان اجازه ندهید تا برایتان طرح بریزند و تصمیم بگیرند، در اداره امورتان مستقل و آزاد باشید و فریب مصلحت اندیشیها و ظاهر سازیهای آنان را نخورید. آنقدر در این باره تأکید دارد که می گوید: هر مسلمانی که با کفار پیمان دوستی و تولی منعقد سازد از جرگه مسلمین و امت حزب اله خارج می گردد.

(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید با کسانی که مورد غضب خدا قرار گرفته اند پیمان دوستی نبنید که آنها از آخرت مایوس گشته اند، چنانکه کفار از مردگان مایوس هستند. (المتحنه - ۱۳)

(۲) مؤمنین، کفار را عوض مؤمنین ولی خود قرار ندهند و هر کس ولایت با کفار را بپذیرد از مؤمنین و حزب الله نمی باشد مگر اینکه از آنها بترسید و خدا شما را بیم می دهد و به سوی او بازگشت خواهید کرد. (آل عمران - ۲۸)

«ومن يفعل ذلك فليس من الله في شيء - ومن يتولهم منكم فانه منهم» .
بلکه در بعض آیات ولایت با کفار را از علائم عدم ایمان می شمارد، در قرآن

می فرماید:

«ولو كانوا يؤمنون بالله والنبي وما انزل اليه ما اتخذوهم اولياء ولكن كثيراً منهم فاسقون»^۱.

و می فرماید:

«لا تجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم
اوابنائهم او اخوانهم او عشيرتهم»^۲.

این آیات سیاست خارجی حکومت اسلامی را در برابر کشورهای کفر بطور روشن تنظیم و ترسیم می کند و طرح روشنی را ارائه می دهد و قاطعانه از مسلمین می خواهد که استقلال و آزادی خودشان را حفظ کنند و به کفار و مشرکین اجازه ندهند تا در شئون داخلی آنها دخالت نمایند و پیمان ولایت و دوستی با آنان منعقد نسازند و فریب مصلحت اندیشیها و ظاهر سازیهای آنها را نخورند.

و بالجمله دولت اسلامی باید با کمال قدرت و توان در حفظ استقلال و آزادی خودش بکوشد و به کفار و مستکبرین اجازه نفوذ و دخالت در شئون داخلی را ندهد و از هرگونه پیمانی که باعث نفوذ و سلطه آنها می شود جداً بپرهیزد. و بهمین جهت قرآن بطور صریح و قاطع می فرماید:

«ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً»^۳.

ادامه دارد

(۱) واگر به خدا و پیامبر (ص) و آنچه که بر او نازل شده، ایمان می آوردند (هرگز) آنها را به دوستی اختیار نمی کردند، ولی بسیاری از آنها فاسقند. (المائدة - ۸۱)

(۲) ای رسول! هرگز قومی را که به خدا و رسولش ایمان آورده باشند، پیدا نمی کنی که با کسی که با خدا و با رسولش دشمنی می ورزد، دوستی کند ولو اینکه (این دشمنان خدا و رسول) پدران و یا فرزندان و یا برادران و یا عشیره آنها باشند. (المجادلة - ۲۲)

(۳) خدا راه نفوذ و سلطه ای را برای کافرن، در مؤمنین قرار نداده است. (النساء - ۱۱۱)

اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام



علی احمدی میانجی

(۱)

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری مرجع معظم جهان تشیع حضرت آیه الله العظمی خمینی دام ظلّه و تشکیل حکومت جمهوری اسلامی ایران و کشف توطئه های مخالفین یکی از پس دیگری، این فکر در ذهن من بوجود آمد که:

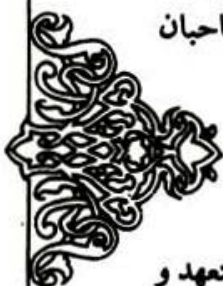
آیا در اسلام تشکیلاتی برای جمع آوری اطلاعات و تحقیقات برای حفظ حکومت اسلامی پیش بینی شده یا نه؟
و آیا رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای مقابله با توطئه های منافقین و یهود در داخل مدینه و برای پیشگیری از حملات دشمنان خارجی چه می کردند؟

و آیا امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای جلوگیری از اقدامات مخالفین مثل طلحه و زبیر و عوامل نفوذی معاویه و تحریکات خوارج چه رویه ای داشته است؟

برای بدست آوردن پاسخ سوالات فوق به منابع علمی تواریخ، تفاسیر، کتب حدیث و... مراجعه کرده و از صاحب نظران محقق نیز در تحقیق این مطلب مهم درخواست کمک نمودم. اینک مجموع نتایج بدست آمده در معرض افکار خوانندگان محترم قرار می گیرد تا از انتقادات سازنده و راهنماییهای لازمشان استفاده شده بلکه در آینده، اثری مفید و سودمند در این باره در اختیار امت اسلامی قرار گیرد.

مسئلاً حکومت اسلامی برای اطلاع از وضع کشورهای مجاور و یامزاحم و یا دیگر ممالک و بدست آوردن افکار و تصمیمات و دیدگاههایشان نسبت به حکومت اسلامی، احتیاج به یک تشکیلات اداری منظم و اقدامات مفید و تعیین افراد لایق دارد.

و همچنین برای پیشگیری از تحریکات دشمنان خارجی بوسیله ایادی داخلی و عوامل نفوذی و جاسوسان خود در داخل کشور و یا برای جلوگیری از اختلالگری و فساد کسانی که منافع نامشروع شخصی خود را در خطر می بینند و یا به هوای ریاست و کشورداری از غیر طریق قانونی آن هستند و یا صاحبان مکتبهای انحرافی و ضداسلام، باید مراقبتهای لازم را انجام دهد.



و همچنین در مورد استخدام کارمندان و گزینش افرادی متعهد و پیدا کردن اشخاص لایق با در نظر گرفتن شرایطی که در روایات و احادیث در این مورد ذکر شده است (وما در فصل سوم در این جهت بحث خواهیم نمود) باید دقت کامل نماید.

و همچنین برای اطلاع پیدا کردن مسئولین از وضع مردم و گرفتاریها و احتیاجات و یا رضایت یا ناراضایتی آنان و اطلاع یافتن از اعمال و رفتار کارمندان خود در رابطه با برخورد با مردم و یا تجاوز به حق آنان و اختلاس از بیت المال و یا نسبت به انجام سریع وظائف محوله یا مسامحه و ممانعت نمودنشان، پیوسته باید بوسیله مأمورین مخفی و امین در جریان کار قرار گیرد.

مطالب بدست آمده در این موضوع را در سه فصل تنظیم نمودیم:
فصل اول: بیان ادله ای که ما را به لزوم چنین اقدامی هدایت می کند.
فصل دوم: در خطرات و آفات شرعی و عقلی اینکار که مسئولین در مرحله اول
و مأمورین انجام این مسئولیت خطیر قهراً در مرحله دوم با آن خطرات و آفات مواجه
خواهند شد.



فصل سوم: در کیفیت وقوع این عمل ضروری و خطیر در دوران حکومت
رسول الله (صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه).

فصل اول

ادله ای را که در این رابطه تا کنون بدست آورده ایم به این ترتیب در
اینجا ذکر می کنیم:

الف - حکم عقل:

عقل انسانی بطور وضوح، هرج و مرج و فساد اجتماعی و عدم امنیت
و شیوع فحشاء و ظلم و منکرات را تقبیح کرده و مبارزه با اختلال نظم و ایجاد
هرج و مرج و فساد و منکرات را لازم می داند.
معلوم است که دفع و رفع اینها متوقف بر ایجاد نظام و وجود نظم می باشد
و روی همین جهت عقل حفظ نظام و نظم را واجب می داند.
شیخ بزرگوار رحمه الله تعالی در کتاب «مکاسب» در بحث ولایت جائر
در مقام بیان اقسام ولایت می فرماید:
«ومنها ما یکون واجبة وهی ما توقف الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر
الواجبان علیه، فان ما لا يتم الواجب الآبه واجب مع القدرة»^۱

(۱) مکاسب محرمة ص ۸۷ ط اصفهان و تذکرة ج ۱/۵۸۳ س ۲۱.

یعنی: برخی از اقسام ولایت، واجب می باشد و آن ولایتی است که امر به معروف ونهی ازمنکر، متوقف بر آن است، زیرا مقدمه واجب در صورت قدرت، واجب است.

و در جای دیگر می فرماید:

«ثم انه يسوغ الولاية المذكورة امران: احدهما القيام بمصالح العباد...^۱
یعنی: آنچه که ولایت را تجویز می نماید دو چیز است: یکی قیام به مصالح بندگان خدا.....»

و در باب اخذ اجرت بر واجبات می فرماید:

«ان وجوب الصناعات ليس مشروطاً ببذل العوض لأنه لأقامة النظام التي هي من الواجبات المطلقة»^۲.

یعنی: واجب بودن صناعات، مشروط به دادن عوض در مقابل آن نیست زیرا وجوب صناعت برای برپائی نظام است و (برپائی نظام) از واجبات مطلقه می باشد.



ظاهراً مقصود مرحوم شیخ از وجوب صناعت، وجوب عقلی است که عقل برای برپاداشتن نظام، صنعتها را برای اشخاصی که می توانند انجام دهند، یا می توانند یاد بگیرند، واجب می داند.

ومراد از نظام، حکومت نیست بلکه منظم بودن زندگی بشر و رفع اختلال و هرج و مرج است.

واحتمال می رود که نظر مرحوم شیخ به قاعده کلی ای میباشد که از ادله متفرقه در ابواب مختلفه فقه اصطیاد و استفاده می شود.

(۱) مکاسب ص ۸۷ ط اصفهان.

(۲) کتاب مکاسب در مسئله اخذ اجرت بر واجبات.

شاهد اول رحمه الله تعالى در کتاب لعمه و شهید ثانی رحمه الله تعالى در شرح آن در بیان کسب واجب فرموده اند: «ومطلق التجارة التي يتم بها نظام النوع الانساني فان ذلك من الواجبات الكفائية». و در مفتاح الكرامة در کتاب متاجر ص ۵ می فرماید: «...الواجب من التجارة ... ما به يتحقق نظام النوع».

در ریاض می فرماید:

«... واخرج بالذاتی، التوصلی کاکثر الصناعات الواجبة کفایة توسلاً
الی ما هو المقصود من الأمر بها وهو انتظام امر المعاش والمعاد...»^۱
کلام صاحب ریاض معنی نظام را که در کلمات فقهاء واقع است،
روشن می سازد.

غرض از ذکر کلمات فقهاء رضوان الله عليهم این است که روشن شود،
فقهاء بزرگ ما، وجوب حفظ نظام را مسلم دانسته و صنایع را آن مقداری که نظام
بر آن متوقف است، واجب کفائی یا عینی دانسته اند.

آیه الله العظمی امام خمینی دام ظلّه العالی تردید کرده اند که آیا حفظ
نظام واجب است یا اخلال به آن حرام، و در کتاب مکاسب محرمة می فرمایند:
«لکن الشأن فی ان حفظ النظام واجب او الاخلال به حرام»^۲
ولی این تردید با مطلب ما منافات ندارد، زیرا ما می گوئیم هر عملی که
نظام را به هم بزند جائز نیست و هر عملی هم که حفظ نظام بر او توقف دارد، لازم
است.

پس بر هر مکلفی لازم است که در گفتار و رفتار خود، بلکه در سکوت و
بی تفاوت بودن خود این جهت را در نظر بگیرد، زیرا گاهی سکوت و بی تفاوت
بودن فردی، امنیت عمومی را بهم زده و ایجاد هرج و مرج می کند.
البته وجوب حفظ نظام یا حرمت اخلال به نظم، در مسئولین و غیر مسئولین
لوازم مختلفی (مطابق مقام و شأنی که دارند) دارد.
مسئول باید مأمور برای مراقبت و حفظ نظام و نظم بگمارد و دستورات لازم
را برای حفظ نظم صادر یا ابلاغ نماید.

(۱) ج ۱ کتاب تجارت.

در جامع المقاصد ج ۲۲/۱ در شرح قول علامه رحمه الله «فمنه واجب» فرموده: «... وأن یدرج فیہ ایضاً
مطلق التجارة التي بها يتحقق نظام النجح فان ذلك من الواجبات الكفائية».

(۲) مکاسب محرمة ج ۲/۲۰۳/۲۰۴.

و مردم هم باید با اطاعت کردن از دستورات ولی امر و با ارشاد و امر بمعروف و نهی از منکر و با گزارش چیزهایی که (موجب فساد واخلال در جامعه است) دیده و یا شنیده اند وظیفه شرعی و اجتماعی خود را انجام دهند.

ولی امر باید در حوزه مأموریت الهی خویش، اشخاص سالم و مطلع و مورد وثوق را برای انجام کارهای اجتماعی نصب کند و مردم هم اگر از مأمورین خلافی دیدند به مقامات مسئول اعلام کنند.

علماء و دانشمندان اسلامی در بحث امامت عامه که استدلال عقلی به وجوب وجود امام کرده اند به همین برهان عقلی تمسک نموده اند.



ب - آیات

«يا ايها الذين آمنوا خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جميعاً»^۱.

در تفسیر کلمه «حذر» دو احتمال داده شده است:

۱ - حذر: ما يحذر به وهو آلة الحذر كالسلاح و«حذر» احتراز عن

مخيف^۲.

۲ - الحذر والحذر بمعنى كالأثر والاثريقال: اخذ حذره اذا ثبتفظ واحترز

من الخوف كانه جعل الحذر آله التي يقي بها نفسه ويمصم بها روحه والمعنى

واحترزوا من العدو ولا تمكنوه من انفسكم^۳.

در لسان العرب می گوید: الحذر والحذر: الخيفة

وقرطبي می گوید: الحذر والحذر لغتان كالمثل واليثل قال الفراء:

اکثر الكلام الحذر والحذر مسموع ايضا، يقال خذ حذرک اي احذر وقيل خذوا

(۱) سورة نساء، آية ۷۱.

(۲) الميزان ومفردات راغب.

(۳) كشاف ج ۱/۵۳۲ ومجمع البيان در «اللغة» وفخررازی کلام کشاف را آورده واقوال را نقل

می کند، وتفسیر قرطبي ج ۵/۲۷۳، وبيضاوی ص ۱۴۴.

السلاح حَذْرًا، لان به الحَذْرًا.

فیروز آبادی می گوید: الحَذْرُ بالكسر ويحرك : الاحتراز
معنای آیه: ای مؤمنین احتراز کنید و احتیاط کنید (آماده باشید) دسته
دسته یا دسته جمعی (بسوی جبهه) حرکت نمائید.
در تفسیر آیه، مطابق دوقولی که در معنای حذر آمده دو نظریه اظهار شده
است:

۱- امر به اینکه اسلحه هایتان را برداشته و عازم جبهه ها شوید.

۲- همواره بیدار و محتاط باشید تا غافلگیر نشوید.^۲



استاد بزرگوار علامه طباطبائی رحمه الله تعالی می فرماید: این آیات که -
مؤمنین را ترغیب و تشویق به جهاد می کند و در زمانی نازل شد که مسلمانان
تحت فشار بسیار شدید مشرکین بودند - مانند ذی المقدمه نسبت به آیات قبلی
است. و گویا این زمان در اوائل (ربیع دوم) اقامت پیامبر اکرم (ص) در مدینه بوده
که عرب از هر طرف بر علیه مسلمانان هجوم آورده بودند تا نور خدا را خاموش
ساخته و بنیان رفیع دین را ویران کنند ولذا رسول خدا صلی الله علیه وآله (مرتبا)
با مشرکین قریش و طاغوتهای عرب درگیر بوده جنگ می کرد و به اطراف
واکناف جزیره العرب لشکر می فرستاد و پایه های دین را همواره در میان مؤمنین
استحکام بخشیده و بالا می برد.

و منافقان هم که در میان مسلمانان بودند و برای خود قوت و قدرتی داشتند
، در روز «احد» معلوم گردید که جمعیت آنان از نصف جمعیت مسلمانان،

(۱) تفسیر قرطبی ج ۵/۲۷۳.

معنای دوم را تائید می کند اینکه در آیه دیگر می فرماید: «ولیاخذوا جذرم و اسلحتهم» که حذر در مقابل
اسلحه ذکر شده است. نساء/۱۲

(۲) این دو احتمال را اکثر مفسرین نقل کرده اند، رجوع شود به تبیان ج ۳/۲۵۳، مجمع البیان ج ۳/۷۳،
المیزان ج ۴/۴۱۵، فخر رازی ج ۱۰/۱۷۶، طبری ج ۵/۱۰۴.

خیلی کمتر نیست. و اینان همواره بر سر کارهای رسول خدا صلی الله علیه وآله ایجاد مانع می کردند و منتظر فرصت بودند که ضربه بزنند و مؤمنین را (با توسل به انواع تبلیغات و حیلها) از رفتن به جنگ باز میداشتند، عده ای از مسلمانان هم که قلبشان مریض بود، به حرف منافقین گوش داده و از گفتار آنها تبعیت می کردند، و یهود نیز در اطراف، فتنه انگیزی نموده و با مسلمانان می جنگیدند. عرب مدینه هم نسبت به یهود احترام گذاشته و از قدیم الایام برای آنان اهمیت قائل بودند ولی یهود در میان اعراب بر علیه مسلمانان و اسلام تبلیغ می کردند و برای از بین بردن ایمان خالص مسلمانان، دروغ و شایعه ساخته و احادیث گمراه کننده جعل کرده و از طرف دیگر مشرکین را بر علیه مسلمانان تشجیع می نمودند.



و گویا آیات قبلی، کید و مکر یهود را ابطال کرده و جلوه تبلیغات آنها را می گیرد و این آیات که از منافقین سخن می گوید، در حکم تکمیل راهنمایی و ارشاد مسلمانان است و آنها را با اوضاع زمان حاضر خود آشنا می کند تا صاحب بصیرت شوند و از مرضی که در ضمیرشان نفوذ کرده در امان بمانند ... و دستور می دهد که «یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم».

به هر حال آیه مبارکه، مسلمانان را بر «حذر» امر می کند که فریب تبلیغات منافقین و یهود را نخورند و آگاهانه مبارزه خود را ادامه دهند و در هنگام حمله، باز در «حذر» باشند و از دشمن، عددشان، نقشه های جنگی و تصمیم شان، کمین، حیلها، دسیسه ها و اسلحه و مهماتشان آگاهی پیدا کنند و از جمله حذرشان یکی هم برداشتن اسلحه است.

پس در حقیقت معنای اول، از مصادیق معنای دوم است و میان دو معنی تنافی نیست.

بالآخره خداوند سبحان مسلمانان را بطور کلی به «حذر» امر می فرماید^۱

(۱) که گول تبلیغات منافقین و یهود را نخورند و با آگاهی کامل عازم جنگ شوند.

و سپس حرکت بسوی جبهه ها را دسته دسته و یا دسته جمعی برآن مترتب می سازد.

«حِذْر» و «حَذْر» عبارت است از کشیک دادن و آماده شدن برای مواجهه با دشمن، و آماده شدن به این است که از حال دشمن آگاه باشد و مقدار نیرو و استعداد جنگی او را بفهمد و اگر دشمن متعدد باشد، روابط میان آنان را نیز بدست آورد که با هم وابستگی و اتحاد دارند یا نه؟ تا وسائل و ابزار جنگی، برای مقابله با هجوم آنان را تهیه و آماده سازد.

این سه موضوع باید مد نظر قرار گیرد زیرا اگر دشمن، مسلمانان را غافلگیر کند، برآنها هجوم می آورد و اگر هم الآن هجوم نکند، دائماً آنها را تهدید خواهد کرد و اگر آنها در اثر قوت اسلام در داخل کشور تهدید نشوند، در مرزها و سرحدات در امان نخواهند بود و اگر خواستند در مرزها استحکاماتی بوجود آورده و یا مراسم مذهبی انجام دهند حتماً دشمن متعرض آنها خواهد شد و اگر مسافرت خارجی برایشان پیش آمد کند، جان و مال و ناموسشان در خطر خواهد بود و آیه «خذوا حذرکم» شامل همه این پیش بینی ها و آمادگیهاست کما اینکه در آیه دیگر می فرماید: «واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل...»^۱.



شایسته است که اندیشمندان و صاحبان درایت و فهم فکر کنند تا مقدمات امتثال امر در این آیه کریمه را فراهم آورده و در جهت تهیه و آماده شدن (که داخل در معنی آیه شریفه و در «حذر» است) گام بردارند از قبیل: شناختن و تهیه سلاحهای مختلف (و مناسب با وضع جغرافیائی) آموزش نظامی، و نحوه کاربرد آنها و اگر شناخت و استعمال این سلاحها موقوف به فراگیری علومی از قبیل علم شیمی، فیزیک، هندسه و..... باشد، یاد گرفتن آن هم لازم خواهد بود کما اینکه شرایط موجود در عصر حاضر، مقتضی فراگیری همه این علوم هست

(۱) سوره انفال، آیه ۶۰.

زیرا خداوند متعال «حذر» را در تمام انواع آن واجب کرده است بعنوان نمونه رسول خدا (ص) از موقعیت سوق الجیشی دشمن کاملاً باخبر بودند و در مکه جاسوسان و عیونی داشتند که برای آن حضرت خبر و گزارشات لازم را تهیه می نمودند. مثلاً وقتی گزارش رسید که قریش به پیمان «حدیبیه» وفادار نمانده و آن را شکسته است، حضرت آماده فتح مکه گشتند.^۱

و چون پیغمبر اسلام (ص) در میان مردم دشمنانی (منافقین، یهود، کفار) داشتند، لذا حضرتش از همه مردم «حذر» و «احتیاط» می کردند ولی کسی نمی فهمید که ایشان از او حذر دارند:

«یحذرناس و یحترس منهم من غیر ان یطوی من احد منهم بشره»^۲

و در مدت اقامت رسول الله صلی الله علیه وآله در مدینه مردم این شهر همواره مسلح بودند «اهل المدینه کانوا لا یتون الا بسلاح»^۳.

قرآن مجید در آیه دیگر هم دستور می دهد که مسلمانان در جبهه چگونه نماز بخوانند و مکرراً دستور «حذر» و «احتیاط» می دهد:



«وإذا كنت اقامت لهم الصلاة فلتقم طائفة منهم معك وليأخذوا اسلحتهم فإذا سجدوا فليكونوا من ورائكم ولتأت طائفة اخرى لم يصلوا فليصلوا معك وليأخذوا حذرهم و اسلحتهم، و الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم و امتعتکم فیمیلون علیکم میلة واحدة و لا جناح علیکم ان کان بکم اذی من مطرا و کنتم مرضی ان ترضوا اسلحتکم وخذوا حذرکم ان الله اعد للكافرين عذاباً مهیناً»^۴.

(۱) تفسیر المنارج ۲۵۱/۵ از سخنان شیخ محمد عبده.

(۲) تراتیب اداریه ج ۲/۴۵۰ بحارا الانوار ج ۱۶ ص ۱۵۱ بنقل از عیون اخبار الرضا، معانی الاخبار مکارم

الاخلاق ص ۱۶۱.

(۳) دلائل النبوة بیهقی ج ۲/۱۲۹۹ و تراتیب اداریه ج ۱/۳۴۸ در این موضوع بحث مفصلی انشاء الله تعالی

خواهد آمد.

(۴) سوره نساء، آیه ۱۰۲.

رجوع شود به تفسیران ج ۳/۳۰۹ و مجمع البیان ج ۳/۱۰۱ و کشف ج ۱/۵۵۹ و المنارج ۳۶۲/۵ و قرطبی

ج ۵/۳۶۳ و رازی ج ۱۱/۲۳ و بیضاوی ص ۱۵۲.

باید توجه داشت که ذکر «حذر» و «اسلحه» در کنار هم در آیه شریفه قرینه است بر اینکه «حذر» بمعنای «اسلحه» نیست ولی ممکن است که اسلحه مصداق حذر باشد و دیگر اینکه مقابل «حذر» بجای عدم حذر غفلت ذکر شده است پس معلوم می شود که مراد از «حذر» عدم غفلت است.

و نیز با تصریح آیه شریفه بر اینکه در صورت عذر می توان اسلحه را زمین گذاشت و در عین حال می فرماید: «وخذوا حذرکم» این خود قرینه است بر اینکه مراد از «حذر» اسلحه نیست.

یعنی: ای رسول خدا اگر برای مسلمانان (در جبهه) نماز را اقامه نمودی یک عده اسلحه بگیرند و با مراعات احتیاط با تو نماز بخوانند (و بقیه جلو دشمن باشند) وقتی که سجده کردند (نماز را تمام کنند) و پشت سر شما (جلو دشمن باشند تا) آن طائفه ای که نماز نخوانده اند بیایند با شما نماز بخوانند آنها هم احتیاط لازم و اسلحه را با خود داشته باشند، کفار دوست دارند که شما از اسلحه و امتعه خود غفلت کنید (همه مشغول نماز باشید) تا یکباره به شما حمله کنند، و اشکالی ندارد اگر به جهت باران و مرض، معذور باشید اسلحه را زمین بگذارید و احتیاط لازم را مراعات نمائید.



خداوند متعال در این آیه، سه بار مسلمانان را به مراعات کردن «حذر» امر می کند و «حذر» را هم مطلق گذاشته اند که شامل همه انواع «حذر» می شود. همانطوریکه استاد علامه طباطبائی در المیزان و شیخ محمد عبده در درس خود بنا به نقل المنار بیان کرده اند.

آیه اول در امر به «حذر» اختصاصی به جنگ ندارد و همه در هر حال باید در مورد حفظ اسلام و حکومت اسلامی و اجتماع مسلمین این وظیفه خطیر را انجام دهند تا از طرف مخالفین داخلی با دشمنان خارجی خطری متوجه آنان نشود.

و در باره منافقین بالخصوص می فرماید:

«واذا رأيتهم تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم كأنهم خشب مسندة

يحبسون كل صبيحة عليهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انى يؤفكون»^۱.
 وقتی می بینی، وضع جسمی شان تو را باعجاب و امیدارد و اگر حرف
 بزنند گوش فرا می داری گویا چوبی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند
 (نمی شنوند و نمی فهمند) هر صدائی بشنوند گمان می کنند که دشمن (است که
 آمده است) پس از اینها برحذر باش (احتیاط کن و از خود و اسلام حراست نما)
 خدا اینان را بکشد (از حق روگردان شده اند) کجا می برندشان.
 دستور می دهد که از منافقین که در داخل هستند (وهر آن احتمال
 خبرچینی و افشای اسرار مسلمانها و رابطه برقرار کردن با دشمنان خارجی و
 توطئه در داخل و کارشکنی و سست کردن مسلمانان و القاء کردن شبهات در دل
 ضعفاء و شایعه سازی و ترور فکری و جسمی و ترور شخصیتها درباره آنها هست)
 احتیاط کن.



حالا احتیاط کردن از منافقین چگونه و به چه نحوی ممکن بود و عملاً
 چگونه انجام می دادند بحث دیگری است که بعداً در فصل سوم خواهد آمد
 انشاء الله تعالی.

ادامه دارد

(۱) سوره منافقون، آیه ۴.

رجوع شود به قرطبی ج ۱۸/۱۲۴ - ۱۲۹ «فاحذرهم، و جهان: احدهما فاحذر ان تثق بقولهم او تمیل الی
 کلامهم، الثانی فاحذر مما یلتهم لاعدائک و تخذیلهم لاصحابک» و بیضاوی ص ۷۶۶ و تبیان ج ۱۰/۱۲ و مجمع البیان
 ج ۱۰/۲۹۰ و رازی ج ۳۰/۱۴.



نقاد پهای قبل از انقلاب مهدی (عج)

احمد آذری قمی

(۱)

گاهی در گوشه و کنار از افرادی شنیده می شود که در مشروعیت این قیام و نهضت مقدس اسلامی ایران که به رهبری ولی فقیه دامت برکاته انجام شده و نیز در لزوم حفظ و حراست آن خدشه کرده و در این باره به تعدادی از روایات تمسک می کنند. چون ممکن است این حرفها برای افرادی که مطالعات زیادی ندارند موجب شک و تردید شود و آنان را در زمره افراد بی تفاوت و یا احیانا بدبین به انقلاب قرار دهد، از این رو لازم است روایات یاد شده، مورد بررسی قرار گیرد تا بی اساس بودن این وسوسه ها روشن گردد.

پیش از ورود در بحث خوب است سؤال کنیم: آیا مکتبی که می‌خواهد تأمین و تضمین کننده سعادت دنیا و آخرت جوامع بشری باشد ممکن است فاقد حکومت و قوانین حکومتی و مجری خبیر و آگاه و امین و قاطع باشد؟

آیا می‌توان گفت اسلام جامع و کامل فقط به زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و چند سالی از زمان امیر مؤمنان علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام منحصر بوده و در زمانهای بعد تا زمان ظهور امام زمان (عج) باید در کنج خانه نشسته و ناظر کج رویها و انحرافات بود؟

آیا احتمال داده می‌شود که تلاش برای بدست آوردن حکومت اسلامی و پیاده کردن احکام اسلام در یک زمان، ناروا و گناه باشد و مردم موظف باشند که با بی تفاوتی و سهل انگاری زمینه را برای حاکمیت طاغوتها و زورگویان و چپاولگران و ابر جنایتکاران و ادامه آن فراهم آورند؟

آیا ممکن است خواست اسلام این باشد که مردم دست روی دست بگذارند و شاهد توهین به تمام مقدسات و نوامیس الهی باشند و هیچ دم نزنند؟ آیا منطق صحیح و فکر سلیم این حرف را می‌پذیرد؟

هر کس با قرآن سروکار داشته باشد و نیز به فطرت سلیم خود رجوع کند می‌داند که منطق اسلام و خواسته خدای متعال، سازش و بی تفاوتی و سکوت مطلق در مقابل ظلمه نیست. از این رو اگر دیدیم برخی روایات حاوی چنین مطلب غیر قابل قبولی است در صورتی که آن روایات از نظر سند قابل اعتماد باشد باید به توجیه آن پردازیم و در صورت غیر قابل توجیه بودن، به دستور خود ائمه معصومین علیهم السلام فهم معنای آن روایات را به خودشان واگذار کنیم.

این بود جواب اجمالی از این قبیل روایات‌ها و اما جواب تفصیلی:

روایاتی که در این موضوع مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد در کتاب وسائل الشیعه مرحوم شیخ حر عاملی و مستدرک الوسائل مرحوم حاجی نوری در کتاب جهاد، باب «حکم الخروج بالسيف قبل قيام القائم» گردآوری شده و نیز یک روایت هم در مقدمه صحیفه سجادیه نقل شده است.

برای روشن شدن وضع این روایات بهتر است آنها را دسته‌بندی کنیم تا اولاً معلوم شود از این روایات چند روایت با مدعای این مدعیان ارتباط دارد و آن چند روایت،

از حیث سند و دلالت و نیز از جهت قابل توجیه بودن چگونه است؟
این روایات به چند قسم تقسیم می گردد:

قسم اول:

روایاتی است که مضمون آنها حرمت قیام مسلحانه و به تعبیر دیگر حرمت خروج
بالسیف قبل از قیام جهانی امام زمان علیه السلام و طاغوت بودن قیام کننده است مانند این
روایات:

- ۱- عن ابی جعفر علیه السلام انه قال: کل رایة ترفع اوقال تخرج قبل رایة القائم
علیه السلام فصاحبها طاغوت.^۱
 - ۲- عن ابی عبدالله علیه السلام قال: کل رایة ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت
یعبد من دون الله عزوجل.^۲
- گفته شده که این قبیل روایات هر قیامی قبل از قیام امام زمان را محکوم می کند.

پاسخ اول از این روایات:

در این روایات مراد از پرچم برافراشته شده قبل از قیام قائم علیه السلام (به قرینه
اینکه فرموده اند برافرازنده آن طاغوت یعنی کثیرالطفیان علی الله است) پرچمی می باشد
که در مقابل خدا و رسول و امام برافراشته شده و صاحب آن پرچم، مردم را دعوت به نفس
کند، بنابراین نمی توان فقیهی را که به خاطر نیابت از امام زمان علیه السلام و ولایت
اعطائی از جانب ایشان قیام کرده و پرچم آن امام بحق را برافراشته، مشمول این حدیث ها
دانست و او را طاغوت نامید. بهترین گواه براینکه این قبیل روایات شامل قیامهای بحق
نمی شود تأییدهاست که از امام صادق و امام رضا علیهما السلام در باره زید بن علی
علیه السلام رسیده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: (هر قیامی را به قیام زید قیاس نکنید) زید
مردی عالم و دانشمند و راست گفتار بود و هرگز بسوی خود دعوت نکرد بلکه به امام مقبول

(۱) مستدرک الوسائل ۲/۲۴۸ به نقل از غیبت نعمانی به سه سند که البته نباید سه روایت به حساب آید.

(۲) وسائل الشیعة ۱۱/۳۷ به نقل از روضه کافی.

و مرضی از آل رسول صلی الله علیهم دعوت کرد و اگر موفق شده بود به عهد خود وفا میکرد، او برای شکستن قدرت منسجم طاغوتی و غیر خدائی بنی امیه خروج کرد^۱.

و نیز امام صادق علیه السلام یکی از یاران زید را برای ترک نصرت و یاری او توبیخ کرد و او را فرارکننده از جهاد اسلامی محسوب نمود و فرمود: «زید شهید است و در روز قیامت او و یارانش در حالی که بر گرده های مردم سوارند بسوی بهشت رهسپار می شوند» و آن حضرت پولی میان خانواده های شهدا و یاران زید تقسیم کرد^۲.

امام هشتم علیه السلام فرمود: خدا عمویم زید را رحمت کند او مردم را به مرضی از آل محمد علیهم السلام دعوت می کرد و اگر موفق می شد به عهد و پیمان خود وفا می نمود، او مردی با تقوا و از شهدای عظیم اسلام به شمار می رود^۳.

و در این باره می توان به پیشگویی امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز تمسک نمود که فرمودند: ليقوم عند ذلك رجل منا اهل البيت فانصروه فانه داع الى الحق^۴.

شیخ مفید می فرماید: يدعو الى الرضا من آل محمد صلی الله علیه وآله فظنوه يريد بذلك نفسه ولم یکن یریدها^۵.

علامه مجلسی می فرماید: کان يدعو الى الرضا من آل محمد وانه کان عازما علی انه ان غلب علی الامر قوضه الى افضلهم واعلمهم والیه ذهب اکثر اصحابنا ولم ارفی کلامهم غیره^۶.

یحیی فرزند زید نیز گفته است: پدرم برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد نه برای ریاست و سلطنت^۷.

با این مطالبی که از امامان علیهم السلام و علمای بزرگ شیعه نقل شد آیا می توان گفت قیام زید محکوم بوده و مشمول حدیث «کل رایة...» می باشد؟ هرگز. پس به همین قرینه معلوم می شود در این روایات مقصود کسانی هستند که بدون استناد به امام معصوم

(۱) وسائل الشیعة ۳۶/۱۱ به نقل از روضة کافی.

(۲) بحار الانوار ج ۴۶ ص ۱۹۴ ح ۶۶.

(۳) وسائل الشیعة ۳۷/۱۱ به نقل از عیون اخبار الرضا.

(۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید خطبه ۳۵.

(۵) ارشاد مفید ص ۲۵۱.

(۶) مرآة العقول ۲۶۱/۱.

(۷)

ونه برای امر به معروف ونهی از منکر و شکستن قدرت طاغوت، بلکه بطور مستقل و به تعبیر روایات برای دعوت به نفس قیام کرده و پرچمی برافرازند. اما فقیهی که به عنوان نیابت امام زمان و دعوت به بیعت با امام زمان و امر بمعروف ونهی از منکر قیام کرده باشد مشمول حدیث نیست بلکه قیام او همان قیام امام به شمار می آید و هرگز عنوان طاغوت بر آنان صدق نمی کند، آیا می توان گفت قیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام (نعمذبالله) قیام طاغوت است آیا می توان گفت قیام زید بن علی علیه السلام قیام طاغوت است؟ قیام فقیه جامع الشرایط هم مانند این قیامها خواهد بود.

مگر نه این است که هرگاه سرزمین اسلامی به خطر افتاد، دفاع از آن بر همه مسلمین واجب است؟ آیا دعوت یک فقیه از مردم برای دفاع و شرکت در این جهاد مقدس دعوت طاغوت است؟! این کلامی است که هیچ کس نمی تواند صحت آنرا تصدیق کند.

تا اینجا اینطور پاسخ داده شد که منظور از روایت «کل رایة...» قیامهای در مقابل خدا و رسول و امام و بدون رضایت آنان است نه هر قیامی مانند قیام فقیه به نیابت از طرف امام علیه السلام به منظور حفظ اساس اسلام و پیاده کردن قوانین آن و جلوگیری از ظلم، ستم و گناه.

و گواه دیگر بر مطلب یادشده روایتی است که مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است:

ليس من احد يدعو الى ان يخرج الدجال الا سيجد من يبايعه ومن رفع راية ضلالة فصاحبها طاغوت.^۱

که در روایت برافراشتن پرچم ضلالت محکوم دانسته شده نه هر پرچمی، گرچه برای اعلای کلمه حق باشد.

پاسخ دوم:

چون افرادی بعنوان مهدی موعود(ع) قیام نموده و از این اعتقاد مسلمین مخصوصا شیعه، سوء استفاده می نمایند، (با اینکه مهدی موعود که برقرار کننده قسط و عدل جهانی

(۱) روضه کافی، ۲۹۷.

و حکومت واحد الهی است، شخص معین، و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و دارای ویژگیها و علائم خاصی است حتی به اسم و القاب و مادر و پدر و زمان تولدش اشاره و یا تصریح شده است) و این مطلب یعنی ادعای مهدویت، در زمان حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام مورد سوء استفاده های زیادی قرار گرفته و حتی پدر مختار معتقد به مهدویت محمد بن حنیفه - که اعتقاد کیسانیه می باشد - بوده است، و پیش بینی هم می شده که قبل از تولد حضرت حجت (ع)، و یا در زمان غیبت آن حضرت اینگونه سوء استفاده ها انجام گیرد حتی در روایات آمده است که گاهی بعضی از اصحاب ائمه علیهم السلام پیشنهاد قیام و مبارزه مسلحانه را به آنان تحت همین عنوان (مهدویت) مطرح می کردند ولی آن بزرگواران بشدت این فکر را رد کرده و می فرمودند: امامی که باید قیام کند و حکومت جهانی را تشکیل دهد ما نیستیم، بلکه از فرزندان ما است و هنوز هم متولد نشده است.^۱

بنابراین منظور از طاغوت در این روایات کسی است که به باطل و بدون حق لباس مهدویت را در بر کرده و خود را بجای آن حضرت به مردم معرفی نماید. پس اگر فقیهی در زمان غیبت امام زمان علیه السلام چنین قیام و اقدامی نموده و پرچم عدلی برافراشت و ادعای مهدویت هم نداشته بلکه بعنوان نیابت و زمینه چینی برای قیام و تهیه مقدمات و آمادگی جهان برای ظهور آن حضرت باشد آیا می توان العیاذ بالله او را طاغوت و سرکش نامید؟! کلا و حاشا.

پاسخ سوم:

زربین حبیش می گوید: امیرالمؤمنین در نهران خطاب به ای ایراد کرد، مردی برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین از فتنه ها بر ایمان بفرما، فرمود: هنگامی که فتنه روی می آورد مشتبه میشود ... سپس فتنه های بعد از خود را بر شمردند ... مردی برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین در آن زمان چه باید بکنیم، فرمودند: به اهل بیت پیغمبر نظر کنید، پس اگر قیام کردند، قیام کنید، و اگر از شما کمک خواستند آنان را یاری دهید، ماجور خواهید

(۱) عن المعلى بن خنيس قال ذهب بكتاب عبدالسلام بن نعيم وسدير وكتب غير واحد الى ابي عبدالله عليه السلام حين ظهر المسودة قبل ان يظهر ولد العباس بانا قد قدرنا ان يؤل هذا الامن اليك فماترى؟ قال ف ضرب بالكتب الارض، قال: اف اف ما انا لهؤلاء بامام، اما يعلمون انه انما يقتل السفينى - وسائل ۳۸/۱۱ به نقل از روضه کافی.

بود و (در این امر) از آنان پیشی نگیرید که در اینصورت گرفتار بلا خواهید شد، پس از آن حضرت حصول فرج نهائی را منوط به خروج امام زمان علیه السلام دانست.^۱

در این حدیث امام علیه السلام مردم را به پیروی از اهل بیت دعوت میکند و می‌فرماید: اگر از شما یاری خواستند آنها را یاری کنید، مثل سیدالشهدا علیه السلام، و اگر دعوت به سکوت و سکون کردند ساکت و ساکن باشید، پس معلوم میشود قبل از قیام قائم (ع) و حصول فرج نهائی بدست آن حضرت، قیامها و خروجهای از طرف ائمه علیهم السلام و یا بوسیله نواب آنان ممکن است واقع شود و هرگز از نظر شرعی ممنوعیت ندارد، بلی انتظار فرج و حصول فرج نهائی بدست هیچیک از آنها نمی‌رود و فقط باید آنرا در قیام مهدی موعود علیه السلام و در خروج آن حضرت، جستجو کرد بنابراین مراد از «قیام قیام القائم» در این روایات پیش از خروج امام مهدی (ع) نیست بلکه قبل از امر و فرمان امام (ع) و بدون اذن اوست.

قسم دوم:

قسم دوم روایاتی است که دلالت می‌کند بر اینکه قیامهای قبل از قیام امام زمان با شکست مواجه می‌شود و برای امامان و مؤمنین زحمات و صدمات و مشکلات زیادی پیش می‌آورد مانند این روایات:

۱ - عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له: اوصنی، فقال: اوصیک بتقوی الله وان تلزم بیتک ... وایاک والخوارج متا فانهم لیسوا علی شیئ ولا الی شیئ ... واعلم انه لا تقوم عصابة تدفع ضیما او تعز دینا الا صرعتهم البلیة حتی تقوم عصابة شهدوا بدرا مع رسول الله صلی الله علیه وآله ...^۲

۲ - عن ابی الجارود قال سمعت ابا جعفر: یقول لیس متا اهل البیت احد یدفع ضیما ولا یدعو الی الحق الا صرعته البلیة حتی تقوم عصابة شهدت بدرا ...^۳

۳ - عن ابی جعفر: مثل من خرج متا اهل البیت قیام القائم علیه السلام مثل فرخ طار

(۱) وسائل الشیعة ۴۱/۱۱ به نقل از کتاب النارات ثقفی.

(۲) مستدرک، ۲/۲۴۸ به نقل از غیبت نعمانی.

(۳) مستدرک، ۲/۲۴۸ به نقل از غیبت نعمانی.

ووقع من وكره فتلاعب به الصبيان^۱.

- ۴ - عن علی بن الحسین (ع) قال: والله لا یخرج احد منا قبل خروج القائم الا كان مثله كمثل فرخ طار من وكره قبل ان یتوی جناحاه فاخذہ الصبيان فعبثوا به^۲.
- ۵ - روایت صحیفه سجادیه قال ابو عبدالله: ما خرج ولا یخرج منا اهل البيت الى قیام قائمنا احد لیدفع ظلما او ینعش حقاً الا اصطلمته البلیة وكان قیامه زیادة فی مکروهننا وشیعتنا^۳.

پاسخ از این دسته از روایات:

واضح است که این قبیل روایات هیچ دلالتی بر ممنوعیت قیام ندارد زیرا امام حسین علیه السلام هم می دانست که قیامش با شکست ظاهری مواجه می شود اما در عین حال موظف به قیام بود و بر مردم هم واجب بود او را حمایت کنند و خود آن حضرت می فرمود: هر کس صدای استنصار مرا بشنود و یاری نکند، خدای متعال او را به روی، در آتش جهنم خواهد افکند و در حقیقت این اخبار از اخبار غیبیه است مانند اخبار رسول خدا (ص) و علی (ع) به اینکه امام حسین شهید می شود و در قیامش ظاهراً پیروز نمی گردد. البته اگر هدف، تنها پیروزی ظاهری باشد اقدام به قتال و قیام مسلحانه در صورت علم به شکست و عدم موفقیت جایز و روا نخواهد بود زیرا کاری است بی نتیجه و لغو و اقدام به آن القاء در تهلکه و حرام است اما چنین نیست، بلکه گاهی پیروزی نهائی و حصول غرض الهی با کشته شدن در میدان کارزار حاصل می گردد همانطور که امروز تعبیر پذیرفته شده «پیروزی خون بر شمشیر» همین معنی را می رساند.

اگر این مطالب را نپذیرفته و بگوئیم ممکن است صدور اینگونه روایات از معصومین (ع)، ارشادی بر شکست و عدم موفقیت و در نتیجه عدم وجوب قیام و اجازه در ترک اقدام به مبارزه مسلحانه در زمان غیبت امام زمان (عج) باشد، باز در این صورت هم جواز قیام و مبارزه از بین نمی رود پس اگر اشخاصی برای خدا قیام و مبارزه کرده و شکست خوردند و بردشمنان اسلام چیره نشده، بلکه خود و یارانشان شهید گشتند، شهید در راه خدا

(۱) مستدرک، ۲/۲۴۸ به نقل از غیبت نعمانی.

(۲) وسائل الشیعة، ۱۱/۳۶ به نقل از روضه کافی.

(۳) مقدمه صحیفه سجادیة ص ۱۷.

ودین خدا محسوب میگردند همچنانکه زید بن علی و شهید فخر و سائرین مورد تکریم و تجلیل و احترام ائمه هدی علیهم السلام بعنوان شهدای در راه خدا قرار گرفتند و بعنوان پیشرو و پیشتاز به بهشت برین معرفی شدند و اگر ترک قیام کردند و به مبارزه فرهنگی و ارشادی بسنده نمودند باز هم معذور خواهند بود، نظیر این مطالب در مورد عمار و پدر و مادر او، در روایات تقیه وارد شده که امام علیه السلام، فرمود: اما پدر و مادر عمار که تقیه نکردند و شکنجه را تحمل نمودند بشهادت رسیده و بسوی بهشت شتافتند و اما عمار هم به وظیفه اسلامی خود عمل کرد و بر او حرجی نیست چنانکه در آیه شریفه (۱۰۵) از سوره نحل به آن اشاره شده است:

«وَمَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

هر آنکس بعد از آنکه بخدا ایمان آورده باز کافر شد، نه آنکه به زبان از روی اجبار کافر شود و دلش در ایمان ثابت باشد (مانند عمار یاسر) یا با اختیار و هوای نفس، دلش آکنده از ظلمت کفر گشت، بر آنها خشم و غضب خدا و عذاب سخت دوزخ خواهد بود. احتمال دیگر اینکه: این روایات که دلالت بر کشته شدن و اصابه مکروه و رنج و مشقت و یا عدم پیروزی و موفقیت دارد اختصاص به سادات و خروج کنندگان و حتی خود ائمه معصومین علیهم السلام در زمانهای بنی امیه، و بنی عباس داشته باشد، و اما غیر سادات و ائمه معصومین علیهم السلام، مثل زمان ما و زمان نواب عامه حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه، مشمول این احادیث نیست چنانچه خوشبختانه پیروزی اسلام و برقراری حکومت اسلامی در این انقلاب عینیت دارد و خیلی واضح و آشکار است، پس اگر این اختصاص را منکر باشیم کذب و مخالفت با واقع در حدیث لازم می آید. احتمال دیگر اینکه بگوئیم: این اخبار در باره افرادی از سادات و غیر آنان است که بعنوان مهدی موعود و برقرار کننده حکومت واحد جهانی اسلام خروج کرده اند که هم خروجشان غیر موفق و غیر پیروز و هم خلاف شرع و حرام و غیر جایز بوده است.

پس فقهای که به غیر این عنوان (یعنی مهدویت) بلکه به عنوان نیابت و خدمتگزاری ولی الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام نمایند مشمول این احادیث نمی باشند.

احتمال دیگری که در این قسم و اقسام دیگر روایات می آید این است که فقط

بهاران هنر و مسئولیت هنرمندان

باختران - مرتضی الحسینی النجومی

جبهه‌های حق و باطل و اسلام و کفر
همگان را به جهاد و قیام فرا میخواند.

آدمیزاده در نهاد خویش میلی
درونی و کشتی باطنی بجمال و زیبایی
و هنر و صفا و وفا، دارد و لذت او هم از
قدم بهاران و صفا و زیبایی دشت
و دمن بهمین جهت است و اکنون
گرایش به کمال معنوی جبهه همگان را
از گلگشت و باغ و بوستان و زیبایی
بهاران مشغول داشته است.

براستی این کشش آدمی بسوی
جمال و زیبایی و صفا از کجاست
و گرایش به سوی کمال و جاودانگی و
ابدیت از چه منبعی است؟

بهار و هفتمین بهار آزادی و استقلال از راه فرا
می‌رسد.

بهاری که پیش از آمدنش دل‌های
مجاهدان عالم اسلام و ملت قهرمان
و کوشای ما لبریز و شاداب از جنبش
خرمی بهمن خونین گردیده است.

بهار در سرزمینی که در همه فصلش
دشت و دمنش بلائاً خونین آذین گشته
و در هر کجایش کاروانهای عشق و ایثار
و شهادت از مرغزارهای خون و چشمه
سارهای نور می‌گذرد.

دیگر ما را حاجتی بشمیم عطر
یاسهای زرد و بنفش و بوی خوش
نسرین و قرنفل نیست که بوی باروت

سازی در نهان و فطرت آدمی شاهدهی روشن نیست که او وابسته به کمالی مطلق و جمالی بی مرز وابدیتی والا و بسوی مبدئی نامتناهی از زیبایی و جمال و کار در کشش است؟ مگر نه آنکه در میان مخلوقات خداوندی تنها او مشرف به تشریف عقل و تعلیم الهی است و بدین جهت مسجود ملائکه و خلیفة الله فی الارض و ودیعته فی الوجود میباشد و بهمین جهت هم لطف و عنایت باری تعالی او را مجلای صفات باری و مشهد اخلاق الله گردانیده است.

اصول و بدیهیات اولیه شناختها در ژرفای ذهن و روح او جایگزین گشته و زیربنای شناختها و شناسائیهای او و معیار تجزیه و تحلیل قضاوت و رد و قبول او گردیده تا ادراکات کلی و عقلی خود را دریابد و روز بروز بر میزان معلومات و آگاهیها و شناختهای خود پیفزاید.

گرایشات متعالی را در نفس و روح او بودیعت نهاده است تا همیشه به مرز کمال ره سپر بوده باشد، گرایش به حقیقت و حقیقت جوئی گرایش به خیر و فضائل اخلاقی، گرایش به سوی زیبایی و جمال، گرایش به سوی کمال

این چه کشش و گرایشی است که آدمی در اعماق ژرفای نفس خویش او را به روشنی و وضوح درمی یابد؟

زیبائی چیست؟ ماده صرف و تاریک و تهی از کمال و جمال چه زیبایی دارد؟! انسان مجموعه عجائب و اقیانوس بیکران ذوق و شعور و نور و شادابی است، قوه و استعداد بی نهایت رو به عرصه کمال در او بودیعه نهاده شده است، از ماده بیجان و بی شعور چطور این همه ذوق و شعور و شادابی میریزد؟!

هیچ میدانید تشخیص زیبایی و گرایش به زیبایی و زیبا سازی از مختصات انسانی است و این انسان است که جمال و زیبایی را حتی در کار و ساخته آن موجوداتی که خود، این تشخیص را ندارند در مییابد؟ حیوانات کارهای زیبایی میکنند اما نه بعنوان درک و انتخاب و زیبایی و ترجیح زیبا بر زشت بلکه این آدمیست که با قیاس پاره ای از آنها با پاره ای دیگر بعضی را زیبا و بعضی را زشت می بیند اصل زیبایی نعمتی بس بزرگ و گرانقدر و درک آن نعمتی بالا تر و والا تر.

براستی گرایش به زیبایی و زیبا

مطلق وابدیت، ابداع این ودایع ونهادن این گرایشها، دلیلی است که جوابگوئی ومنبع سیراب کننده ای برای آنها باید بوده باشد، یعنی باید حقیقتی وواقعیتی بوده باشد تا حس دریافتنش در آدمی نهاده شده باشد وخیر وفضائل اخلاقی حقیقتاً باید موجود باشد تا میل وکشش به نیل او در آدمی مفسطور شده باشد و بهمین جهت هم باید زیبایی مطلق وکامل وجمالی بی مرز وکمالی بی انتها وابدی وجود داشته باشد تا آدمی دائماً بسوی او درکشش باشد.

کشش این جمال است که آدمی را در جاذبه قرب وپیشگاه خداوندی دائماً بسوی مطلوب وکمال میبرد حتی در عالم بهشت ونعمت جاودانی وشاید هم همین بیمرزی وبی توقفگاهی جمال وکمال محبوب ومطلوب، سر جاودانگی بهشت باشد.

آدمی همیشه همراه این احساسات وعواطف است وجوشش همین احساسات وعواطف درونی را با زبان هنر که زبانی الهی وناموسی خلقتی است وکاربردی عظیم دارد به بروز وظهور می رساند و هنر از آنجا که از این جوشش درونی سرچشمه میگیرد به

بی نهایتی انسانها مرزی بی نهایت داشته، در هر جا وهر مکانی به نوعی بروز وظهور می کند و تاب مستوری ندارد.

اما لطف هنر وارزش آن، آنست که بسوی مبدا اعلیٰ وفیض مطلق بوده باشد و بهمین جهت بُعد معنویت وتوجه به اخلاق وعرفان هنر تنها شرط راه است، تا آدمی را در یک روشنائی روح افزا وجان بخش قرار دهد که سراپا عظمت، کرامت، شرافت واصالت گردد. همین بُعد است که به او ارزش معنوی، اصالت انسانی، فداکاری، ایثار، شجاعت، شهامت وبالأخره قبول شهادت ارزانی میدارد واین بُعد است که آدمی را غرق در هنر و هنرمندی می کند، هنر چگونه زیستن، چگونه عشق ورزیدن، چگونه عبادت کردن، چگونه به درگاه حضرت حق رفتن و چگونه مناجات کردن، هنر رهبری، هنر وفا وایثار داشتن، هنر جنگ و هنر مسئولیت و تعهد و هنر چگونه مردن و هنر ... و هنر ... وبالأخره هنرهای زیبا وجمیل که نمایانگر عوالم لطف وعاطفه انسانی است. سراسر عالم وجود، همه عشق وجمال است، پس سراسر هنر

است. اما «نه که هر کو ورقی خواند معانی دانست».

مظهر زیبایی، دوستی و کشش بسوی جمال، هنر است که رسالتش را هنرمند بدوش میکشد، رسالتی که باید معنویت زیبایی والهی را به کمال قدرت بیان داشته همگان را از سرچشمه جمال سیراب و بهره‌مند سازد.

زیبائی و جمال، تنها زیبایی و جمال ظاهری نیست که ظاهر، تنها منزلگهی است برای گذر بسوی جمالی معنوی و زیبایی دل انگیزتر و متعالیتر «ان الله جمیل و یحب الجمال».

ساحت مقدس خداوندی پاکیزه‌تر از جسم و جسمانیت است ولی آن زیبایی جمال ملکوتی و معنوی است که چنین زیبایی و جمالی را در راه هنر باید جست و بهمین جهت است که در هنر عالی و عرفانی انسانی نه فقط اعضاء و جوارح انسان در تکاپو است بلکه دل و جان و عقیده و ایمان هم در کار است و راز و رمز هنر اسلامی - همان هنری که دل شیفتگان هنر در شرق و غرب تمدنهای بشری برای آن می‌طپد - پنهان در همان معنویت و حقیقت عرفانی

درونی آنست که به شهود و بروز رسیده است، هنری که در نگارشش و نگارش و حکایت از هستی و زندگی آدمیش و پیوند دادن بین زیبایی و حقیقت در او همه و همه از دیدگاه اسلام دیده می‌شود. هنر اسلامی (نه هنر مسلمانان) هنری است که ناشی از اسلام و قداست و پاکیزگی و طهارت و تعالی و عروج آن بوده باشد.

اگر زیبایی ظاهری را در هنر کافی بدانیم باید پذیرای هرگونه آلودگی و گمراهی بوده باشیم، هنر نباید وسیله تعالی روحی و سیر معنوی بسوی ملکوت اعلای خداوندی باشد، بازگویی حق و باطل حیات باشد، مایه تطهیر، تهذیب و اصلاح باشد، حیات، زندگی، عزت و سربلندی بخشد، نه آنکه سائق و کوچ دهنده بسوی مردگی، پوکی، خواری، انحراف، خود فروختگی و اجنبی زدگی باشد. کشش همگانی و فطری مردم بسوی هنر، به گردن هنرمند، تعهد و مسئولیت میاندازد و بار سنگین رسالت معنوی را بردوش او میگذارد هنرمند ارجمند اسلامی باید بداند که هنر چه کاربرد عجیب و شگفتی در همه شئون زندگی فردی، اخلاقی، علمی،

آیا انقلاب اسلامی ما با هنر رهبری و هنر انقلاب و مکتب
و ایثار بوجود نیامد، و آیا تاکنون متوجه شده‌اید که چه
هنرمندی از نهضت بزرگ و جهش تاریخی بکاررفت تا
چنین شد؟.

اجتماعی، سیاسی، ادبی، مذهبی و تربیتی و غیر اینها دارد، پس باید هنر خود را عامل پیشرفت و تکامل و سعادت، هدایت و ارشاد، بیداری و هشیاری و تحرک بداند. هنر را با انحراف از مسیر خدائیش مایه رکود و مسخ فرهنگی، ویرانی و شقاوت و گمراهی و ضلالت، تخدیر، غفلت، فریب و سکون نسازد.

اصالت‌های انسانی و الهی که در جامعه خروشان ما پدید آمده، امروز هنر در جامعه اسلامی ارزشی گرانقدر و مسئولیتی بی اندازه حساس پیدا کرده است.

باید کشش عاطفی و گرایش هنرمند دائماً و مستقیماً متوجه معنویت اصالت، انسانیت و عرفان ملکوت خدائی بوده باشد. خدای ناکرده دلسرد و غمگین نگوید: که رژیم جمهوری اسلامی را با هنر چه کار.

هنرمند مردمی و متعهد باید رسالت اصلی خویش را بر مبنای عقیدتی و توحیدی اسلام به اثبات رسانده و همراه سایر دستاوردهای انقلاب و در جهت ساخت و رشد واقعی به پیش برود، تا چون درختی تنومند و پرحاصل به بار بنشیند، نقش پر بار و پربرکت خود را در نشر فرهنگ و اندیشه صحیح خدائی متجلی و تأثیر بارز و باهر خود را در حوزه هنر و اندیشه اسلامی روشن و تابناک بچشم و گوش همگان برساند. با امکان شیوه‌های کاملاً تازه و

آیا انقلاب اسلامی ما با هنر رهبری و هنر انقلاب و مکتب و ایثار بوجود نیامد، و آیا تاکنون متوجه شده‌اید که چه هنرمندی در نهضت بزرگ و جهش تاریخی بکاررفت تا چنین شد؟

هنرمند ما اکنون پاره‌ای از محیط حقیقی و عضوی از مجتمع واقعی خود است. از جامعه و واقعیت‌های عینی آن نباید چشم بپوشد، پابپای اجتماع

اسلامی انقلاب، جامعه و مردم ما، راه رود، بکنجی نخزیده و به هنر ساخته و پرداخته خودش دل خوش نکند.

انسان منحرف ماده گرا که دارای گرایشهای حیوانی و کششهای جسمی و جنسی باشد نمی تواند هنری شایسته گستردگی روح انسانها عرضه بدارد، چه احساس او، شخصیت او، ابراز و اظهار هنری او ریشه در منجلاب ماده و شهوت و شکم دارد، دیگر چگونه می تواند با نفس خود به مبارزه برخیزد و برخلاف قانون سنخیت بین علت و معلول هنر اصیل و جاودانی عرضه بدارد.

هنری را ما می طلبیم که همگام با معنویات انسانی و اصالتهای آن که برتر و والاتر از پای بندیهای عالم طبیعت و حیوانیت است پویا باشد، در مسیر فطرت الهی انسانی که همان فطرت الله التی فطر الناس علیهاست روان باشد تا با هدف و غایت جاودانه، ابدی و جاودانی گردد و دچار مرگ و تباهی و سقوط و هبوط نگردد. فطرتی که اولین خمیرمایه اش عشق و پرستش است.

هنر اصیل باید که با این عشق و پرستش همراه و همراز و همدم و همساز

باشد تا در هر کجا این هنر جرقه ای بزند این عشق و پرستش متجلی گردد.

والا ترین دل بستگیهای انسانی در تمام مراحل حیاتش همانا همین عشق و پرستش است که او خود آمیخته با هنر پرستش، نیایش و مناجات است. اصولاً خط سیر انسانی و مسیر عارف در هر لباس و هر مکان و زمانی باید معلوم باشد که بکجا میرود و چرا میرود.

ابدیت و جاودانگی است که گرانقدرترین مسیر هنر است. عشق به ابدیت و خلود، عشق به جاودانگی و عروج، عشق به خداوند و به هر چه مورد محبت اوست مایه ارزش هنر است، هنری که در خدمت انسانیت و معنویت بوده و در بعدی الهی پویا باشد، به پویائی و پایداری انسانیت و معنویت پویا و پایدار می باشد.

بحمدالله که اکنون انقلاب عظیم اسلامی بر پایه ارزشهای اصیل و والای اسلامی می ایستد و به برکت اوست که زیباترین و درخشانده ترین جلوه های والای انسانی و معنوی حیات معقول او پدید می آید، این موهبت الهی را غنیمت بدانیم و با بکار گرفتن استعداد های هنری و ایمان الهی، هنر را بعنوان یکی از شاخه های بسیار حساس

ما وارث فرهنگی هستیم که کتاب و علم در او مقامی الهی و معنوی داشته و انشاء الله که چنین هم خواهد بود.

و مهم فرهنگ بشری از منابع و معنویات سرشار اسلامی و الهی جلوه گر نمائیم، تا هم مشهد تجلی این همه ارزشهای ره آورد انقلاب باشد و هم در باروری و بارآسی آنها برای نسلهای اسلامی بعد که آیندگان و پویندگان راه این انقلاب مقدسند، مؤثر و مفید افتد.

ما وارث فرهنگی هستیم که کتاب و علم در او مقامی الهی و معنوی داشته و انشاء الله که چنین هم خواهد بود. پشت کردن غافلان و غرب و شرق زدگان در مدت نیم قرن گذشته به معنویت و فرهنگ اسلامی بحمد الله آن نور آسمانی و الهی را از دل ما نربود و با ریشه دار بودن این معنویت در دل و جان انقلاب اسلامی ما، امید است که تدارک گذشته را نموده، معنویت این فرهنگ را چنان درخشان سازیم که هیچ ده و خانه ای نباشد مگر آنکه نور اسلام در آنجا تابان باشد، انشاء الله.

در این عهد مبارک و میمون جمهوری اسلامی که پای حراست از آبروی اسلام در بین است و وظیفه ای سترگ بردوش داریم و گنجی شایگان

را پاسداریم گنجینه ای که تک پاره های آن مایه افتخار موزه های مشهور جهان است، ارزشهای معنوی بدست آمده از برکت انقلاب آنقدر گرانقدر است که همه گنجهای عالم در مقابل آن به چیزی نیارزد. پس ما نسلی شایسته باشیم که میراث معنوی و اسلامی پدران روشندل و پاکدل خود را حافظ و حارس باشیم. با افتخار و سربلندی شانه بزر بار این میراث پر ارج و گرانبها محکم و استوار بگیریم، چشم کنجکا و جهان، کردار و رفتار ما را چه با غرض و چه بی غرض مینگرد و گاه آگاهانه و گاه نا آگاهانه همان رفتار را میزان و معیار و سرمشق قرار میدهد، ببینید چه وظیفه ای سنگین بردوش ماست، با الگوی اخلاق اسلامی سبیل اصالتهای انسانی، نقشها و نگارهای جمهوری در جهان امروز شده ایم. گذشتگان متدین هنرمند ما نمونه های اخلاق و فضیلت بوده اند. دریغ است که ما وارثان هنر آنان در منجلاب پستیها و

رذائل اخلاقی و روحی دست و پا
زنیم. هیچ میدانید ما که ایم و چه
کرده ایم؟ ما انقلابگران بزرگ قرنهایم، باید
مسئول تحفظ و یزگیها و ارزشهای انقلاب
باشیم و این ره آورد مقدس را باید با شوریدن
بر نفس، بازگشت به فطرت انسانی و رو آوردن
به مفاهیم و ارزشهای گرانقدر و والای معنوی
والهی، رها شدن و وارستن از بندهای مادی و
معیشتی و حیوانی، تزیین به زینت های شریعت
مقهره، حفظ و حراست نمائیم. تا رو حیات
ارزنده ای زندگی افروز سرشار از عشق
و محبت و مسئولیت در دادگاه خداوندی
بر اجتماع ما حاکم شود که ارتباط او با
خدا ارتباط عاشق و معشوق باشد و هر
نشست و برخاست و قیام و قعود و ذکر
و فکر ما، او باشد.

جمهوری اسلامی را نعمتی گرانها
که در بهایش چه خونها و چه شهیدان
و چه اولیاء و صالحان داده شده است،
بدانیم و در راه حفظ و پیشبردش از بذل
هر نفس و نفسی، ابانداشته باشیم،
حرکت خود را پرمایه تر و پراج تر
سوختن خود را عاشقانه تر و عروج خود
را عارفانه تر به دامن این انقلاب الهی
نثار و ایثار نمائیم. و حق شکر این نعمت
را با رشدی عالی و شکوفائی هر چه

بیشتر در خدمت به عرفان هنری انسانی
و رسالت محمدی اهداء به درگاه باری
تعالی نمائیم، استعداد هنری خود را که
عطیه ای الهی است متوجه عشق های
مادی و وصال معشوقه های جسمی
نسازیم، البته نیرنگ استعمارگران
همیشه چنین است که استعداد های
توده های تحت سلطه را در راه
خواستهای دروغین لذتها و کامجوییها و
ترویج فساد در هنر به پوچی و پوکی
برده و انسانهای ارزشمند را به بی
ارزشی و فقدان تمامیت هستی و اصالت
انسانی سوق می دهد و با ترویج ابتذال
و نزول ارزشهای معنوی عقلانی افکار
سازنده و پویای جوامع زیر سلطه خود را
تخدیر نموده تا توجهی به مسائل
مذهبی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی
ننموده بلکه با احساس تهی بودن و
پوچی از خود. متوجه مزالق و مساقت
اخلاقی گردد و اقا ما که ادعای آزادی و
آزادمردی از قید و بندهای شیطانی و وساوس
نفسانی و انحطاطات اخلاقی را داریم
بر ماست که با اتکاء به مکتب اسلام عزیز و
تحفظ بر تقوا، پاکدامنی، عظمت و عبادت،
مقام والای انسانی خود را حافظ بوده و از نعم
معنوی الهی برخوردار و بهره مند باشیم.

سربسته آنکه با شیوه‌های گوناگون، هنر وسیله ارضای خواسته‌های تن و هوا و هوس مرفه و درمنجلا ب فرو رفته واقع گردید، مراکز و امکانات هنری بسوی ابتدال و فساد رانده گشت.

هنر خود را نوعی عبادت و ایثار دانسته و آنرا هنری انسانی و حیات بخش و مسیححائی عرضه داریم، نه دجالی و نافی ارزشهای انسانی. شایستگی درونی و استعداد هنری خداداد انسان نباید بدست خودباختگی و بیگانگی از خویشتن و ارزشهای پوچ ماشینی تحت عنوان گول زننده ترقی و پیشرفت مضمحل شود. شأن و مقام این مجله و جامعه محترم متناسب به آن، محترم‌تر از آنست که مفاسد و پلیدیهای هنر و هنرمندان رژیم گذشته در او بازگو شود، سربسته آنکه با شیوه‌های گوناگون هنر وسیله ارضای خواسته‌های تن و هوا و هوس مرفه و درمنجلا ب فرورفته واقع گردید، مراکز و امکانات هنری به سوی ابتدال و فساد رانده گشت، هنرمند، تهی از بینش‌های اصیل واقعی گردید، با حرکت‌های پوچ گرایانه نسلی آواره و از غایت بی هنری و آوارگی خواهشهای

نفس‌های آلوده و خواسته‌های تن را به نام هنر و ارزشهای آن به نمایش گذارد و اکنون بحمدالله که آن موجهای تبلیغاتی دروغین و خیمه شب بازیهای هنری به دیار نیستی رفت. ارزشهای اسلامی و انقلاب فرهنگی ما چون کوهی گران و پهلوانی قویدل از جای بر می‌خیزد، ملت، چون پولادی از کوره درآمده و آب دیده‌اند. با خود ساختگی و آگاهی احساس مسئولیت و تعهد نموده جاذبه‌ها و صاعقه‌های ثروت و جمال دنیا او را نگرفته توجه و نظرش به اصالت انسانی و ارزش معنوی الهی است در زحمتهای صبر می‌کند و دررنجها شکیبائی می‌نماید. سختیها را راحت و زحمتهای را رحمت می‌شمارد تا انشاءالله این حرکت الهی را به سر منزل مقصود برساند. همپای این قیام مقدس اقتضای انقلاب فرهنگی ما آنست که انقلاب در هنر بوجود بیاید که از چشمه جوشان

واقما ما که ادعای آزادی و آزادی از قید و بندهای
شیطانی و وساوس نفسانی و انحطاطات اخلاقی را داریم
برماست که با اتکاء به مکتب اسلام عزیز و تحفظ بر
تقوا، پاکدامنی، عظمت و عبادت، مقام والای انسانی خود
را حافظ بوده و از نعم معنوی الهی برخوردار و بهره‌مند
باشیم.

رزمندگان تاریخ ساز اسلام، هنر چگونه
زیستن، چگونه عبادت نمودن، چگونه
عشق و پرستش کردن، چگونه جهاد و
جنگیدن و بالأخره هنر شهادت که
والا ترین و بالا ترین هنر است که شهید
با هنرمندی شهادتش و با پیام خونش
خود را به عالیترین مقام انسانی میرساند
و ابدیت را در شهادتش به ملت اسلام
عرضه داشته با هنرمندی پیامش امت
اسلام را همیشه و مدام مسئول و متعهد
می نماید.

درود بر آن رهبری که با هنرمندی
رهبریش ملتی را این چنین براه صلاح
و فلاح انداخت و انشاء الله نه سر منزل
مقصود و انقلاب جهانی حضرت مهدی عجل
الله تعالی فرجه الشریف خواهد رساند.
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

معارف و ارزشهای اسلامی سرچشمه
بگیرد و چنین هم شده است. دشت
و صحرا و سنگ و جبهه را بنگرید که
چگونه لبریز از شاهد ایثار و شهادت
و صبر و تحمل و بردباری در مقابل
فشارهای شیطانی قدرتهای استکباری
شده است.

ایران ما اکنون مشهد عارفان
و مجاهدان گشته گلزار شهیدان گلگون
کفن و همه جا عطر گلهای سرخ پر پر
شده از دست تطاول دیوسیرتان بیگانه
و بیگانه پرست به مشام میرسد. کوه
و دشت و بیابان و شهر و کوی و برزن همه
آکنده از هنر و هنرمندی گشته است هنر
رهبری، هنر انسان سازی، هنر پایان
رساندن رسالت انقلاب، هنر تحفظ بر
پیام خون شهیدان و بیان ایثارگریهای



محمد يزدي

قال الله تعالى: انما الصدقات
للفقراء والمساكين والعاملين عليها
والمؤلفة قلوبهم وفي الرقاب والغارمين
وفي سبيل الله وابن السبيل فريضة من الله
والله عليم حكيم. (التوبة - ٦٠)

وجوهات و ماليات

در اسلام به همان نسبت که به اصل «حکومت» و امر «ولایت» توجه شده به بودجه و منابع درآمد آن وحتى تک تک مصارف هم توجه شده است.

وما همواره معتقد بوده وهستیم که بحث و گفتگوی بیشتر در مسائل مورد اختلاف نظر، در سطح علمی وبمنظور روشن شدن حقایق و دور از هر نوع جنبه گیری سیاسی و پیش داوریهای گروهی یا فردی بهتر می تواند مفید و بخصوص برای دستگاه تصمیم گیرنده ومجلس شورای اسلامی مایه رشد وتکامل باشد، چنانچه کشیدن بحثها به سطوح آغشته به اغراض و دسته بندیها وچه بسا آمیخته با نظرات چپ و راست وبخصوص طرح آن به صورت مبتذل ونقل محافل مختلف کردن، گاهی می تواند زیان بخش وموجب تفرقه واختلاف و در دسر شود.

کوتاه سخن

این که: شک نیست که حکومت و اداره امت به هزینه هائی نیاز دارد و در اسلام به همان نسبت که به اصل «حکومت» و امر «ولایت» توجه شده به بودجه و منابع درآمد آن وحتى تک تک مصارف هم توجه شده است

وقال الله تعالى: واعلموا انما غنمتم من شىء فان لله خمسهُ وللرسول ولذی القربى والیتامى والمساکین وابن السبیل ان کتمت ائمتکم بالله. (انفال - ۴۱)
وقال على علیه السلام: وتفقد امر الخراج بما يصلح اهله فان فى صلاحه وصلاحهم صلاحاً لمن سواهم لان الناس کلهم عیال على الخراج... (نهج البلاغه من کتابه علیه السلام الی مالک)

با طرح لایحه مالیات در مجلس شورای اسلامی به دلیل تازگیهای آن بحثهای گوناگونی بوجود آمد که در سطوح مختلف استدلال با همه نقاط مثبت ومنفی وضعف وقوتها، نفس گفتگو مفید وتکامل دهنده بود. گویانکه در بحثها، حرفهای بی پایه وسست و پاسخهای بی پایه وسست تر هم وجود داشت که یادآور بسیاری از اندیشه های تند وکند حکام وفرمانروایان گوشه وکنار دنیا در گذشته وحال بود، اما در جمع، وبخصوص برای محافل علمی واجتماعی سوره خوبی بنظر می رسید.

وهریک جداگانه مورد بحث قرار گرفته و طبیعی است که بررسی همه جانبه این بحث که در کتب مبسوط فقهی، اقتصادی و سیاسی آمده در خور این مقال نیست اما اگر کمال بحث را مجال نباشد از مرور و اشاره هم نباید گذشت که «مالایدرک کله لایتر» کله» بدین جهت بحث را در چند فراز مرور می‌کنیم.

آیا در نظام حکومت اسلامی وجوهات شرعی و اموالی که مردم بر اساس تکلیف شرعی و الهی خود می‌پردازند چون «خمس»، «زکوة»، «کفارات»، و «صدقات مستحبه» همان مالیات است؟ و یا مالیات تنها به وجوهی گفته می‌شود که توسط نمایندگان مجلس و حکومت و مسئولین اداره امور جامعه تصمیم‌گیری می‌شود تا مردم به تناسب نیاز و کارهای لازم حکومتی چون تأمین راههای زمینی، هوایی، داخلی و خارجی، ارتباطهای بین‌المللی^۱ و حفظ شئون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی، اقتصادی و... بطور عادلانه و منصفانه باید

پردازند. چه مستقیم و در ارتباط با خدماتی باشد که دولت انجام می‌دهد چون آب، برق، تلفن، گمرگ و غیره، یا بدون ارتباط با خدمات چون مالیات بر درآمد، مالیات بر املاک، مالیات بر ارث و... و چه غیر مستقیم روی قیمت کالاها و خریدهایی که توسط دولت انجام می‌گیرد اضافه می‌شود؟

آیا حکام شرعی و قانونی در نظام حکومت اسلامی باید وجوهات شرعی را گرفته و طبق دستورات شرع در مصارف مشخص شده خرج کنند و در صورت کمبود این مقدار از هزینه‌های عمومی، مردم را تکلیف به پرداخت مالیاتهای مختلفی نموده و از این راه تأمین نیاز کنند؟

و یا اینکه حکومت اسلامی باید با استفاده از انفال و اموال عمومی که در اختیار دارد، نیازهای جامعه را تأمین نموده و در مواقع لازم هم با جعل مالیاتهای مختلف، کسری بودجه خود را جبران نماید و مردم نیز ملزم به پرداخت وجوهات شرعی خود به دولت نبوده، بلکه آن را طبق فتوا به مرجع

(۱) در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران و سازمانها و مؤسسات دولتی و وزارتخانه‌های آن، در ۶۸ سازمان و مؤسسه بین‌المللی عضویت قانونی دارد و در ۸۳ مؤسسه و مرکز جهانی بدون آنکه نیاز به قانون داشته باشد، عضویت دارد، و طبق مقررات مربوط حق عضویت می‌پردازد و از مزایای آن هم بهره می‌گیرد.

تقلیدشان داده و یا با اجازه او به مصارف لازم می‌رسانند؟

آیا در زمان غیبت کبری و تشکیل جمهوری اسلامی که رهبری آن با فقیه یا فقهاء، مرجع و یا مراجع جامع شرایط است، حکومت اسلامی باز نمی‌تواند وجوهات شرعی را از مردم گرفته و به مصرف برساند و مردم می‌توانند وجوهات شرعی خود را به غیر رهبر یا فقهای شورای رهبری یعنی به فقیهی که ممکن است از او تقلید کنند پردازند؟

تصور ما این است که مالیات اصطلاحاً شامل وجوهاتی که مردم باید به حکم الهی پردازند نمی‌شود و تنها آنچه را که ضروری است مردم براساس تصمیم حکومت پردازند، به هر صورت مالیات خواهد بود و حکام نظام جمهوری اسلامی باید با استفاده از انفال و اموال عمومی که در اختیار دولت است کشور را اداره نموده و تنها در صورت نیاز می‌توانند مالیاتی را برعهده مردم گذارده و بطور منصفانه و عادلانه از طریق

قانونی از آنان دریافت دارند، و مردم وجوهات شرعی خود را به مرجع تقلیدشان خواهند داد، آن مرجع، رهبر یا عضو شورای رهبری باشد یا نه، و جواز پرداخت وجوهات به فقیه رهبر یا عضو شورای رهبری (در صورتی که مقلد او غیر رهبر باشد)^۱ منوط به اجازه مرجعی است که شخص از او تقلید می‌کند که این خود شاهی است بر بحث.

منابع مالی حکومت اسلامی

منابع تامین نیازهای مالی حکومت اسلامی در مرحله اول به دو دسته تقسیم می‌شود.

اول: آنچه که ابتداء در اختیار حکومت اسلامی است و خود مستقیماً با آن سروکار دارد همه را می‌توان در کلمه انفال خلاصه کرد. و در آیه اول سوره انفال بگونه‌ای که معنی آن معلوم و مفروغ عنه است سخن از مصرف به میان آمده «بِسْئَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ قُلِ الْإِنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»^۲ که با توجه به

(۱) فی التحریر عن الامام: ویشکل دفعه الی غیر من یقلده الا اذا كان المصروف عنده هو المصروف عند مقلده کما وکیفاً او یعمل علی طبق نظره. ج ۱ کتاب الخمس، القول فی قسمه و مستحقیه، مسئله ۷.

حضرت امام (مدظله العالی) در تحریر می‌فرمایند: دادن سهم امام به فقیه دیگر غیر از مرجع تقلید خودش مشکل است مگر آنکه مصرف از نظر کمیت و کیفیت در نظر هر دو یکی باشد و یا در عمل، فقیه دوم طبق نظر مرجع او عمل کند.

(۲) از تو درباره (مالک) انفال سؤال می‌کنند، بگو (تمام) انفال از آن خدا و رسول اوست.

ریشه لغوی^۱ آن می‌توان کل اموال عمومی را که مالک شخصی ندارد از انفال شمرده و اگر در روایات از دریا، صحرا، دشت و معادن و...^۲ نام برده شده، این می‌تواند به عنوان مثال باشد. و در حقیقت غنی‌ترین منابع مالی حکومت اسلامی همین انفال است که اسلام کلیه امکانات بهره‌برداری از جنگلها، دریاها، زمینهای موات و همه معادن زیر زمینی و روی زمینی در دریا یا کوه و

دشت را در اختیار حکومت می‌گذارد تا به هر کیفیتی که صلاح امت اسلامی بدانند و بخواهد، عمل کند، به شکل دولتی، تعاونی یا با کمک بخش خصوصی.

دوم: اموالی که مردم بر اساس وظیفه الهی به ولی امر و حاکم اسلامی می‌پردازند چون زکوة، خمس و کفارات واجب^۳ که زکوة از نه چیز با شرایط و نصاب خاص به نسبت معین گرفته

(۱) در المنجد چنین گفته: النفل ج نفال وانفال: الغنیمه/ الهبة/ الزیادة، يقال: «لهذا نفل علی ذاك ای زیادة».

(۲) زمینهایی که از دشمنان اسلام بدون جنگ گرفته شده (چه خود تسلیم کرده باشند یا رها کرده و مسلمین تصرف نموده باشند) زمینهای موات، زمینهای رها شده، هر سرزمین حکومت اسلامی تا سرکوها و دل دشتها و جنگلها و نیزارها و سواحل دریاها و تنگه‌ها و آبنماها و آنچه که در جنگهایی که بدون اذن امام انجام گرفته، به دست می‌آید و مختصات حاکم مغلوب (صفایا الملوک) تا غنائم و یا اموال کسانی که می‌میرند و هیچ وارثی ندارند.

(۳) آیا این وجوهات شرعی را باید به ولی امر و حاکم اسلامی پرداخت تا در این موارد هزینه کند یا مردم خود می‌توانند بدون مراجعه به حاکم در این موارد صرف کنند؟

در باب زکات، مشهور فقهاء عظام فرموده‌اند که مراجعه به حاکم لازم نیست و کسی که زکات به عهده او قرار می‌گیرد خود می‌تواند در موارد منصوصه صرف کند حتی اجازه از حاکم شرع هم لازم نیست، اگر چه بهتر است در اختیار او قرار داده و یا با اجازه او مصرف کنند چون حاکم و ولی امر اولویتها را بیشتر تشخیص می‌دهد، بخصوص اگر حاکم مطالبه کند و از مردم بخواهد که در اختیار او بگذارند، در این صورت لازم است حتماً به او داده شود و بالاخص اگر حکم کند که دستورات حکومتی او لازم الطاعة خواهد بود.

حضرت امام (مدظله العالی) در تحریر می‌فرمایند: الافضل بل الاحوط دفع الزکوة الی الفقیه فی عصر النبیة سیما اذا طلبها لانه اعرف بمواقفها وان كان الاقوی عدم وجوبه الا اذا حکم بالدفع الیه لمصلحة الاسلام او المسلمین فیجب اتباعه وان لم یکن مقلداً له. (مسألة ۵ القول فی بقية حکام الزکوة)

البته بعضی از فقهاء (۱۵) هم فرموده‌اند: زکات را باید در اختیار ولی امر و حکومت شرعی گذارد و افراد خود نمی‌توانند به مصرف برسانند مگر با اجازه فقیه حاکم شرع. بدین ترتیب در باب پرداخت زکات به فقیه چهار قول خواهد بود.

۱ - استحباب اداء به فقیه ابتداء و اگر طلب کند واجب است که به او پرداخت شود. (۲۵)

(۱۵) مرحوم مفید و ابی الصلاح حلبی

(۲۵) کتاب شرح لمعه کتاب زکاة.

می شود و در هشت مورد مصرف می شود^۱ و زکوة فطره که در شب ماه شوال هر مکلف بالغ غنی باید برای خود و هر کدام از عائله خویش به مقدار ۳ کیلو

از غذای متعارف برای پرداختن کنار گذارده و بعداً پردازد، و خمس (یعنی به نسبت یک پنجم) هم از هفت چیز گرفته شده و درشش مورد مصرف می شود^۲ و اما

۲ - وجوب اداء به فقیه.

۳ - وجوب اداء به فقیه در صورتی که مطالبه کند، البته معلوم است مطالبه به معنی حکم به لزوم اداء به اوست.

۴ - عدم وجوب اداء به فقیه که افراد خود می توانند به مصارف مضبوط شرعی برسانند.

اما زکات فطره را که بر هر روزه دار غنی واجب است، افراد خود می توانند پردازند و لازم نیست به فقیه ولی داده شود.

و در خمس، نسبت به سهم الله و رسول و ذی القربی که معروف به سهم امام علیه السلام است، بدون تردید باید در اختیار فقیه و حاکم شرع قرار گیرد یا با اذن و اجازه او مصرف شود اما نصف دیگر یعنی سهم سادات را افراد می توانند خود به صاحبانش (ایتام، مساکین، ابن سبیل از سادات) برسانند گرچه نظر حضرت امام این است که همه آن باید در اختیار فقیه ولی قرار گیرد و یا با اذن و امر او مصرف شود (۱۰).

اما کفارات، در مواردی که به صورت اطعام (یا پول آن) باشد، روشن است که لازم نیست در اختیار فقیه قرار گیرد یا با اجازه او مصرف شود بنابراین همینطور که ملاحظه می فرمائید از وجوهات شرعی جز قسمتی از خمس چیزی را لازم نیست به ولی فقیه داد و با خرج کردن خود افراد وجوهات واجبه و یا صدقات مستحبه را گرچه در عمل کمکی به کارهای دولتی خواهد شد اما در هزینه یک کشور رقم بزرگی نخواهد بود.

(۱) این نُه مورد به ترتیبی که در فقه آمده بدین قرار است: غلات اربعه و انعام ثلاث و نقدین یعنی گندم، جو، مویز، خرما، گاو، گوسفند، شتر و طلا و نقره مسکوک، با شرایط و نصاب و ضوابطی که به تفصیل در فقه مورد بحث قرار گرفته و در غیر این نُه چیز، زکات واجب نیست گرچه از جهات دیگر ممکن است متعلق پرداخت حقوق مالی شوند. شاید یکی از جهات آنکه تنها در این نُه چیز زکات واجب شده این باشد که اینها در هر حال و در جوامع مختلف و شرایط گوناگون اقتصادی، در همه نقاط دنیا ثروتهائی هستند که در زندگی بشر نقش حیاتی دارند.

(۲) غنائم جنگی، معادن، گنج، غوص (یعنی چیزهای گرانبهائی که با زیر آب رفتن از ته دریا به دست می آورند) حلال مخلوط به حرام، زمینی که کافر ذمی از مسلمانی بخرد و درآمد خالص سالانه.

و سهم «الله» و «رسول» و «ذی القربی» را سهم امام و نیم دیگر را سهم سادات می نامند که بر اساس ضوابط و شرایط و حدود مذکور در کتب فقهی دریافت و هزینه می شود.

البته همانطور که می دانیم یکی از مصارف زکات، سبیل الله است که هر نوع کار خیر و خدمت را با رعایت اولویتها شامل می شود چنانچه در مصرف سهم امام علیه السلام هم رضای امام و رسول الله مطرح است و طبعاً شامل همه خدمات و کارهای خیر خواهد بود، البته با همان اولویتهائی که توسط امام و نائبش مشخص می شود، اما در هر حال محدودیتهای و ضوابط و مقرراتی هم در مرحله دریافت و هم به هنگام هزینه و خرج کردن وجود دارد که طبق احکام الهی ثابت و لازم رعایه است.

(۱۰) مسأله ۷ فی قسمة الخمس از کتاب تحریر الوسیله.

کفارات^۱ که در موارد محدود وانگشت شماری به شکل کمک مالی در می آید، باز مصارف دقیقتر و مشخصی را بخود اختصاص می دهد، صدقات، نذورات و انفاقات مستحبه از وقف^۲ که یک منبع نسبتاً غنی است گرفته تا هدایا و کمکهای بلاعوض که به مشاهد مشرفه و مساجد و مدارس و مؤسسات خیریه و سازمانهای اجتماعی و خدماتی یا مستقیماً به دولت داده می شود، گرچه در مواقعی رقم قابل توجهی را تشکیل می دهد اما بگونه ای نیست که در تنظیم بودجه و خرج و دخل یک کشور بشود روی این حساب روشنی باز کرد.

و در هر صورت این نوع از منابع مالی را که مردم برحسب وظیفه شرعی و به حکم تکلیف الهی باید پردازند، حضرت امام دامت برکاته العالیه آنها را در تقسیم بندیهای فقهی به عنوان تقریبات در کنار تعبدیات و توصلیات، در ردیف خاص و نوع سومی قرار

داده اند. یعنی به همان نسبت که به جنبه عبادی و لزوم قصد تقرب در آن توجه شده به حاصل و نتیجه خارجی آن هم توجه گردیده است، نه عبادت تنها است که صحت آن منوط به قصد قربت باشد و ترک آن تنها عذاب اخروی داشته باشد و نه توسلی است که فقط نتیجه آن مطلوب بوده و قصد قربت لازم نداشته باشد.

سوم: چیزهایی که مردم براساس مقررات حکومت اسلامی باید پردازند و آنها را کنار دیگر مقررات و تکالیف حکومتی، مقررات مالی یا مالیاتی می خوانند و طبعاً نسبت، و متعلق و مصرف براساس قوانین و ضوابطی خواهد بود که توسط حکومت تصویب خواهد شد و قهراً قابل تغییر و لغو و کم و زیاد شدن در همه جهات و ابعاد می باشد و هیچ نوع الزام ثابت الهی روی منبع و مصرف و نسبت وجود ندارد و صد درصد در اختیار حکومت بوده و چون دیگر قوانین و مقررات

(۱) کفارات در قتل خطا، خوردن روزه در ماه مبارک رمضان و یا خوردن قضاء آن در بعد از ظهر (با غذای حلال یا حرام) و حنث قسم، و در مرگ کسی جامه به تن دریدن یا چهره خراشیدن، که براساس ضوابط مذکور در فقه در مواردی باید ۱۰ تا ۶۰ مسکین را اطعام کند یا لباس و پوشش دهد.

(۲) اما وقف همانطور که می دانیم براساس قاعده کلی «الوقف حسب ما یوقفها اهلها» فقط در موارد تعیین شده مصرف می شود و اگر در قسمتی از کارها کمک به دولت اسلامی می شود نظارت عامه بر آنها خود هزینه دارد، البته در صورتی که متولی خاص نداشته باشد.

غیرمالی در جهات مختلف زندگی امت اسلامی که در شکل حکومت مشروع و ممضا - چون حکومت جمهوری اسلامی در کل لازم الرعایه است.

قوانین و مقررات مالیاتی را می توان به دوسته کلی تقسیم نمود.

اول: قوانینی که پرداخت مبلغی را در کنار یک قرارداد دیگر و در ارتباط با یک کار معاملی مستقیم (که بین فرد و حکومت شکل می گیرد) به عهده افراد می گذارد چون مالیات بر گمرگ، حمل و نقل، تنظیم انواع و اقسام اسناد ثبتی و معاملات و مالیات بر حقوق، و همه این موارد و اشباه آن در حقیقت قراردادهائی است که مردم با دولت می بندند و با این قید قبول می کنند و به اصطلاح به شکل شرط ضمن عقد چیزی را به عهده می گیرند که مشمول قاعده کلی «المؤمنون عند شروطهم» خواهد بود.

دوم: مالیاتهای است که دولت ابتداءً و بطور مستقیم از مجاری قانونی از مردم دریافت می کنند یعنی بدون ارتباط و بستگی به خدمت خاصی که به پرداخت کننده داده شود، بلکه برای تأمین نیازها و خدمات کلی جامعه و مردم می باشد، چون مالیات بر درآمد،

مالیات بر ارث و مالیات بر زمین و...

طبیعی است که این قبیل مالیاتها باید عادلانه، منصفانه با رعایت همه مناسبتها و امکانات پرداخت کنندگان باشد و به هنگام مطرح شدن طرح یا لایحه مالیاتی بخصوص در این قسمت از آن، بحثها بیشتر در اطراف همین جهات انجام می گیرد و موافقین و مخالفین از نمایندگان معمولاً روی عادلانه یا غیر عادلانه بودن، منصفانه و یا غیر منصفانه بودن و آثار و اثرات مستقیم و غیر مستقیم آن تکیه می کنند و کمتر روی اصل آن بحث می شود، چه آنکه حکومت اسلامی با در اختیار داشتن منابع مذکوره، با توجه به مقداری که امکان برداشت از آنها هست و با محاسبه همه جانبه این برداشت از جنگل، دریا، زمین معادن و نسبت هزینه های جاری و عمرانی خود، وقتی توان تأمین این هزینه ها را نداشته باشد، اخذ مالیات بعنوان اولین راه حل، مطرح می شود و طبعاً پس از طرح، بررسی شده و با گذشتن از راه های قانونی به اجرا در خواهد آمد.

این کلیات چندان مورد اختلاف نظر نبوده و نیست اما پس از تشکیل حکومت اسلامی در ایران که

پس از گذشت هزار و اندی سال قرار شد براساس مبانی پاک و خالص اسلامی، بدون آغستگی به گرایشهای شرقی و غربی، حکومتی مستقر گردد که اساس و عامل اصلی انقلاب اسلامی (که در تمام بیانات رهبر انقلاب و شعارها و تظاهرات مردم بطور آشکار و در سطح وسیع) همین اسلامی بودن حکومت بوده و در قانون اساسی نیز تصریح شده که در این حکومت همه کارها - ضمن داشتن روابط معقول و منطقی با همه کشورهای جهان - باید براساس مبانی اسلام تنظیم شود که طبعاً در مورد مسائل جدید برای گرفتن نظر اسلام نیاز به مذاکره و مبادله نظر و افکار علمای بزرگ اسلامی و بالأخره فتاوی یا احکام آنان می افتد و در نهایت نظریا حکم ولی امر گرفته می شود.

در مسئله مالیاتها از اولین سؤالهایی که در همان ماههای اول تشکیل حکومت جمهوری اسلامی ایران مطرح شد این بود که چرا در دو نوبت باید مالیات داد، اگر وجوهات شرعیه و خمس و زکات باید بدهیم چرا به دولت باید مالیات داد؟ و اگر باید به دولت مالیات بدهیم دیگر وجوهات

شرعیه چرا؟ و نتیجه گرفته می شد: امروز که حکومت، اسلامی است و در رأس حکومت ولی فقیه قرار دارد اگر فقط مالیات یا وجوهات به ولی فقیه یا دولت پرداخت شود کافی است.

ولکن توجه به مطالب گذشته به راحتی جواب سؤال را می دهد زیرا پرداخت وجوهات شرعیه و پرداخت مالیات دو وظیفه مستقل و جداگانه است و ارتباطی به هم ندارد تا چنین توهمی پیش آید چون یکی وظیفه ثابت و مشخصی است از طرف خداوند متعال که به عنوان اطاعت امر او و تقرب به وی پرداخت می شود و دیگری وظیفه ای است که به حکم حکومتی ولی امر اسلامی برای تأمین کسری نیازمندی اسلامی باید پرداخت و هرگز شکل ثابت ابدی ندارد و با اختلاف شرایط در منبع، مصرف، نسبت و نحوه پرداخت، امکان تغییر وجود دارد.

بدنبال این مطلب سؤال دیگری مطرح می شود که اگر در شرایط کنونی باید تأمین نیاز حکومت اسلامی بدین صورت باشد، آیا لازم نیست برنامه ریزیها و روند حرکت به نحوی باشد که در آینده، هزینه های حکومت تنها از طریق وجوهات شرعیه تأمین شود؟

روابط مردم را با روحانیت تغییر ندهید، وجوهات شرعیه کما فی السابق باید عمل شود که مراجع تقلید با رعایت اولویتها در امور حوزه ها و مصالح دینی صرف می کردند.

پس اگر حکومت اسلامی، صلاح اسلام و مسلمین را در یک سری اقدامات داخلی و خارجی ببیند که انجام آنها مقتضی هزینه های زائد بر درآمدهای حاصل از انفال و اموال عمومی و وجوهات باشد، طبیعی است که از طریق مالیات باید این مصالح تأمین شود.

در اینجا بی مناسب نیست که نظر حضرت امام بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران را نسبت به وجوهات شرعیه و پرداخت آنها را به حکومت اسلامی، که همان روزهای اول پیروزی انقلاب اظهار فرمودند نقل کنیم:

«روابط مردم را با روحانیت تغییر ندهید، وجوهات شرعیه کما فی السابق باید عمل شود که مراجع تقلید با رعایت اولویتها در امور حوزه ها و مصالح دینی

همانطور که در صدر اسلام عمل می شد یعنی تمام مخارج حکومت از محل پرداخت وجوهات اداره می شد و اگر ضرورتی پیش می آمد بطور موضعی و موقت از متمکنین مساعده یا مالیات گرفته می شد، چنانچه در یک نوبت از «برزون»، زکات گرفتند.^۱

جواب این سؤال نیز روشن است زیرا هرچند که احکام الهی ثابت و لا یتغیر می باشد، اما احکام حکومتی همیشه متناسب با وضع موجود بوده و قابل تغییر می باشد و هیچ دلیلی هم نیست که حتماً باید چنان زندگی کرد که حتی برای تأمین مصالح اجتماعی یا بهتر زیستن امت اسلامی یا فعالیت بودن در سطح بین المللی نیازی به مالیات نباشد و فقط بر اساس مقدار وجوهات باید برنامه ریزی نمود.

(۱) محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد بن عسی عن حریر عن محمد بن مسلم و زرارۃ عنهما (ع) جمیعاً قالوا: وضع امیر المؤمنین (ع) علی الخیل العتاق الراحیه فی کل فرس عن کل عام دینارین و جعل علی البرازین دیناراً. (وسائل الشیعه، ج ۶ ص ۵۱)

صرف می کردند.»^۱

درست است که این کارها هم - در حکومت اسلامی و با رهبری ولی فقیه - جزء کارهای حکومتی است اما اگر در عمل، اداره این قسمت از امور تحت نفوذ قدرت حاکمه قرار گیرد محاذیر فراوانی خواهد داشت.

دو نظر

مطلب دیگری که برای محافل علمی و بحث و مذاکره سوژه خوبی بوده و هست و برای بازیکنان صحنه های سیاسی هم (که از هر کاهی کوهی می سازند و از هر گلی خار و این جناح و آن جناح و این شخص و آن شخص را قدح و مدح می کنند) ابزاری بوده و هست، مسئله احکام اولیه و ثانویه می باشد که آیا مالیاتها از کدام دسته هستند؟ چون آثار و لوازم آنها کاملاً متفاوت و یا متغایر است چه در شکل قانون و چه در مراحل مقدماتی و

تصمیم گیری بخصوص نسبت به مصرف و مصالح مورد نیاز و نصاب لازم در تشخیص ضرورت و رأی.

از آنجا که بحث تفصیلی ملاک احکام اولیه و ثانویه و بررسی همه زوایای مسئله، از نظر فنی در خور این مقال نیست و در سلسله مقالات «در قانون اساسی» به هنگام بحث درباره مفاد اختیاری که رهبر انقلاب به عنوان حق تشخیص ضرورت به مجلس شورای اسلامی داده بودند، تا حدودی در این مسئله صحبت کرده ایم، و بطور فشرده در اینجا اشاره می کنیم.

زیربنای احکام اولی و ثانوی

انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم
الخنزیر وما اهل به لغير الله فمن اضطر غیر
باغ ولا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور
رحیم. (بقره/۱۷۲)

احکام اولیه دستوراتی است که برای
عامه مسلمین بطور کلی آمده تا در شرایط

(۱) حضرت امام در یکی از بحثهای خود مسئله پرداخت وجوهات در اسلام را دلیل بر وجود حکومت گرفته و فرمودند: لزوم پرداخت اینهمه اموال، یک پنجم از کل در آمد خالص مردم، نمی شود فقط برای سیر کردن شکم یک عده معدود باشد بلکه برای تأمین مصالح جمع و ائت اسلامی است و دریافت و مصرف کردن آنها در این مصالح نیاز به قدرت و حکومت دارد و این شاهدی است بر وجود حکومت در اسلام.

روشن است که این استشهاد با این نظر مناقات ندارد که حکومت کارهای خود را از طریق انفال و مالیات انجام دهد ولی رفع نیاز حوزه ها و سایر مصالح دینی مستقیماً توسط روحانیت و مردم انجام گیرد، که این صلاح امت اسلامی بوده و خود یک حکم حکومتی است.

احکام ثانوی دستوراتی هستند که در شرایط غیر عادی که پیش می آید و طبعاً دوام و همیشگی نمی تواند داشته باشد و مصلحت یا مفسده جدیدی پیدا می شود که با صلاح و فساد موجود وثابت در موضوع یا متعلق تراحم پیدا کرده و قابل جمع نیستند.

عادی و معمولی و متعارف به کار بندند و این احکام بر اساس مصالح و مفاسد موجود در متعلقات و موضوعات احکام به شکل تکلیفی یا وضعی تشریح و جعل شده اند به صورتی که درجات آنها هم تابع همان مصالح و مفاسد است و از طریق جعل حکم یا جمع نظرات شرع استکشاف می شود.

و احکام ثانوی دستوراتی هستند که در شرایط غیر عادی که پیش می آید و طبعاً دوام و همیشگی نمی تواند داشته باشد و مصلحت یا مفسده جدیدی پیدا می شود که با صلاح و فساد موجود وثابت در موضوع یا متعلق تراحم پیدا کرده و قابل جمع نیستند و عقل هم حکم به ترجیح اقل الضررین می کند و در مواردی که عقل قدرت تشخیص ندارد شرع بیان فرموده و با حفظ حکم اولی در مقام ثبوت ناچار حکمی مقرر داشته که همان تقدیم اقل الضررین است، این احکام شرعی در این موارد، ثانوی هستند یعنی در مرحله دوم قرار دارند و چون نمی توان از مفسده اولی دور شد و یا مصلحت لازم را به دست آورد و هیچ راه علاجی هم نیست با اینکه در مورد یا متعلق می دانیم مصلحتی تفویض می شود یا مفسده ای بوجود می آید اما

چاره ای نیست به مقدار رفع تراحم در این شرایط خاص چنین باید عمل شود و در ماهیت این تراحم، موقت و مقید بودن وجود دارد که «الضرورات تنقذ بقدرها» بهمین معنی است.

مثالهای روشن آن در مسائل فردی و شخصی، مسئله «اکل میته» و «شرب نجس» و یا «تصرف در مال حلال غیر بدون اذن مالک» در مواقعی که ترک آن، خطر هلاک نفس داشته باشد که خوردن مردار و آشامیدن نجس و استفاده از ملک غیر به مقدار رفع خطر جانش شده و لکن در بعضی از فروض آن ضمان آوراست.

و در مسائل اجتماعی مثل کارهای ضروری که اگر انجام ندهیم اساس نظام به مخاطره افتاده، اختلال می یابد و تشخیص آن به عهده مجلس شورای اسلامی گذارده شده است مثل بعضی از کارهایی که در تغییر رژیم گذشته به رژیم اسلامی یا در جنگهای امروزی

جعل مالیات برای تأمین مصالح عاید چون دیگر مقررات و ضوابطی است که به منظور تأمین مصالح عمومی تنظیم و تصویب می شود.

اجتناب ناپذیر می شود. و از آنها به موارد «ضرورت» و «ضرر» و «حرج» یاد می گردد.

و به عبارت دیگر احکام اولیه به آن دستوراتی گفته می شود که شارع اسلام بر مبنای صلاح و فساد اولی موجود در موضوع یا متعلق، حکم نموده است و احکام ثانویه در مواردی است که شارع اسلام بر مبنای تزاحم صلاح و فساد حالت عارضی و موقت با مصلحت و مفسده ثابت اولی و ترجیح اقل ضرراً، حکم می کند.

البته معلوم است که احکام اولیه شرعی بطور کلی روی عناوین آمده و از آنها به مصادیق سرایت می کند و شارع مستقیماً با مصداق و جزئی خارجی سروکار ندارد و لذا ضرر و حرج و ضرورت که خود عناوینی هستند با عناوین اولی در مصداق واحد خارجی جمع شده و در اثر تزاحم یکی مقدم گشته، ولیکن سفر و مرض از عناوین ثانوی نمی باشند زیرا سفر و مرض با حضر و سلامت از جهت عنوان و مصداق

متعدد هستند و از این جهت نماز قصر و تکلیف تیمم و ترک روزه مریض یا مسافر از نوع اول و احکام اولیه می باشند که تعدد موضوع و حکم است، نه تعدد حکم از راه تعدد عنوان و مصداق و معنون واحد و از باب تزاحم نیست.

با توجه به آنچه گفته شد جواب سؤال مشخص می شود که جعل مالیات بر چه مبنی و اساس است و حاکم در حکومت اسلامی در مواقعی که برای تأمین مصالح امت نیاز داشته و درآمدهای انفال و اموال عمومی کافی نباشد می تواند از طریق جعل مالیات (البته منصفانه و عادلانه)، این نیاز را تأمین کند و این حکم حکومتی است نه حکم مستقیم الهی.

بدین ترتیب اگر اصل حکومت و حق دخالت حاکم شرعی در امور امت و ایجاد محدودیتهایی برای آنان از احکام اولیه باشد که هست و در مسئله حکومت اسلامی و ولایت فقیه ثابت شده، جعل مالیات برای تأمین مصالح عامه چون دیگر مقررات و ضوابطی است

که به منظور تأمین مصالح عمومی تنظیم و تصویب می شود و اگر نگوئیم عین حق حاکمیت است، از لوازم آن می باشد و لازم نیست آن مصلحت در حدی از ضرورت باشد که ترک آن موجب زوال حکومت اسلامی یا اخلال در نظم شود.

درست است که حکومت اسلامی در چنین مواردی حق دارد بلکه موظف است با جعل و اجراء قانون یا هر اقدامی که لازم ببیند حکومت و نظم را حفظ کند اما ملاک حق حاکمیت و وظائف حاکم اسلامی منحصر در این موارد نیست. او مرجع حوادث است و مدیر امت و هر چه مصلحت امت ایجاب کند تأمین آن به عهده او است. البته در نظر کسانی هم این تصور وجود دارد که وضع مالیات بطور کلی از باب احکام ثانویه است و تا ضرورت ایجاب نکند این اقدام از طرف حکومت اسلامی صحیح نخواهد بود و در نتیجه لازم است حکومت جمهوری اسلامی مصرف و

درجه لزوم و ضرورت آن را مشخص نموده و مستدلاً بیان کند و در صورتی که مجلس شورای اسلامی در تشخیص ضرورت رأی لازم (دو سوم) را داد، در همان مورد و برای زمان مشخصی که ضرورت در آن زمان احراز شده تصویب می شود و قانونی و شرعی خواهد بود و طبعاً صرف احتیاج و مصلحت بودن کافی نیست.

در پایان این قسمت از بحث فرموده حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را در آن دستورالعمل معروفشان به مالک اشتر درباره خراج نقل می کنیم.

حضرت می فرمایند: در مسئله خراج^۱ و دریافت آن بررسی و دقت کن که صلاح آن و صلاح پرداخت کنندگان در صلاح امور دیگران نقش دارد چه آنکه همه مردم از آن بهره می گیرند، در این زمینه به آبادی شهرها و روستاها بیشتر باید توجه کرد تا به درآمد خراج و مالیات که هر چه وضع مردم بهتر باشد در آمد مالیاتی نیز بهتر خواهد بود و اگر کسی بدون توجه به آبادی زمین و بهبود زندگی مردم بخواهد مالیات بگیرد در

(۱) خراج عبارت از مبلغ یا مقداری است که کشاورزان در قراردادی که دولت اسلامی با آنان جهت کار روی اراضی معینی (که از طرف حکومت در اختیار آنان قرار می گیرد) می بندد باید پرداخت نمایند و از این اراضی معمولاً بعنوان اراضی خراجیه که ملک شخصی کسی نمی شود یاد می گردد و این شبیه مالیاتهای قسم اول است که در کناریک قرارداد دیگر با حکومت اسلامی چیزی را باید پرداخت. و همانطور که می دانیم برای محاسبه نصاب زکات محصولات این اراضی پس از کسر خراج عمل می شود که: «الزکوة بعد الخراج».

حقیقت شهرها را خراب و مردم را هلاک نموده، و سپس می فرماید: اگر کسانی از سنگینی مالیات یا نقصی در کارشان شکایت کردند که موجب کمی در آمدشان بوده مثل خشک سالی، آفت و بیماری محصول یا سیل زدگی و... برای آنان تخفیف قائل شوید و به نحوی رفتار کنید که کارشان اصلاح شود و این تخفیف دادن بر شما سنگینی نکند زیرا موجب می شود اشخاص در مراحل بعدی با امکان بیشتری کمک کنند که در حقیقت ذخیره ای برای شما بوده و حکومت شما زیباتر و نافذتر خواهد بود و به عدالت نزدیکتر که وقتی کاری پیش می آید و از مردم کمک می خواهید حتی اگر وظیفه شان هم نباشد با کمال طیب نفس و رضایت خاطر عمل می کنند و رابطه میان مردم و حکومت طبعاً صمیمی تر بوده و هرگز مردم حکومت را تنها نمی گذارند اما اگر فقط به جمع مالیات و درآمد آن توجه شود و گوش به حرف مالیات دهندگان ندهید و کاری نداشته باشید که، دارد یا ندارد می تواند بدهد یا نه، درآمد داشته است یا نه، متناسب با امکانات او هست یا نه، مطمئن باشید که از این طریق زمین را خراب و مردم را فقیر و همه را به حکومت بدبین نموده و خوف زوال و انقراض و عبرت نگرفتن از حال گذشتگان است.^۱

در پایان اشاره به این نکته لازم است که در دوره اول مجلس شورای اسلامی و تصویب چهار نوبت بودجه کشور به شکل یک جا یا چند دوازدهم که مشتمل بر مالیات بوده و شورای محترم نگهبان نظر داده اند در هیچ مورد گفته نشده که تشخیص ضرورت مقدار دریافت و مورد هزینه باید توسط مجلس شورای اسلامی احراز شود که این خود کاشف از این است که حکم مالیات در نظر این فقهای عظام از احکام اولیه است.

امید است اینک که لایحه مالیات در مجلس شورای اسلامی مطرح است با پیشنهادهای مفید و سازنده و اصلاح و نظرات نمایندگان بگونه ای تنظیم و تصویب شود که ضمن عادلانه و منصفانه بودن، موجب آبادانی کشور و رفاه و رضایت مردم و پیشرفت اسلام و مسلمین و رابطه هر چه صمیمی تر بین مردم و حکومت اسلامی بشود. انشاء الله.

پایان

(۱) نهج البلاغه، نامه حضرت به مالک اشتر، بند ۴۷.



بحنی پیرامون

ولایت فقیہ

۲

سید حسن طاهری خرم آبادی

چگونه ولایت خداوند پیاده می شود؟

با در نظر گرفتن این مطلب که ولایت الهی باید از طریق انسان تحقق یابد و امکان پیاده شدن آن بدون وساطت انسان امکان پذیر نیست لذا دو اصل برای تحقق ولایت الهی ضروری است.

اصل اول: تحکیم قوانین الهی بر جامعه، یعنی اصول و قوانینی که خطوط اصلی یک نظام را ترسیم می کند باید از ناحیه خداوند وضع گشته و از وحی گرفته شود زیرا جامعه ای که با قوانین بشری اداره می شود و خط و مشیش را بشرها تعیین می نمایند، ولایت بر آن جامعه را بشرها عهده دارند و فقط در صورتی زیر پوشش ولایت الهی قرار می گیرد که قوانین و برنامه هایش هم الهی باشد.

قرآن مجید در آیات زیادی، هرگونه حکم و قانون غیر الهی را نفی نموده و منحصرأ خداوند را مرجع قانون گذاری قرار می دهد:

۱ - وما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الى الله^۱

۲ - وما تَقْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ اِلَّا اَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلَّهِ اَمَرَ اَنْ لَا تَقْبُدُوا اِلَّا اِيَّاهُ ذَلِكِ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنْ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۲

این آیه در مقام تخطئه مردمی است که غیر خدا را می پرستیدند و نامهایی را برای

(۱) در هر چیزی که اختلاف کردید پس حکم آن نزد خداوند است. (شوری، ۱۰)

(۲) و عبادت نمی کنید غیر از خدا مگر نامهایی که شما و پدرانتان از پیش خود نام گذاری نموده اید و نازل نفرموده است خداوند به آنها هیچ دلیل و برهانی، نیست حکم مگر برای خداوند، امر فرموده است اینکه عبادت نکنید مگر او را، این است دین پایدار ولی بیشتر مردم آگاهی ندارند. (یوسف، ۴۰)

معبودهای خود قرار می دادند و مقصود آنها از عبادت بتها، تقرب به خدا و در واقع عبادت خداوند بود و این چنین می پنداشتند که خدا را باید توسط بتها عبادت نمود و آنها را شفیع و واسطه قرار داد، با توجه به چنین تصویری در این آیه به بهترین شکلی برای بطلان آن استدلال شده است.

و خلاصه استدلال، به دو مقدمه ای که می تواند صغری و کبرای یک برهان را تشکیل دهند بر می گردد.

مقدمه اول: اینکه آنچه را شما معبود قرار داده اید و می پرستید، اسمهایی بی مسمی و نامها و الفاظی بی محتوی بیش نیست مانند «الهه سماء» و «الهه ارض» و «الهه بحر» و «الهه بر» و نظائر آنها یعنی موجود و واقعیتهای و راء این نامها وجود ندارد و این الفاظ را شما و پدرانتان از پیش خود ساخته اید بدون اینکه حقیقتی داشته باشند و مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمِيَتْهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ.

سپس می فرماید: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ یعنی هیچ دلیل و برهانی خداوند بر این عبادت نازل نفرموده است، بنابراین دلیلی بر صحت این نوع از عبادت و همچنین اثبات وساطت و شفاعت این معبودها وجود ندارد.

مقدمه دوم: إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ، نیست، حکم مگر برای خداوند، یعنی تعیین وظائف و تکالیف بشر اعم از عبادت و غیر آن با خداوند است و تنها او قانونگذار و بیان کننده حکم هر چیز است و بشر در تمام اعمال و شئون زندگی، چه عبادی و چه غیر عبادی، باید تابع حکم او بوده و دستور و حکم هر کار و هر چیزی را از او بگیرد نه آنکه از پیش خود قانون وضع کرده و عبادت بتراشد و خود را از اطاعت فرمان خدا بی نیاز بداند آن هم در چیزی مثل عبادت و پرستش او.

تا اینجا آیه با بیان یک ضابطه کلی، قلم بطلان بر روی عبادت مشرکین می کشد و عمل آنها را که توأم با شرک است بی اثر و فاسد معرفی می نماید.

و آن ضابطه کلی، مسئله اختصاص حکم و قانون در همه امور به خداوند است و با بیان این ضابطه، ممکن است سئوالی مطرح شود و آن اینکه حال که حکم هر چیزی را باید خداوند بیان فرماید، پس حکم عبادت چیست؟

ولذا برای پاسخ به این سئوال می فرماید: أَمْرًا لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ. ۱ پس حکم

(۱) امر فرموده خداوند به اینکه عبادت نکنید غیر از خداوند هیچ معبودی را.

خداوند در مسئله عبادت، توحید خالص است و بس.

وجمله «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» در چند جای قرآن تکرار شده است، از جمله در سوره یوسف در دو مورد آمده است یکی این آیه و دیگری آیه ۶۷ ولی در برخی از موارد، موردش حکم تکوینی و سنن آفرینش است یعنی انحصار حاکمیت خداوند را در تکوین و آفرینش بیان می کند و در برخی از موارد مانند آیه ای که مورد بحث قرار گرفت در مقام بیان انحصار حاکمیت خداوند در تشریح و قانونگذاری است ولی جمله «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» در هر دو مورد عمومیت دارد و انحصار حاکمیت خداوند را در تکوین و تشریح بیان می کند و بدیهی است که مورد، موجب تخصیص آن نمی شود.

۳ - وَمَنْ لَمْ يَخُفْ يَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.^۱

۴ - وَمَنْ لَمْ يَخُفْ يَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.^۲

حکم کردن، گرچه شأن قاضی است ولی باید حکم بما «انزل الله» باشد یعنی براساس قانون و حکم الهی باید قاضی حکم کند چه در مورد قصاص باشد و چه غیر آن.

۵ - وَلِيَخُفِّكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ يَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَقَنْ لَمْ يَخُفْ يَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ

هُمُ الْفَاسِقُونَ.^۳

در این آیات، کسی را که بجای قانون الهی، قانون دیگری را جایگزین آن سازد و نظام الهی را به نظام دیگر تبدیل نماید، به سه وصف «کفر»، «ظلم» و «فسق» متصف نموده است. زیرا قانون خدا را کنار گذاردن و قانون دیگری را به جای آن قرار دادن، نوعی انکار و رد خداوند در شأنی از شئون اوست که همان شأن قانونگذاری و تشریح می باشد و این نوعی شرک در ربوبیت و تدبیر امور بوده و لذا کفر به خدا خواهد بود و از جهتی هم ظلم به خداوند بشمار می رود، زیرا چیزی را که حق خداوند است و اختصاص به او دارد از او سلب نموده و به دیگری داده و با این عمل از اطاعت و فرمان خدا خارج شده و لذا فاسق شمرده خواهد شد.

(۱) و کسانی که حکم نکنند به آنچه را که خدا نازل فرموده است پس آنها کافر هستند. (مائده، ۴۴)

(۲) پس از بیان چند حکم و قانون از احکام قصاص می فرماید: و کسانی که حکم نکنند به آنچه را که خدا نازل

ساخته است پس آنها ظالم هستند. (مائده، ۴۵)

(۳) و باید حکم کنند اهل انجیل به آنچه را که خداوند در آن نازل فرموده است و کسانی که حکم نکنند به آنچه را که

خدا نازل فرموده است پس آنها فاسق هستند. (مائده، ۴۷)

آیات فوق در ضمن آیاتی آمده است که موضوع مراجعه طائفه‌ای از یهود به پیغمبر (ص) و داور قرار دادن آن حضرت را در پاره‌ای از مسائل مطرح نموده است، البته در خود آیات، موضوع مورد داوری و حکومت بیان نشده است ولی با توجه به آنچه در شأن نزول آیات وارد شده است مورد سؤال ظاهراً مجازات وحد زناکار بوده است که می‌خواستند پیامبر طبق میل و خواسته آنها حکم نماید و به آنچه در تورات هست حکم نکنند و در غیر اینصورت از حکم او سرپیچی نمایند، اینک به بعضی از آیات مذکور اشاره می‌کنیم:

الف - «وَكَيْفَ يُحْكِمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»^۱.

در این آیه اشاره شده است به اینکه حکم خداوند نسبت به مورد سؤال و داوری آنها در تورات وجود دارد و جای هیچ ابهام و سئوالی نیست، پس اینها واقعاً نمی‌خواهند پیامبر را داور قرار دهند زیرا حکم الهی در نزد آنها هست و لذا پس از آنکه پیغمبر (ص) طبق حکم خداوند - که در تورات هم است - در بین آنها حکم نماید روبرو می‌گردانند و تسلیم حکم او نمی‌شوند و سرمطلب آن است که اینها به حکم الهی ایمان نیاورده‌اند.

ب - «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَخْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّائِيُونَ وَالْأَخْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَخَشَوْنَ اللَّهَ وَخَشَوْنَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَخْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۲.

ملاحظه می‌شود که در این آیه مراجعین از یهود را از اینکه بواسطه ترس از مردم به حکم الهی تن در ندهند و آنرا کنار گذارند و یا آنکه بواسطه بهاء کم و اندک دنیا و منافع شخصی از آیات و احکام الهی چشم‌پوشی کنند و آنرا به ثمن بخسی بفروشند، شدیداً منع

(۱) و چگونه تورا داور قرار می‌دهند در حالی که تورات نزد آنها است و در آن حکم خدا است و پس از درخواست داوری، از حکم توری برمی‌گردانند و آنها مؤمن نیستند. (مانده، ۴۲)

(۲) بدرستی که ما تورات را که در آن هدایت و نور بود نازل کردیم و پیامبرانی که در برابر فرمان خداوند تسلیم بودند و بدان حکم می‌نمودند برای یهودیان. و همچنین علما و دانایان به این کتاب الهی که به آنها سپرده شده بود و بر آن گواه بودند، حکومت و داوری می‌کردند بنابراین از مردم (بجهت داوری طبق احکام الهی) نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهاء اندک و ناچیز نفروشید و آنها که به احکامی که خدا نازل فرموده است حکم نمی‌کنند کافرند. (مانده، ۴۳)

فرموده است و در آخر هم یادآوری و تهدید نموده که اگر کسی برخلاف حکم خدا حکم نماید کافر خواهد بود و سپس می فرماید:

وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۱

از لحن آیه استفاده می شود که با اینکه در تورات مسئله قصاص برای همه بطور یکسان قرار داده شده و اختصاص به گروه و نژاد خاصی نداشت ولی عده ای به آن عمل نمی کردند.

همانگونه که در شأن نزول آیه وارد شده است: در میان دو طائفه از یهود در حکم قصاص، نابرابری وجود داشت و اگر فردی از طائفه بنی النضیر مرتکب قتل شده و فردی از طائفه بنی قریظه را می کشت قصاص نمی شد ولی در صورت عکس یعنی اگر فردی از بنی قریظه، فردی از بنی النضیر را به قتل می رسانید قصاص می شد و این آیه برای رد این تبعیض ناروا نازل گردید.

بعد در تعقیب این آیات که مربوط به یهود و تورات است به کتاب انجیل اشاره کرده و از آن به کتابی که در آن نور و هدایت است، یاد می کند.

سپس می فرماید: «وَلِيُخَاطَبُوا أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۲

آنگاه پس از اشاره به نزول قرآن، پیامبر اسلام را مخاطب قرار داده و می فرماید:

«فَأَخَاطَبُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّنَ اللَّهِ وَلَا تَتَّبِعُوا هَوَاهُمْ عَمَّا جَاءتْكُم مِّنَ الْحَقِّ»^۳.

(۱) و در تورات بر بنی اسرائیل (قانون قصاص را) مقرر نمودیم که اگر کسی عمداً بی گناهی را به قتل برساند باید کشته شود و اگر کسی چشم کسی را از بین ببرد او نیز می تواند چشم او را از بین ببرد و همچنین در برابر بریدن بینی، بینی بریده می شود و در برابر بریدن گوش، بریدن گوش و در برابر دندان، دندان و بطور کلی هر کس جراحت و یا زخمی به دیگری برساند در مقابل، قصاص می شود و اگر کسی عفو و گذشت نماید، کفاره ای برای گناهان او محسوب می شود و کسانی که حکم نکنند به آن حکمی که خداوند نازل فرموده است پس اینان (ستمگرو) ظالم هستند. (مانده، ۴۴)

(۲) پیروان انجیل باید طبق آنچه که خدا در آن کتاب نازل فرموده است حکم نمایند و کسانی که بر طبق آنچه که خدا نازل ساخته است حکم نمی کنند، فاسق هستند. (مانده، ۴۶)

(۳) پس حکم کن به آنچه که خداوند نازل فرموده است و پیروی از هوا و هوسهای آنان - که می خواهند امیال و هوسهای خود را بر احکام الهی مقدم دارند - مکن و آن را بجای آنچه از حق بر تو نازل گردیده است قرار مده. (قسمتی از آیه ۴۷ سوره مانده)

با اینکه قانونگذاری حق اولی و ذاتی خداوند است ولی مانعی ندارد که براساس مصالح خاصی، خدا این حق را به انسانی واگذار نماید.

و در آیه بعدی برای تأکید بیشتر این مطالب می فرماید:

«وَآيَاتٍ اخْتُمَ بِبَيِّنَاتٍ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَآخِذْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ»^۱.

یعنی آنها در نظر دارند که تو را از داوری و حکومت طبق احکام الهی منصرف سازند تا به میل و خواسته آنها حکومت نمائی و تو باید از این فتنه و توطئه آنها برحذر باشی. و در آیه بعد می فرماید: «أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَقَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»^۲.

آیات مذکور که در حدود ده آیه است، با لحنی قاطع و روشن، هر حکم و قانونی را که غیر از حکم الهی باشد نفی نموده و از اجراء و داوری با آن جلوگیری و منع شدید می نماید و در آخر هم مهر ابطال بر آن زده آن را به عنوان حکم جاهلیت معرفی نموده است. در کتاب شریف کافی از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که فرمود:

«أَلْحُكْمُ حُكْمَانِ حُكْمُ اللَّهِ وَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ فَمَنْ أَخْطَأَ حُكْمَ اللَّهِ حَكَمَ بِحُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ»^۳.

تفویض قانونگذاری به بشر

با اینکه قانونگذاری حق اولی و ذاتی خداوند است و هیچ انسانی ذاتاً چنین حقی

(۱) و باید در میان آنها (اهل کتاب) به آنچه که خداوند نازل فرموده است حکم و داوری کنی و از هواهای آنان پیروی مکن و برحذر باش از اینکه تو را منحرف و گمراه نمایند از آنچه که خداوند بر تو نازل فرموده است. (مائده، ۴۸)

(۲) آیا آنها حکم جاهلیت را از تو طلب می کنند؟ و چه کسی بهتر از خداوند است از جهت حکم نمودن برای قومی که یقین دارند. (مائده، ۴۹)

(۳) حکم دونوع است و بیش از آن نیست حکم خدا و حکم جاهلیت. و هرکس حکم خدا را کنار گذارد به حکم جاهلیت حکم نموده است. (فروع کافی، ج ۷ ص ۴۷۰)

پیغمبر اسلام و هرکس که ولی امر مسلمین از طرف خداوند باشد
حق فرمان دادن در مسائل اجرائی و پیاده نمودن احکام
و مقررات الهی را دارد

را ندارد و نمی تواند وظیفه و قانون برای انسانهای دیگر قرار داده و به دیگری فرمان و دستور بدهد، ولی مانعی ندارد که بر اساس مصالح خاصی، خدا این حق را به انسانی واگذار نماید. البته مادامیکه دلیل قطعی بر تفویض این امر در دست نباشد به صرف امکان و احتمال نمی توان آنرا برای فردی ثابت نمود و قهراً به اصل اولی خود - که عدم جواز جعل قانون است - باقی خواهد بود ولی در دو مورد، این اصل استثنا خورده و خداوند آنرا به بشر واگذار فرموده است:

۱ - حق امر و فرمان دادن

پیغمبر اسلام و هرکس که ولی امر مسلمین از طرف خداوند باشد حق فرمان دادن در مسائل اجرائی و پیاده نمودن احکام و مقررات الهی را دارد و بر مردم هم اطاعت واجب است و در آیات زیادی اطاعت از رسول الله (ص) را واجب فرموده و در بعضی از آیات دیگر اطاعت از اولوالامر را نیز واجب شمرده است و این مورد از مسائل مسلم و غیر قابل انکار است که مقتضای ولایت فردی از طرف خداوند بر انسان، لزوم اطاعت انسان از او است و بر این اساس ولی امر می تواند هر نوع قوانین و مقرراتی که برای حفظ نظام و نظم عمومی و رفع نیازها و مصالح اجتماعی ضرورت دارد، وضع و تدوین نماید و فرمان عمل به آنها را صادر کند.

و این گونه از مقررات و قوانین را باید مقررات متغیر و غیر ثابت نامید زیرا بر اساس نیازها و مصالح تدریجی بشر وضع می شود و با از بین رفتن موضوع یا تغییر آن منتفی و یا تغییر می یابد. البته باید از چهارچوب اصول کلی و قوانین الهی بیرون نباشد و به تعبیر دیگر باید گفت این مقررات، تنظیم و پیاده نمودن مقررات کلی الهی است.

مثلاً امروز با توجه به روابط بین المللی که وجود دارد انواع مقررات مربوط به تجارت و بازرگانی داخلی و خارجی و روابط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی با دولتها و

پیمانها و قراردادها و مقاوله نامه‌ها و عهدنامه‌ها، ضروری است که در گذشته موضوعی نداشت.

ولی همه آنها باید از چهارچوب اصول کلی شرع و احکامی که در مورد تجارت و عقود و یا نوع و کیفیت روابط با کفار که از مثل آیه شریفه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۱ به دست می‌آید خارج نباشد بلکه همان احکام کلی در موارد و مصادیق جزئی پیاده گردد.

۲- تفویض جعل احکام شرعی به پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع)

در این مورد روایات زیادی از ائمه سلام الله علیهم اجمعین رسیده است و مرحوم مجلسی در کتاب ارزشمند بحار ج ۱۷ بابتی را اختصاص به آن داده است (باب وجوب طاعته و حبه و التفویض الیه) و حدود ۲۵ حدیث در آن ذکر نموده و در جلد ۲۵ بحار هم فصلی تحت عنوان «فی بیان التفویض و معانیه» دارد که در آن هم روایاتی جمع آوری شده است و ممکن است در کتب دیگر احادیث نیز روایات دیگری غیر از آنچه در بحار است وجود داشته باشد که فرصت بررسی آن از حوصله این نوشته خارج است.

طبق این روایات جعل احکام به پیامبر اکرم (ص) تفویض شده است و نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام هم حدیث معتبری داریم و در مورد ائمه دیگر هم در چندین روایت این مطلب تصریح شده است.

اینک به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم:

ادامه دارد

(۱) سوره نساء، آیه ۱۴۱.

تطبيق چند مسئله حقوق اسلامی با



ابوطالب تجلیل

حقوق غرب

مقدمه

قرآن از زبان لقمان که به فرزند خودش پند می دهد چنین می گوید:
«واذ قال لقمان لابنه وهو يعظه يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم»^۱
لقمان بفرزند خودش که او را پند میداد چنین گفت فرزندم برای خدا شریک قرار مده که شرک به خدا ظلم بزرگی است.
سنت های ملی و تعصبات قومی و

الف - پایه و اساس حقوق اسلامی اجراء عدالت میان انسانها و حفظ کرامت انسانی است در اسلام به هیچ چیز به اندازه عدالت اهمیت داده نشده، حتی توحید و یگانه پرستی که روح اسلام است به عدالت ارتباط داده شده و نهی از شرک به لزوم ظلم، تعلیل و توجیه شده است.

(۱) سورة لقمان، آیه ۱۳.

نژادی که منبع بسیاری از حقوق‌های جهانی می‌باشد در اسلام بی ارزش تلقی شده، و در خطوط اصلی و فرعی حقوق اسلامی مبنای کوچکترین حقی قرار داده نشده است.

در اسلام هیچ نژاد و هیچ قوم و ملت و هیچ طبقه و گروهی به علت امتیازات مادی و یا سوابق تاریخی بر قوم و ملت و طبقه و گروه دیگر تفوق و برتری نداشته، و تنها فضیلت انسان، خود پائی و از خدا پروا داشتن، و رعایت هر چه بیشتر عدل و عدالت است.

قرآن به صراحت توسط آیه ذیل ابطال حقوق ناشی از تعصبات نژادی و قومی و ملی و گروهی و طبقاتی را اعلام کرده و ملاک فضیلت انسانها را چنین بیان می‌دارد:

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم»^۱

ای مردم ما شما (افراد بشر) را از یک مرد وزن آفریدیم و شما را گروه گروه نمودیم و به صورت قبائل (مختلف) در آوردیم تا همدیگر را بشناسید (و بطور اکید، کرامت) و فضیلت پیش خدای جهان تنها از آن انسانی

(۱) سوره حجرات، آیه ۱۳.

است که بیشتر از انسان‌های دیگر خود پا بوده و بیشترین پروا از ظلم و گناه را داشته باشد.

ب- قانونگذاری و تدوین حقوق که بر اساس سوق انسانها، به سوی کمال انسانی و کرامت انسانیت بوده و همه حقوق حقه انسانها را در رابطه با همدیگر، و در رابطه با جهان طبیعت و ماورای طبیعت تأمین کند، متوقف بر شناخت کامل همه ابعاد انسان و همه تار و پود روحی و جسمی انسان، و همچنین شناخت کامل از جهان طبیعت و جهان و ماوراء طبیعت است، و علم انسانی بسیار کندتر و ناتوانتر از آنست که پاپیای اسرار بی پایان که در آنها نهفته است سیر کند بلکه تنها از دریچه وحی امکان پذیر است که اینچنین حقوق و قوانین جعل و تدوین شود، و سازنده انسان و جهان داناست که چه مقرراتی برای کاربرد آنها باید وضع شود.

بر اساس همین اصل ثابت، یگانه منبع حقوقی در اسلام وحی الهی است، که راه و وسیله شناخت آن در فقه و حقوق اسلامی در چهار چیز معین شده

که می توان آنها را در مقام اثبات منابع حقوق اسلامی با ترتیب زیر بیان نمود.

کتاب الله

قرآن یگانه کتاب آسمانی است که از تحریف و تبدیل مصون مانده، و بر آنچه بر خاتم النبیین پیامبر اکرم (ص) نازل شده یک کلمه اضافه نگشته است، و این حقیقتی است که جای هیچگونه تردید نیست، و هیچ فرد مسلمانی نمی تواند در اصالت و حجیت آن تردید کند.

خداوند تبارک و تعالی صیانت و حفاظت و مصونیت آن را از تغییر و تبدیل تضمین فرموده و در قرآن مجید گوید:

«انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون»^۱.

ما خود قرآن را نازل کردیم و خود نیز بطور حتم حافظ آن خواهیم بود. قرآن کتاب هدایت است و انباشته از معارف الهیه می باشد.

خطوط اصلی و اصول کلی همه معارف الهیه را قرآن کریم با بیان لطیف و معجزه آسای خود بیان داشته است، و جز آنچه از ظواهر قرآن استفاده

(۱) سوره حجر، آیه ۹.

می شود، حقایق فراوانی در باطن آن نهفته و هر پرده ای که از روی آیه ای از آن کنار می رود حقیقت ارزنده دیگری از باطن آن جلوه گرمی گردد.

قرآن مشتمل بر ۱۱۴ سوره و تعداد آیات آن برحسب اختلافی که در آیه بندی شده از ۶ هزار تا ۶۲۱۳ آیه گفته شده، و حدود ۵۰۰ آیه آن مربوط به حقوق و سایر احکام فقهیه می باشد.

خطوط اصلی و اصول کلی حقوق اسلامی توسط این آیات ترسیم شده است، و به کمک تفسیر و تجزیه و تحلیل های علمی و ادبی، بسیاری از مسائل حقوقی نیز از آنها استنباط گردیده است.

تفاسیر زیادی بر قرآن کریم نوشته شده که اگر بتوان همه تفسیرهایی که در طول ۱۳ قرن تألیف شده از چاپی و خطی گردآوری کرد کتابخانه عظیمی را تشکیل می دهد.

گذشته از تفاسیر برخی از آیات قرآن در فنون مختلف معارف اسلامی در فن و ویژه ای که به آن مربوط می شود بیشتر مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

سنت

سنت، اقوال و افعال و تقاریر حامل
وحی یعنی پیامبر اکرم (ص) است.
قرآن در بیان حجیت کلام رسول
الله (ص) چنین می گوید:

«وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى
يوحى»^۱.

او از روی هوای نفس سخن نمی گوید،
آنچه می گوید جز وحی نیست که از جانب
خدای عالم به او وحی می شود.

پیامبر بزرگوار اسلام گذشته از آنچه
خود مقداری از معارف الهی و احکام را
با ملاحظه مناسبتها و اقتضای فرصت به
مردم بیان داشت، کنوز معارف الهیه
و احکام را به علی بن ابیطالب (ع) سپرد
و فرمود:

«انا مدينة العلم وعلی بابها ومن
اراد العلم فليأتها من بابها»^۲.

من شهر علم هستم و علی درب آنست
هر کس علم بخواهد از درب آن وارد شود.
و در حدیث دیگر فرمود:

«انا دارالحكمة وعلی بابها»^۳.

«من خانة حکمت هستم و علی درب
آنست.

علی (ع) فرمود: علمنی رسول الله
(ص) الف باب من العلم بفتح من کل
باب الف باب آخر^۴.

رسول الله به من هزاردن از علم (نشان
داد و) آموخت که از هر دری هزار در دیگر
باز می شود.

علی علیه السلام نیز این ودایع را به
اوصیاء و جانشینان خود از عترت رسول
الله سپرد و آنها هر یک هنگام رحلت به
دیگری سپردند تا به تدریج در اختیار
مردم قرار گیرد.

پیامبر اکرم (ص) در مقام توصیه
امت به بهره گیری از معارف و احکام
مودعه پیش آنها فرمود:

«انسی تارك فيكم الثقلين^۵ ما ان تمسكتم
بهما لن تضلوا بعدی، احدهما اعظم من
الآخر كتاب الله جبل ممدود من السماء
الی الارض، وعترتی اهل بیتی، ولن یفترقا
حتی یردا علی الحوض، فانظروا کیف
تخلفونی فیها»^۶.

(۱) سورة نجم، آیه ۳.

(۲) المستدرک للحاکم (ج ۳ ص ۱۲۶) تاریخ بغداد ج ۲ ص ۳۷۷ - اسد الغابة ج ۴ ص ۲۲ و غیرها.

(۳) صحیح الترمذی ج ۱۳ ص ۱۷۰.

(۴) ینابیع المودة (ص ۷۳ ط اسلامبول) فتح الملک العلی (ص ۱۹).

(۵) کلمه ثقلین در صحیح ترمذی ساقط شده و در صحیح مسلم و سایر مدارک ثبت است.

(۶) صحیح ترمذی (ج ۱۳ ص ۲۰۰ ط الصاوی - مصر).

من در میان شما دو چیز گرانبها و سنگین می گذارم، مادامی که به آن دو چنگ زده و تمسک جسته اید هرگز بعد از من گمراه نمی شوید، و یکی بزرگتر از دیگری است، کتاب خدا، که رشته ای است از آسمان به زمین کشیده شده، و اهل بیت که ذریه من است، آن دو تا روز قیامت هرگز از همدیگر جدا نخواهند شد.

مراد از «ذریه» که پیامبر اکرم (ص) آنرا همدوش قرآن کریم شمرده است همانا مشعل داران هدایت از ذریه آن حضرت می باشند که هر یک در عصر خود محور علوم و معارف واقعی و ناب اسلامی بوده اند، به این ترتیب برای بهره مندی از علوم و معارف وحی شده به پیامبر اکرم (ص) کانال ها و راههای بیشتری در اختیار امت اسلامی قرار می گیرد و همانگونه که خود آنها اعلام داشته اند هر آنچه که بر زبان آنها جاری شده نه استنباط و اجتهاد شخصی بلکه مستقیماً به منبع علم رسول الله (ص) می پیوندد و با اصطلاح احادیثی است که از رسول الله (ص) رسیده است و لذا پیامبر اکرم (ص) فرمود: امر دین ادامه دارد تا دوران

دوازده تن جانشین من سپری شود.^۱

اجماع

اجماع و اتفاق نظر همه امت اسلامی در تشخیص حکم شرعی، چه حقوقی، و چه غیر حقوقی، بنظر همه فقهاء اسلام یکی از مدارک قطعی برای اثبات حکم شرعی و از ادله مسلمة فقه اسلامی است.

البته مأخذ این اصل در میان فقهاء سنی و شیعه متفاوت است.

مأخذ فقهاء اهل تسنن در حجیت اجماع حدیثی است که از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده اند که فرمود:

«لا تجتمع ائمتی علی خطاء»^۲

امت من بر مطلبی که خطا باشد اجماع و اتفاق نمی کنند.

ولی به عقیده فقهاء شیعه حجیت اجماع تابع حجیت قول معصوم می باشد و هر چند که خود امام فردی از امت است لکن عامل اصلی و مؤثر و هسته مرکزی در حجیت اجماع می باشد.

مبنای این عقیده اصل مسلم «امامت» است که پایه و اساس مذهب تشیع می باشد، که طبق دلائل عقلیه

(۱) صحیح مسلم (ج ۶ ص ۳ ط محمد علی صبیح - مصر).

(۲) کتاب اصول الفقه از محمد خضری بک ص ۲۸۶

قطعیه و نصوص متواتره از پیامبر اکرم (ص) - که در کتب فریقین (سنی و شیعه) ثبت شده، و در مآخذ حدیث اهل سنت درج گردیده - به ثبوت رسیده است گذشته از اصل امامت، طبق حدیث ثقلین که در بحث سنت به آن اشاره شده، حجیت قول عترت رسول الله (ص) که محور آنها در هر عصری، ائمه معصومین علیهم السلام یکی پس از دیگری بوده اند، ثابت است.

عقل

بکار گرفتن عقل و اندیشه، و دنبال گیری و متابعت علم و دانش در اسلام به قدری اهمیت دارد که کمتر به موضوعات دیگر آنچنان اهتمام شده است.

قرآن کریم در ۷۸۵ موضع از علم سخن گفته و به دانش اندوزی دعوت کرده است، علم و تعقل و اندیشه در منطق قرآن کریم از اهمیت خاصی برخوردار است، و هر موضوع دیگری را نیز که مورد اهتمام قرآن است در زیر چتر علم قرار داده، و عامل وصول آن را علم و معرفت و اندیشه و تعقل معرفی نموده.

(۱) کتاب اصول الفقه ج ۱ ص ۲۳۶

یکی از منابع چهارگانه فقه اسلامی عقل و دستاوردهای اندیشه و تعقل است.

ما معتقدیم که:

«ما حکم به الشرع حکم به العقل، وما حکم به العقل حکم به الشرع»^۱.

هر چه شرع به آن حکم کند عقل نیز به آن دستور می دهد، و همچنین هر چه را عقل به آن حکم کند شرع نیز به آن حکم می کند. زیرا: احکام شرع تابع مصالح و مفاسد است، و هر موضوعی که دارای مصلحت الزامی یا غیر الزامی است به مقتضای آن در شرع نیز به آن، امر الزامی یا غیر الزامی تعلق گرفته است. و همچنین هر موضوعی که دارای مفسده الزامی یا غیر الزامی است مطابق آن در شرع نیز از آن، نهی الزامی یا غیر الزامی شده است.

به این ترتیب با احراز مصلحت و مفسده در مورد هر موضوعی می توان حکم شرع را نسبت به آن اکتشاف و استنباط نمود، ولی این نحوه استنباط در صورتی صحیح است که به مصلحت و مفسده موضوع مورد نظر کاملاً دستیابی شود.

بدیهی است که قطع و یقین در هر مورد حجت و قاطع عذر در پیشگاه شرع است، اما در صورتی که دستیابی به مصلحت و مفسده حدسی بوده و در مرحله ظن باشد به حکم صریح قرآن کریم مردود است چنانکه در قرآن مجید می گوید:

«ولا تقف ما لیس لك به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤولاً»^۱

از آنچه به آن علم و یقین نداری پیروی مکن، بطور حتم گوش و چشم و دل، همه آنها مورد بازپرسی قرار خواهند گرفت. و باز می گوید:

«ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً»^۲

ظن و گمان به هیچوجه از حق بی نیاز نمی کند.

فقهاء اهل سنت چون به عللی از ائمه معصومین، آن وارثان و حاملان واقعی علم پیامبر بهره گیری نکردند و احادیث مرویه از پیامبر اکرم (ص) از طرق غیر ائمه اطهار نیز بسیار کم و برای استنباط احکام شرعیه بهیچوجه کفایت نمی کرد، بناچار دواصل زیر را که مبنی بر ظن و گمان است در استنباط

فقهی بکار گرفتند.

۱ - قیاس: یعنی حکم موضوعی را به صرف مشابهت با موضوع دیگر (که حکمش روشن است) تعیین کردن.

۲ - استحسان: یعنی ملاحظه مناسبت ها و بکارگیری جهات استحسانی ظنی، در استنباط احکام.

استمرار اجتهاد

میان اهل سنت در قرون اولیه اسلام، اجتهاد آزاد بود ولی بعداً از طرف حکومت ها ممنوع شده و در انحصار چهار نفر، ابوحنیفه، مالک، احمد بن حنبل و شافعی قرار گرفت و این امر موجب انقطاع علم فقه و استنباط احکام و موجب تعطیل آن در طول قرون اسلامی در میان اهل سنت گردید.

ولی در مذهب امامیه اجتهاد و استنباط در هر عصر و زمانی آزاد بوده و بدون کوچکترین تبعیض، همه کس می تواند پس از طی مراحل علمی به استنباط احکام از مدارک فوق الذکر بپردازد، بلکه مذهب امامیه تقلید و متابعت از درگذشتگان را صحیح ندانسته، و لازم می داند که در هر عصری

(۱) سوره اسراء، آیه ۳۶.

(۲) سوره یونس، آیه ۳۶.

فقط باید از فقیه زنده و معاصر تقلید شود. به این ترتیب اجتهاد در میان شیعه امامیه همواره استمرار داشته و بلا انقطاع سلسله فقهاء در تمام قرون اسلامی تا عصر حاضر بهم پیوند دارند.

و بهمین علت فقهاء زیادی در هر عصر و زمانی بوجود آمده، و نوابغ بزرگی در فقه و فقهات پا به عرصه وجود گذاشته اند و با بهره گیری از نصوص وارده از ائمه معصومین علیهم السلام علم فقه را به اوج ترقی رسانده اند.

تألیفات پر مایه فراوانی توسط آنها به رشته تحریر در آمده که برخی از آنها بسیار مفصل است مثلاً کتاب جواهر الکلام تألیف استاد المتأخرین شیخ محمدحسن نجفی قده، مشتمل بر چهل و سه جلد، مشحون و مملو از تحقیقات علمی و نکات و ریزه کاری های فقهی می باشد.

برخی از امتیازات حقوق اسلامی

۱ - خاصیت و یژه زنده بودن

۲ - استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با مقتضیات قرون مختلفه

۳ - مطابق برهان و دلیل بودن

۴ - عمق و اصالت و دقت

۵ - وسعت دامنه آن و صلاحیت پاسخگوئی به تمام احتیاجات زندگی جدید

۶ - رعایت عدل کامل در کلیه قوانین و دستورات

۷ - دارا بودن کلیه مبادی و اصول لازم برای پیشرفت و تکامل

۸ - مطابقت با اخلاق و صفات عالی انسانی

۹ - لزوم فرمانبر بودن ملت و دولت در مقابل آن یعنی: فوق رتبه دولت و ملت بودن

۱۰ - پیوند دادن ارتباط با مردم، با ارتباط با خداوند جهان

۱۱ - نیروی حیات بخش و ارتباط دهنده ملل بهم

۱۲ - در آن کوچکترین نیازها و غرائز و تمایلات انسانها نادیده گرفته نشده است

۱۳ - اشمال قوانین حقوقی نسبت به حیوانات

۱۴ - فطری بودن

۱۵ - انسان ساز است نه زاده انسان، حقوقی است زاینده نه عقیم

۱۶ - رعایت مساوات بطور کامل بین طبقات مختلف جامعه

۱۷ - رعایت مساوات کامل بین

تطبیق چند مسئله حقوق با ...

نژادهای مختلف

۱۸ - معتدل بودن و سلامت از افراط و تفریط دو رژیم سرمایه داری و کمونیستی

تطبیق چند مسئله حقوق اسلامی
با قوانین حقوقی غرب

۱ - بطلان قراردادهای اجباری در

حقوق اسلام

حریت و آزادی عمل در اسلام یکی از شرایط صحت عقود و قراردادهای و التزامات اجتماعی می باشد، و این اصل شامل کلیه معاملات مالی و کلیه قراردادها و تعهدات اجتماعی می باشد، بطوریکه هیچ عمل قانونی در اسلام که با جبار و تهدید کس دیگر انجام یابد دارای ارزش قانونی نبوده و بکلی فاقد اثر است.

منشأ اعتبار آن در عقود و معاملات و تعهدات مالی فرمایش قرآن کریم است که می گوید:

«لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض»^۱

اموال همدیگر را بباطل نخورید، مگر

اینکه تجارتی که از رضایت طرفین ناشی شده باشد انجام یابد.

و در دائرة وسیع تر و معنای گسترده تر که همه تعهدات اعم از مالی و غیر مالی را در بر می گیرد حدیث نبوی معروف میان اهل تسنن و تشیع است که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«رفع عن امتی تسعة اشياء وما استکرها علیها»^۲

نه چیز از امت من برداشته شده ... و یکی از آن نه چیزی که برشمرده این بود که: هر امری که مورد اکراه قرار گیرد از امت من برداشته شده و منشأ هیچ اثری نیست.

به مقتضای این حدیث هر قرارداد و تعهد، اعم از مالی و غیر مالی که شخصی متعهد و کسی که قرارداد می بندد مورد اکراه بوده و دیگری آنرا بر وی تحمیل و باصطلاح اکراه نماید، خط بطلان بر آن کشیده شده و فاقد هرگونه اثر شرعی و حقوقی است.

لزوم این شرط اساسی امتیازی است که با یک مرز مشخص و بارز حقوق اسلام را از حقوق ملل غرب متمایز می سازد.

* * *

(۱) سورة نساء، آیه ۲۹ .
(۲) بحار الانوار ج ۲ ص ۲۸۰ ط بیروت.

مثلاً قانون فرانسه^۱ عقد اجباری و قرارداد هائی را که با تهدید انجام یابد، صحیح دانسته و تنها فرقی که میان عقد اجباری و عقد اختیاری گذاشته شده آنست که عقد و قرارداد تهدیدی، بعد از رفع تهدید و از بین رفتن اجبار قابل الغاء می باشد و شخص اجبار شده می تواند آنرا بهم بزند.

بررسی علمی در مقایسه دو قانون: قرارداد تحمیلی و تهدیدی از دیدگاه قانون اسلام درست به عکس آنست که قانون فرانسه نشان می دهد.

زیرا: قانون اسلام قرارداد مزبور را به کلی باطل دانسته اگر چه بعد از رفع تهدید طرف قرارداد با رضایت خود می تواند آنرا تصحیح و امضاء نماید.

ولی در قانون فرانسه عقد تهدیدی و تحمیلی صحیح است اگر چه بعد از رفع تهدید قابل ابطال می باشد.

قابل ابطال بودن عقد مورد تهدید در قانون فرانسه از نظر اینکه به شخص تهدید شده اعطاء قدرت می کند و حق می دهد که به استقلال خویش قرارداد تحمیلی را باطل کند، ظاهری قانع کننده دارد، ولی با ملاحظه موارد ذیل روشن

می شود که این نکته کافی نبوده و بطور کلی نمی تواند آثار تهدید و تحمیل را نابود ساخته و بساط ستم را درهم پیچد زیرا:

اولاً: در تمام مدتی که اجبار و تهدید ادامه دارد بمقتضای قانون فرانسه عقد واقعاً صحیح بوده، و شخص باید برخلاف میل درونی خود به علت زور و جبر، آثار صحت عقد را بر خود تحمیل نماید، و به استناد قانون مذکور از حق آزادی خود نسبت به عقدی که راجع به شخص و یا مال اوست محروم بماند.

ثانیاً: بعد از رفع تهدید و از بین رفتن ترس نیز، صریح قانون فرانسه آنست که اثر تهدید در موارد ذیل باقی بماند.

الف - در صورتیکه شخص پس از سپری شدن دوران تهدید و بوجود آمدن آزادی عمل، فوت کند در این صورت بنا به قانون فرانسه عقد تهدیدی و قرارداد تحمیلی بعد از رفع تهدید نیز همچنان ابطال نشده و باقی می ماند.

ب - در صورتی که شخص پس از رفع تهدید و اجبار به علت جهل به اینکه می تواند عقد مذکور را ابطال نماید اقدام به آن ننماید.

(۱) هر چه از قانون فرانسه و سایر ملل غرب در این مقاله آمده از کتاب «المقارنات الشریعیة» نقل شده است.

ج - در صورتی که بعلت فراموشی از انجام ابطال عقد بازماند.

د - در صورتی که به علت جنون و نارسائی روانی ابطال عقد را ترک نماید.

در کلیه موارد مذکور بنا به قانون فرانسه و قرارداد مورد تهدید، همچنان به حکم صحت باقی می ماند، و تنها اعطاء حق الغاء بعد از رفع تهدید و اکراه نمی تواند آنرا به کلی خنثی و بی اثر سازد.

نتیجه: این اصل کلی که اسلام آنرا در سر لوحه کلیه قراردادها و تعهدات اجتماعی ثبت نموده است، نگهبان فرشته آزادی در میان جامعه است، و در پرتو این قانون، آزادی در کلیه شؤون اجتماعی حکمفرما، و به حکم آن هر جا که ظلم و تهدید حاکم باشد فاقد اثر قانونی خواهد بود.

۲ - حقوق مربوط به زن و ازدواج

برای روشن شدن فلسفه احکام و قوانین مربوط به ازدواج لازم است که علت و فلسفه خود ازدواج را مد نظر قرار داد.

فوائد ازدواج که علت و فلسفه پیدایش اصل قانون ازدواج را تشکیل می دهد بدینقرار است:

۱ - تولید مثل از طریق مشروع و جلوگیری از فساد نسل و بوجود آمدن آن از روابط نامشروع.

۲ - قرار گرفتن اولاد تحت تربیت مستقیم پدر و مادر

۳ - حفظ نسب و جلوگیری آن از اختلاط نسل که از جمله نتایج آن معین شدن وارث واقعی در قوانین ارث و جلوگیری از ازدواج با محارم می باشد.

۴ - حفظ مردان و زنان از سقوط در فحشاء و فساد.

۵ - حصول انس و الفت در میان زن و شوهر و مونس و شریک غم و شادی بودن آنان نسبت به همدیگر در زندگی.

عقد ازدواج در اسلام: برای اینکه طغیان شهوت، مرد و زن را به فحشاء و منکر نکشانند در اسلام بستن عقد ازدواج بسیار ساده و آسان قرار داده شده، به این ترتیب که پس از تعیین مهر، زن به قصد ایجاد زوجیت به مرد میگوید: «من خودم را با مهر معین به زوجیت و همسری تو در آوردم»، مرد نیز میگوید: «قبول کردم» و با همین مقدار الفاظ، عقد ازدواج میان آنها حاصل می شود. البته عده ای از فقهاء احتیاطاً شرط کرده اند عقد به زبان عربی انجام یابد، ولی در صورتی که

خود زوجین آشنا به زبان عربی نباشند و یا در صورت عدم دسترسی به کسی که آشنائی به زبان عربی داشته باشد تا به وکالت از طرف آنان اجراء عقد کند، عربی بودن عقد، لزومی ندارد.

زن و مرد نسبت به امر ازدواج در اسلام اختیار کامل دارند، تنها در مورد دختر با کراه اذن پدر در برخی از روایات شرط قرار داده شده است و شاید فلسفه آن این باشد که دختر در اثر بی تجربگی ممکن است با مردی ازدواج کند که مناسب او نباشد و در اثر همین بی توجهی بالأخره این ازدواج به طلاق و جدائی منجر شود...

عقد ازدواج در قوانین اروپا: پس از تسهیلاتی که در قانون فرانسه بعمل آمد بالأخره در قانون مدنی آن برای تحقق ازدواج سه نوع مقررات لازم الاجراء گردید.

۱- مقررات قبل از ازدواج

۲- مقررات هنگام ازدواج

۳- مقررات بعد از ازدواج

البته ذکر همه آنها در اینجا موجب تطویل است و فقط به ذکر چند شرط قبل از عقد اکتفا می کنیم:

۱- در مورد هر کدام از زن و مرد تا سن سی سالگی اطلاع و رضایت پدر

و مادر شرط است و تا سن بیست سالگی علاوه بر رضایت پدر و مادر اطلاع و رضایت برادران و خواهران و عموها و عمه ها و دختر عموها و پسر عموها نیز شرط است.

۲- باید اعلان عمومی به امضاء رئیس دادگاه اداری نوشته شده و در محل سکونت هریک از زوجین منتشر و بعد از ده روز پس از تاریخ نشر آگهی می توان به عقد ازدواج اقدام نمود.

۳- تقدیم شش نوع شهادتنامه به دادگاه.

الف- شهادتنامه تاریخ ولادت که در عرض سه ماه پیش از تاریخ ازدواج از دفاتر مربوطه استخراج شده باشد.

ب- شهادتنامه برادران و خواهران و عمه ها و عموها و دختر عموها و پسر عموها دائر به رضایت آنان به ازدواج.

ج- شهادتنامه فوت پدر و مادر و اجداد و جده های که اذن آنها در نکاح شرط است.

د- شهادتنامه ابطال ازدواج سابق.

ه- شهادتنامه قانون.

و- شهادتنامه عدم اعتراض.

این مقررات سنگین را اگر در ترازوی موازنه با احتیاج جنسی بشر به زناشوئی که مانند سایر ضروریات

طبیعی زندگی ناگزیر باید فراهم شود، قرار دهیم معلوم می‌گردد که قانون فوق چه جنایتی را نسبت به افراد جامعه بشر مرتکب شده و زن و مرد را عملاً به پرتگاه سقوط در فحشاء کشانده است.

به مقتضای این قانون اگر یکی از خویشاوندان زوجین بعلت غرض شخصی میل به وقوع ازدواج نداشته باشد تحقق آن ممکن نخواهد بود.

مثلاً اگر یکی از عموزادگان به علت طمع در دختر عموی خود با ازدواج او با شخص مورد علاقه اش راضی نباشد، دختر بیچاره حق ندارد با مرد مذکور ازدواج نماید و مجبور است که از آن صرف نظر کند و همچنین پسر نیز حق ندارد با دختر مورد علاقه خود در صورتی که یکی از دختر عموهایش موافقت ننماید ازدواج کند.

اسلام این محدودیتها و حق کشی‌ها را نسبت به زوجین بکلی از بین برده و اعلام نموده است که هر فردی نسبت به امر ازدواج خود آزادی کامل دارد و می‌تواند با هر کسی که مورد علاقه او باشد ازدواج کند.

آزادی زن نسبت به اموال خود

در قانون مدنی فرانسه نوشته شده است: زن بدون اذن شوهر خود اهلیت

برای معاملات ندارد، و در قانون مدنی کشورهای بلژیک و هلند و دانمارک نوشته است: زن حق اداره املاک خود را ندارد و این حق به شوهر او منتقل شده است.

ولی در شرع مقدس اسلام زن نسبت به اموال خود آزادی کامل دارد، و بدون اذن شوهر هرگونه تصرفی را که اراده نماید می‌تواند انجام دهد، و اگر کمبودی در استعداد زن نسبت به مرد فرض شود که موجب نقص و محرومیت در معاملات او شمرده شود نسبت به زن شوهردار از زن بی شوهر فرق نمیکنند، و بطور مسلم محروم نمودن زن شوهردار از معاملات، کشتن شخصیت او از نظر اقتصادی می‌باشد.

طلاق: در قوانین کلیسا طلاق بکلی ممنوع بوده است، ولی نظر به اینکه طلاق از حوائج ضروری جامعه است و گاهی بر اثر عوامل مختلف روابط زن و شوهر چنان تیره می‌گردد که تنها علاج آن قطع رابطه زوجیت است و گرنه ممکن است به قتل یا انتحار منتهی گردد کلیسا مجبور شده قانونی به جای طلاق قرار دهد و آن را قانون «جدائی جسمی» نامیده است که در نتیجه آن، مرد و زن از وظائف قانونی

زوجیت نسبت به هم معاف شده و دور از هم زندگی می کنند.

ولی علقه زوجیت همچنان بجای خود باقی است و برزن واجب است به شوهر خود خیانت ننماید و جرمی که بر او در اثر تجاوز از عفاف تعلق می گیرد عیناً همان جرمی است که قبل از حکم به (جدائی جسمی) تعلق می گرفت.

ولکن بطوریکه ملاحظه می شود با جدائی جسمی زن بیچاره عمری از مزایای ازدواج محروم و بهیچوجه حق ازدواج دوباره را نخواهد داشت و به این ترتیب در پرتگاه سقوط در فحشاء قرار گرفته و به دریدن پرده عفاف کشانده می شود.

مرد نیز به همان ترتیب تا آخر عمر از ازدواج محروم خواهد بود ولی تعجب در این است که اگر همین مرد با زنی معاشرت نامشروع داشته باشد مطابق آنچه در قانون فوق تصریح شده هیچگونه جرم و مسئولیت قانونی ندارد!!

قانون اسلام در مورد طلاق: اسلام طلاق را مشروع قرار داده ولی آنرا به حد زیادی تقبیح نموده است، پیغمبر اکرم (ص) در این باره فرمود: مبعوضترین حلال ها پیش خداوند طلاق است.

اسلام برای اینکه رشته مقدس ازدواج به آسانی گسسته نشود و شیرازه خانواده از هم نپاشد، برای طلاق مقررات خاصی به شرح ذیل قرار داده است و این مقررات موانع بزرگی برای جلوگیری از طلاق می باشد.

۱- تشکیل دادگاه خانواده با شرکت یک نفر از فامیل زن و یک نفر از فامیل مرد برای حل اختلاف بین آنها.

۲- حضور دو نفر عادل پرهیزکار هنگام طلاق، طبیعی است که آن دو نفر در صورتیکه طلاق بر اساس ظلم و ستم باشد از آن جلوگیری می کنند.

۳- طلاق باید در ایام عادت ماهانه زن واقع نشود.

۴- پس از طلاق زن تقریباً تا مدت سه ماه باید در خانه شوهر بسربرد و با کوچکترین تمایل مرد مجدداً علقه زوجیت بدون احتیاج به عقد جدید برقرار و طلاق بی اثر و کان لم یکن می شود.

فرار اروپا از کلیسا

بالآخره اروپا نتوانست به قانون کلیسا وفاداری کند و به حکم اجبار و ضرورت به قانون اسلام سر فرود آورد.

اینک کشورهای آلمان، و سوئیس، و سوئد و نروژ، و دانمارک، و پرتقال، و روسیه، و رومانی طلاق را برسمیت شناخته و قانون مفتضح (جدائی جسمی) را الغاء نموده اند.

کشورهای انگلیس، و بلژیک و فرانسه طلاق و جدائی جسمی، هر دو را پذیرفته اند.

کشورهای مجارستان نیز در خصوص کالتولیک ها جدائی جسمی و نسبت به غیر آنها طلاق را پذیرفته است.

۳- تبتی

تبتی یا فرزند کس دیگر را فرزند خود قرار دادن، در اسلام بی اثر است و موجب پیدایش حقوق پدر و فرزندی و سایر احکام آن نمی گردد.

قوانین ملل غرب

در قوانین ملل غرب «تبتی» موجب حصول علقه پدر فرزندی قرار داده شده است مثلاً در قانون مدنی فرانسه فرزند خوانده را در عداد فرزند طبیعی و فرزند

شرعی شمرده و مانند سایر فرزندان در حدوث نتایج قانونی فرزندی مؤثر قرار داده و آنگاه تصریح می کند که از آن نتایج قانونی ذیل حاصل می شود.

۱- نسبت به میراث

۲- نسبت به موانع ازدواج

۳- نسبت به واجبات حقوق پدری

۴- نسبت به نفقه

نظری به قانون روم قدیم

یا مأخذ قوانین اروپا

تمام احکام فرزند نسبی بر فرزند خوانده در قانون روم قدیم جاری بوده است، اینک متن قانون ژوستینیان^۱ در موارد مختلف بقرار ذیل است:

۱- قانون ارث: وارثین اصلی عبارت از کسانی هستند که تحت ولایت متوفی باشند مثل پسر و دختر و نواده های پسر و پست در پشت، و فرقی نیست بین اینکه فرزندی آنها حقیقی باشد یا بطریق تبتی به فرزندی در آمده باشد.^۲

۲- قانون ولایت: تنها اولاد نسبی تحت ولایت، قرار نمیگیرند بلکه

(۱) منسوب به یوستینیانوس امپراطور روم شرقی (۵۲۷ - ۵۶۵ م.)، دوران فرمانروایی او دوره تجدید عظمت امپراطوری بود و چندین بار در زمان قباد انوشیروان با ایران جنگید، یوستینیانوس اول خواهان سلطه امپراطور بر کلیسا بود در ۵۵۳ دومین شورای قسطنطنیه را تشکیل داد، واز کارهای مهمش تدوین قوانین رومی است.

(۲) قانون ژوستینیان ترجمه عربی ص ۱۶۳.

کسانیکه بطریق تبّتی بفرزندی اتخاذ شده‌اند، نیز تحت ولایت پدر خواهند بود.

۳ - قانون ازدواج: برای مرد جائز نیست که با دختر یا نواده خود ازدواج نماید و همچنین زن نیز با پسر و نواده پسر خود و این قاعده در صورتیکه منشأ پدر و مادری تبّتی باشد نیز جاری است، حتی اگر شخص را بعد از تبّتی از فرزند خود خارج نموده باشد.^۱

۴ - قانون ازدواج با فرزندان پدر خوانده: در مورد برادر و خواهر که سبب آن تبّتی باشد، ازدواج در صورتی حرام است که هر کدام از آنها - که با تبّتی به برادر خواهری دیگری در آمده و - از جانب پدر خوانده تحریر و آزاد نشده باشد.^۲

۵ - پدر خوانده‌های بعدی: پدر می‌تواند فرزند خوانده را مثل فرزند حقیقی خود به فرزند خواندگی کسی دیگر در آورد.^۳

بیان قرآن در مورد تبّتی

ولکن قرآن در خصوص تبّتی

(۱) قانون ژوستینین ترجمه عربی ص ۲۱.

(۲) ص ۲۱ همان مصدر.

(۳) ص ۲۷ همان مصدر.

(۴) سورة احزاب، آیه ۵.

می فرماید:

«وما جعل ازواجکم الاّتی تظاهرون
منهنّ اقهارکم وما جعل ادعیائکم ابنائکم
ذلکم قولکم بأفواہکم واللّٰه یقول الحقّ
وهو یتهدی السّبیل أذعوهم لأبائهم هو
اقسط عند اللّٰه فان لم تعلموا ابائهم
فاخوانکم فی الدین وموالیکم ولیس
علیکم جناح فیما اخطأتم به ولكن ما
تعمّدت قلوبکم وکان اللّٰه غفوراً رحیماً»؛
یعنی:

خدا همسران شما را که به آنها اظهار
نموده و به منزله مادر قرار می‌دهد مادران
شما، و فرزند خواندگان شما را، فرزندان شما
قرار نداده، و آن (یعنی فرزند کسی دیگر را
فرزند خواندن) صرفاً حرف است (و باطل
محض می‌باشد و هیچگونه حقیقتی ندارد)
خدای خالق بشر، حق را می‌گوید و به
حقیقت رهبری می‌فرماید، زاده هر کس را
فرزند او بخوانید و آن پیش پروردگار طبیعت،
عادلانه تراست.

* * *

نتیجه منفی رسمیت قانون تبّتی

نتیجه مستقیم رسمیت قانون تبّتی

اختلاط رشته‌های نسب و دامنگیر شدن مفاسدی است که برای جلوگیری از آن، توالد و تناسل در چارچوب زندگی خانوادگی و زیر نظر قوانین ازدواج قرار داده شده است، و تنها فائده‌ای که برای تبتی ممکن است تصور نمود جلب عواطف و ارضاء غریزه فرزند دوستی در مورد کسانی که فاقد فرزند هستند می باشد، در این مورد باید گفت که عواطف فرزند را که خلقتاً حتی در فطرت حیوانات نهاده شده، هرگز با خیال و نامگذاری نمیتوان بوجود آورد زیرا فطرت بشر تشنه اسم نیست بلکه خواهان فرزند شدن حقیقی است که بارور شدن درخت هستی او می باشد.

اسم گل گفتن نیارد گل بیار
اسم گفتی رومسمی را بیار

تبتی برخلاف فطرت است

انسان به بقاء خود علاقمند است، و بقاء وجود انسان در طول ادوار زمان به بقاء فرزندان اوست همانطوریکه خود او هم بقاء وجودی اجدادش می باشد.

بنابراین هیچ فردی هرگز به انقراض سلسله نسب خود راضی نمی شود، در حالی که لازمه تبتی انقراض نسل در میان جامعه است زیرا با آنکه فرزند از

پدر خود واقعاً منقطع نمیشود ولی در میان جامعه فرزند کسی دیگر شمرده شده و بنام فامیلی وی خوانده می شود و بالأخره به مرور زمان و در زمان زندگی خود و یا فرزندانش بکلی از نژاد خویش گسسته شده و به نژاد پدر خوانده می پیوندد.

پس از مقدمه مذکور به این نتیجه می رسیم که قانون تبتی برخلاف فطرت بشر بوده و از مقتضای طبیعت ذاتی انسان منحرف است زیرا اگر چه شخص گاهی به جهت پاره از اغراض به قطع فرزند از خویشتن و در آوردن وی به فرزند کسی دیگر، تن می دهد ولی صدور این عمل احیاناً از او اثبات مطابقت آنرا با مقتضای فطرت او نمی کند زیرا در مورد قوانین دیگر هم که با فطرت مطابقت کامل دارند تخلف مشهود است و منشأ آنهم عدم تصور نتایج عمل و یا ضعف اراده و عدم توانائی بر کنترل نفس در مقابل امیال زود گذر و سائر علل روانی می باشد، در نتیجه انسان که فطرتاً بالبداهه باید در مقایسه منافع و همچنین در مقایسه لذائد (بنا به اصالت لذت که مبنای علمی برخی از نویسندگان حقوقی میباشد) باید منفعت اهم را بر مهم و لذت مستمر

را بر لذت کوتاه مقدم بدارد، گاهی جهت عکس پیموده و به خاطر منفعت کم ولذت کوتاه منافع مستمر خود را از دست می دهد با اینکه فطرت و ندای درونی خودش او را محکوم می کند.

مصونیت نسل

بطوریکه گفته شد ممکن است انسان برای پاره‌ای از اغراض فرزند خود را به فرزندی کسی دیگر در آورد، ولی هرگز رضا نمی دهد که در نسلهای بعدی این عمل انجام یابد همانطوری که شخصی که خودش به یک عمل خلافی مانند استعمال تریاک اقدام می کند با اینکه خودش مرتکب آن می گردد هرگز راضی نمی شود فرزندان او به آن اقدام

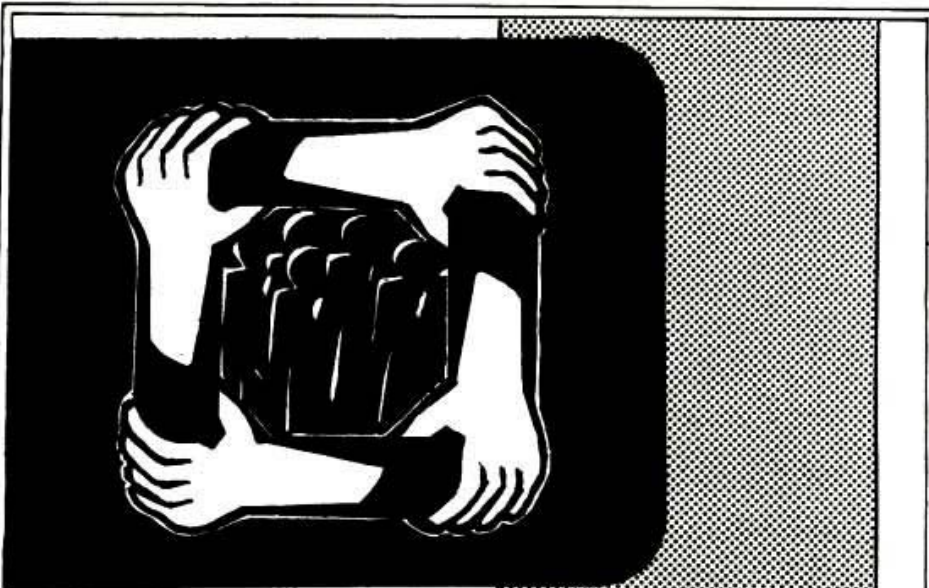
نمایند بنابراین قانون تبتی همواره نسل شخص را به انقضای تهدید می کند. زیرا ممکن است در هر طبقه از طبقات نسل وی، تبتی رخ دهد و فرزند زادگان وی را تاج نماید.

ولی فردی که قانون مقدس عدم جواز تبتی بر او سایه افکننده باشد اطمینان دارد که فرزندان او نسل بعد نسل در پرتو حمایت آن از دستبرد دیگران مصون است و همواره ضامن حفظ امانت و بقاء وجودی وی در میان جامعه می باشد آری نسل انسان بطوریکه گفته شد بقاء وجودی او در طول زمانهای آینده بعد از بسر آمدن عمر کوتاه خود او می باشد.

بقیه از صفحه ۶۵

مورد آنها قیام مسلحانه و خروج به سیف و مقابله مسلحانه باشد و اما اگر مقابله سیاسی و ارشادی بود ولی دشمنش علاوه بر مقابله سیاسی به سرکوب و کشتن فرزندان مسلمانان هم اقدام کند مشمول هیچیک از این احادیث واقع نمی گردد.

خلاصه کلام اینکه این دسته از روایات ابدادالنتی برکراحت خروج و قیام مسلحانه برای دفع ظلم و اثبات حق در مورد غیر از امام معصوم مثل فقهاء و مؤمنین عدول در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه، به ویژه هنگامی که زمینه پیروزی و موفقیت (گرچه مقطعی) و در یک قسمت از میهن اسلامی موجود باشد ندانند ولی اگر شواهد و قرائن امید به پیروزی را بسیار کم و از طرفی زمینه پیشرفت مبارزه ارشادی و فرهنگی آماده تر باشد پرداختن به ارشاد و ایجاد تحول فرهنگی و پرداختن به مبارزه مسلحانه که نتیجه عاجلش از بین رفتن جان و مال پایه گذاران حکومت اسلامی است ارجح و احسن خواهد بود. دنباله دارد



گروه اقتصاد دفتر همکاری حوزه و دانشگاه
محمود عبداللهی



تعاونیها



یکی از مسائل مهم روز و مورد ابتلاء و نیاز جامعه ما، تعاونیهاست که در باره آن نظریات مختلفی ابراز گشته است. با توجه به اینکه تعاونی (اعم از تولید، توزیع و مصرف) نوعی شرکت است، لازم بنظر می رسد که ابتداء موضوع شرکت مورد بررسی قرار گیرد و پس از مشخص شدن خصوصیات و عناصر ثابت و متغیر آن و همچنین تعاونیها، به اظهار نظر و قضاوت در باره میزان مطلوبیت تعاونیها و نقشی که تعاونیها می توانند در پیشبرد اهداف اقتصادی جامعه اسلامی داشته باشند، پرداخته شود.

در باره آثار تعاونیها، دو نظر زیر مطرح است:

الف - تعاونیها از طرفی وسیله‌ای است برای جلوگیری از تمرکز ثروت و حاکم شدن سرمایه بر روابط و ضوابط اجتماعی و از طرف دیگر موجبی است برای ایجاد توازن اقتصادی در جامعه، زیرا افرادی که به تنهایی قادر به فعالیتهای اقتصادی نیستند، می‌توانند با پیوستن بهم و تجمع سرمایه‌های اندک در پرتو تعاونیها، به فعالیت اقتصادی پرداخته و در افزایش میزان تولید کالاها و خدمات مورد نیاز جامعه، نقش موثری ایفاء نمایند و ضمناً، بخاطر کمبود و یا نداشتن امکانات، مجبور نگردند برای دیگران مزدوری کنند.

ب - گرچه رفع خلأها و تأمین نیاز عموم افراد جامعه و بوجود آمدن توازن امری لازم است، اما گسترش فعالیت تعاونیها سبب می‌شود که تدریجاً امکان فعالیت برای بخش خصوصی از بین رفته و آزادی انتخاب شغل، از افراد گرفته شود، زیرا افراد هر چند قوی باشند، قدرت رقابت با جمع بهم پیوسته شرکتی تعاونی را - خصوصاً اگر از امتیازات و یژه‌ای برخوردار باشند - نخواهند داشت. و نتیجتاً باید به خاطر عدم توانایی برای رقابت به همان جمع پیوسته و در آنان هضم گردند بنابراین، با توجه به اینکه افراد نمی‌توانند در انتخاب نوع تولید و کار آزادانه تصمیم بگیرند، تعاونیها وسیله‌ای است برای پیدایش دولت‌سالاری و مقدمه‌ای برای نابودی بخش خصوصی و نهایتاً افت انگیزه فعالیت بیشتر و از بین رفتن روح ابتکار و خلاقیت، که به کاهش سطح تولید منجر خواهد شد.

لازم بنظر می‌رسد بدون اینکه در رد یا قبول یکی از دو نظر فوق سخنی گفته و یا قضاوت کنیم که شرکتهای تعاونی حلال مشکلات و عاملی برای جلوگیری از تمرکز ثروت است و یا اینکه وسیله‌ای برای بوجود آمدن دولت‌سالاری و از کار انداختن فعالیت خصوصی می‌باشد، بعنوان مقدمه دو نکته را متذکر شویم:

۱ - کدام تعاونی؟ قبل از قضاوت، برای کسی که می‌خواهد اظهار نظر کند، باید مشخص باشد که منظور کدام تعاونیها است؟ تعاونیهایی که امتیازات دولت و بیت‌المال نسبت به آنها بی حد و حساب بوده و منحصرأ امکانات، بطرف آنها سرازیر است بگونه‌ای که امکان فعالیت آزادانه از دیگران سلب



می‌شود؟ آیا تعاونیهایی که دولت نیز در آنها سرمایه‌گذاری می‌کند یا سرمایه فقط مربوط به خوداعضاء است؟ برای سهام‌وسرمایه افراد حد وحصری وجود دارد یا خیر؟ اعضاء ملزم به کار تمام وقت در تعاونی می‌باشند و یا چنین نیست؟ حق دخالت و رأی براساس مقدار سرمایه است و یا افراد از جهت حق دخالت و اظهار نظر مساوی هستند، هرچند از نظر سرمایه مختلف باشند و.....؟

چهارچوبه تعاونیها مشخص نبوده است

اصولاً چنانچه به سابقه و تاریخچه تعاونیها در مناطق گوناگون مراجعه کنیم، هیچگاه چهارچوبه غیر قابل‌تغییری برای تعاونیها پیدا نمی‌کنیم. البته عناصری را به عنوان ارکان تعاونیها ارائه داده‌اند، اما آنها در همه جا یکسان و هماهنگ نبوده است. حتی با گسترش تعاونیها خواسته‌اند چند اصل را به عنوان اصول ثابت مطرح کنند ولی عملاً چنین چیزی با چهارچوبه مشخص، تحقق پیدا نکرده است و انتظار تحقق چنین امری در نقاط مختلف، با داشتن مکتبهای اقتصادی متضاد، نمی‌رود.

نکته‌ای که مؤید این مطلب می‌باشد، این است که تعاونی‌ها، با گسترش خاص، هم در جوامع سرمایه‌داری مطرح بوده و هم مورد استقبال کشورهای سوسیالیستی قرار گرفته‌اند.^۱

روشن است که یک موضوع، چنانچه دارای چهارچوبی خاص و عناصر غیرقابل‌تغییر باشد، نمی‌تواند با دو فلسفه متضاد همراه گردد. هماهنگی تعاونیها با نظام‌های سرمایه‌داری و اشتراکی، نشانگر این است که علیرغم قدر مشترک تعاونی‌ها، یعنی تعاون و بهم پیوستن یک گروه و تکیه روی جمعی بودن فعالیت اقتصادی، دارای ارکان و عناصر مختلفی هستند که ممکن است با یکدیگر تفاوت‌های بسیاری داشته باشد، عناصری که برای تعاونیها در نظام اشتراکی مورد توجه است، با فرمانروائی مطلقه دولت و مدیریت همه‌جانبه و متمرکز آن، تناسب دارد و اصولی که برای تعاون در نظام سرمایه‌داری مورد قبول است، طبیعتاً با

(۱) مارکس اعتقاد داشت که نهفت تعاون، یکی از نیروهای پیشرو در حال تحول جامعه است.



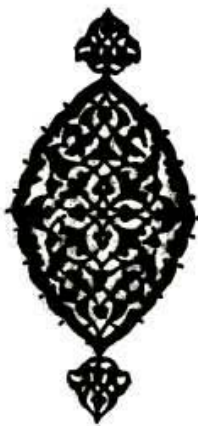
ضوابط این نظام، هماهنگ می باشد.

به عنوان مثال، در مورد عضویت آزاد یا اجباری، هرچند اشتراکی مسلکان، مدعی باشند که ورود در تعاونیها آزاد است، ولی عملاً طرفدار این آزادی نمی توانند باشند، زیرا امتیازات وامکانات را به حدی متوجه تعاونیها می کنند که برای وارد نشدن عموم در تعاونی، زمینه ای باقی نمی ماند. همچنین، در مورد حق دخالت اعضاء در امور تعاونی، براساس مقدار سهام، یا تساوی اعضاء در حق اظهار نظر نسبت به فعالیت تعاونی و بدون توجه به میزان سرمایه، از مسائلی است که طبعاً دو دیدگاه سرمایه داری و سوسیالیسم نمی توانند نسبت به آن، مشابه باشند.

با توجه به اینکه در جامعه اسلامی لازم است همه مقررات اقتصادی و غیر اقتصادی منطبق با فقه و ضوابط اسلامی باشد و تعاونیها نیز از این قاعده مستثنی نیستند و قبل از قضاوت در مورد رد یا قبول آنها، باید با لحاظ انطباق تعاونی ها یا شرکت که در منابع فقهی مطرح گردیده، معلوم شود که ضوابط و عناصر شرکت کدام است؟ و آیا اگر مجموعه ای از ضوابط و اصول عام تر تعاونیها را مورد توجه قرار دهیم (مثل: هرنفر یک رأی، حق دخالت بر مبنای مقدار سهام یا میزان سرمایه، تقسیم سود براساس کار، عدم تقسیم سود و.....) با ضوابط شرکت، سازگاری خواهد داشت یا خیر؟

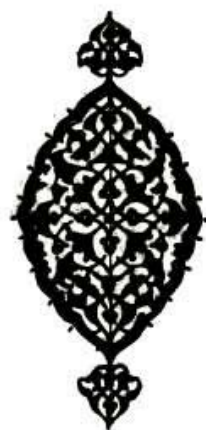
۲ - شرعی بودن، غیر از انتخاب اصلح است

در اسلام، یک سلسله قوانین ثابتی وجود دارد که براساس نیازهای انسان، پیش بینی شده است ولی برای شکل اجراء و پیاده شدن آن، قالب مشخص و غیر قابل تغییری وجود ندارد بلکه با لحاظ تحولاتی که در جوامع بوجود می آید، اجرای قانون شکلهای متفاوتی بخود می گیرد. مثلاً: جهاد در اسلام به عنوان یک قانون ثابت، پیش بینی شده است ولی پیاده کردن آن در یک زمان احتیاج به مهارت در تیراندازی و اسب سواری داشته و در زمان دیگر آشنایی با سلاحهای گرم و مدرن و ماشینهای عظیم جنگی و دیدن دوره های مربوطه برای بکارگیری آنها و کسب مهارتهای خاص، لازم می باشد.



در مسائل اقتصادی نیز چنین است. انسان باید با تلاش و پیگیری، نیازهای خود را با استفاده از منابع طبیعی تأمین نماید و تفوق و حاکمیت اقتصادی را نیز تحقق بخشد. ولی تغییر و تحول اوضاع اجتماعی، افزایش جمعیت، گسترش سرمایه‌گذارها در کارهای تولیدی و صنعتی، شکل فعالیتهای اقتصادی انسان را برای رسیدن به اهداف مورد نظر عوض می‌کند لذا می‌بینیم با توجه به این تحولات، در نوع قراردادهای اقتصادی و مبادلات، مانند تجارت، شرکت و مضاربه نیز دگرگونی خاصی بوجود آمده است. آنچه لازم به تذکر می‌باشد این است که اگر چه هدف در سیستم اقتصادی اسلام، تأمین منافع و بوجود آوردن رفاه در مسیر تکامل برای همه می‌باشد، اما طبیعی است که با تغییر شرایط و در مقطعی متفاوت، برنامه ریزیها و سیاستهای مختلفی باید پیش‌بینی گردد. درست است که ما قراردادهای اقتصادی در شکل مضاربه، مزارعه، اجاره، شرکت و نظائر آنها داریم اما اینکه ما برای رسیدن به اهداف اقتصادی کدام نوع از این قراردادها را گسترش دهیم، باید شرایط مختلف و گوناگون جامعه را بررسی کرده و براساس همه آن شرایط، تصمیم بگیریم، زیرا همانطور که برای انتخاب نوع اسلحه مناسب جهت تأمین حاکمیت نظامی از فکر خود استفاده می‌کنیم، در انتخاب نوع فعالیت اقتصادی برای رسیدن به هدف (یعنی حاکمیت اقتصادی) نیز می‌بایست با توجه به مقطع زمانی که در آن زندگی می‌کنیم از فکر خود بهره بگیریم، مثلاً در این مورد تصمیم بگیریم که آیا مصلحت است مضاربه را گسترش دهیم یا برای وسعت تعاونیها در قالب شرکت برنامه‌ریزی کنیم و یا اینکه افراد را به فعالیت خصوصی غیر گروهی، تشویق نمائیم. اینها غیر از اصل مشروعیت مضاربه و اشکال شرعی نداشتن قرارداد مضاربه است.

نسبت به مسئله خاص تعاونیها نیز همین امر جاری است و جهت روشن شدن موضوع، مناسب است اشاره کنیم که اعضاء شرکت می‌توانند یک سلسله ضوابطی را که امروز در تعاونیها متداول است و در قرارداد شرکت از نظر فقهی ذکر آن الزامی نیست، با استفاده از «شرایط ضمن عقد»، یکدیگر را بر آنها متعهد سازند. مانند اینکه با «شرط»، سهامداران را به کار تمام وقت یا پاره وقت



مجبور کنند. اما عدم اشکال این شروط و انطباق آن با موازین، غیر از این است که در هر وضعیت و موقعیتی، شرط کار اعضاء به نفع شرکت بوده، مصلحت اقتصادی داشته و حتماً با هدف، هماهنگ تر باشد. چنانچه اگر فرد یا گروهی برای مدت کوتاهی به منظور کارکردن در یکی از شهرها ساکن گردند، از نظر حقوقی هم می توانند مسکن مورد نیاز خود را اجاره کنند و هم می توانند آنرا خریداری نموده و پس از رفع نیاز به فروش رسانند. هر دو عمل، مطابق ضوابط شرعی می باشد ولی روشن است که بدون اشکال بودن این امر غیر از این است که کدامیک (اجاره یا خرید)، با لحاظ شرایط و موقعیت، به مصلحت آنهاست. در کلیه قراردادها و از جمله شرکتها، قاعده «شرط ضمن عقد» می تواند شرکت را با شرایط مختلف، هماهنگ سازد. ولی اینکه مصلحت با کدامیک از این شرایط تأمین می شود و کدامیک را باید انتخاب کرد، مطلب دیگری است (بررسی بازتاب حرکت های اقتصادی، انگیزه ها، شرائط اقلیمی و..... دقت همه- جانبه می تواند ما را در اتخاذ سیاست های اقتصادی صحیح و انتخاب اصلح، یاری نماید).

با توجه به مقدمه ای که گذشت، لازم است موضوع شرکت را مورد بحث قرار دهیم.

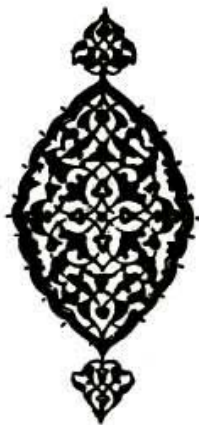
شرکت قراردادی

شرکت که در فقه از انواع مبادلات بشمار آمده و جنبه اقتصادی خاصی دارد، به عنوان «شرکت عقدی» مطرح است.

تعریف شرکت عبارت است از «بستن قرارداد برای بکار اندازی سرمایه مشترک در فعالیتهای اقتصادی»^۱ روشن است که اطلاق شرکت، به اعتبار

(۱) «كما تطلق الشركة على المعنى المتقدم تطلق على معنى آخر وهو الواقع بين اثنين او اكثر على المعاملة بما لم يشترک بينهم وتسمى الشركة العقدية» (تحریر الوسیله ج ۱ ص ۶۲۳).

گرچه برخی از فقها قراردادی بودن شرکت را مطرح نکرده و یا منکر هستند، اما در کتاب جواهر الکلام در این جهت نقل اجماع می شود و در تعاریفی هم که در برخی از کتب فقهی مانند قواعد و مسالک آمده، تصریح گردیده است که شرکت دو نوع است «قراردادی» و «غیر قراردادی». البته فقها قبل



فعالتهای اقتصادی است که انجام می‌گیرد نه صرفاً تعهد ابتدائی. مثل اینکه چند نفر با پیوستن به هم و ضمیمه کردن مال خود سرمایه‌ای تشکیل داده و قرار می‌گذارند که با آن سرمایه مشترک، یک نوع فعالیت اقتصادی انجام دهند این عمل، «شرکت عقدی» نامیده می‌شود.

شرکت دارای دو رکن اساسی است: سرمایه و اعضاء که به توضیح آنها می‌پردازیم:

دنباله دارد

از شرکت قراردادی، شرکت دیگری را مطرح کرده‌اند که می‌توان از آن به عنوان «شرکت مطلق» یاد کرد و نسبت به شرکت قراردادی جنبه مقدمه دارد، این شرکت مطلق عبارت است از اینکه مالی بطور مشاع، متعلق به دونفر یا بیشتر باشد. تعبیری که مرحوم محقق در این زمینه در کتاب شرایع آورده چنین است:

«اجتماع حقوق الملائک فی الشئی الواحد علی سبیل الشیاع» یعنی اجتماع حق چند نفر مالک در یک چیز بطور مشاع.

این مشارکت خود دارای اقسام زیر است: ۱- شرکت در عین ۲- شرکت در منفعت (مانند دونفر خانه‌ای را اجاره می‌کنند و در بهر مندی آن شریک می‌شوند) ۳- شرکت در حق (دونفر یا بیشتر به کارهای مقدماتی عمران زمین می‌پردازند و بر زمین مشترکاً حق پیدا می‌کنند).

عوامل و اسبابی که این نوع شرکت را بوجود می‌آورد، به دو دسته تقسیم می‌شوند: سبب اختیاری و عامل غیر اختیاری.

۱- سبب و عامل اختیاری، مانند:

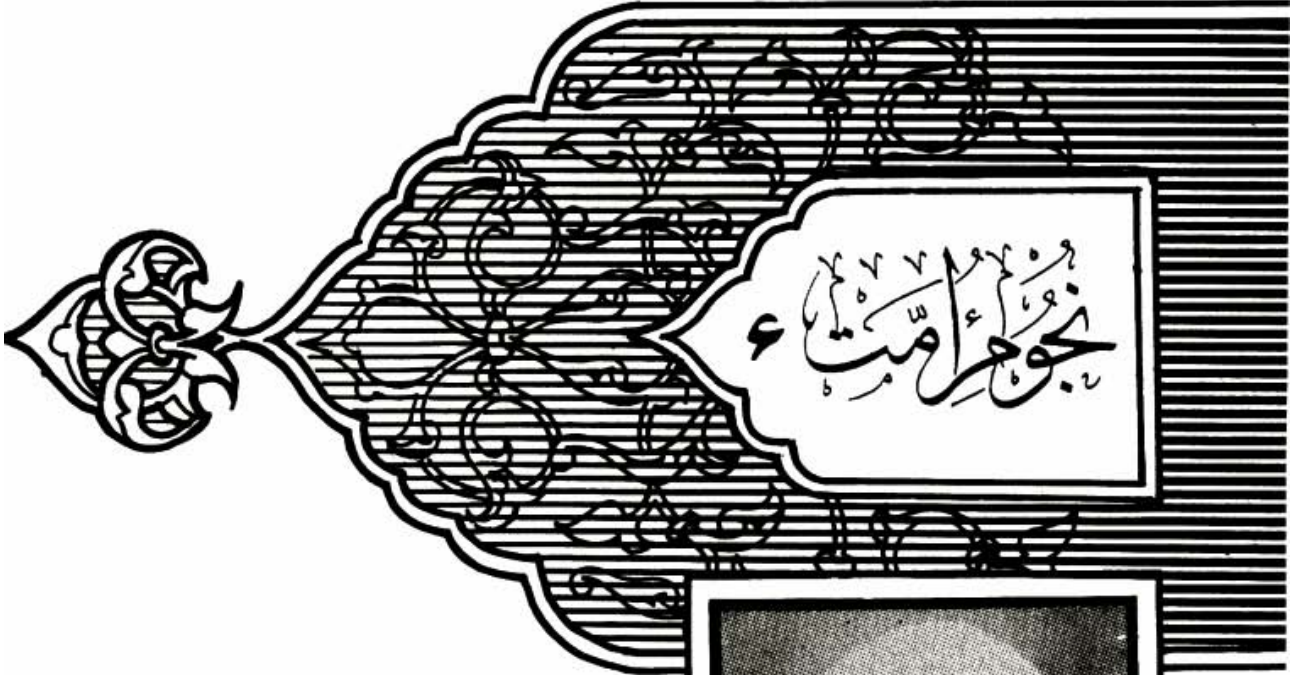
الف - معامله مشترک: دونفر یا بیشتر پولی را روی هم گذارده و یک خانه و یا ماشینی خریداری می‌کنند، این معامله مشترک، سبب شرکت آنان در منزل و یا ماشین می‌گردد.

ب - کار مشترک: دونفر با هم به صید ماهی می‌پردازند و تور ماهیگیری را به آب انداخته و به اتفاق هم، ماهی صید می‌کنند. در نتیجه ماهیهای صید شده بطور مشاع تعلق به هر دو نفر خواهد داشت.

ج - خلط و امتزاج: دو نفر یا بیشتر، کالای خود را به یکدیگر مخلوط می‌کنند، بگونه‌ای که عرفاً بصورت یک چیز درآمده و از یکدیگر مشخص نمی‌باشد آمیختن دو کالا سبب می‌شود که مال، مشترک شده و آن کالا به ملکیت هر دونفر درآید.

۲ - سبب و عامل غیر اختیاری، مانند ارث، پدری فوت می‌شود ورثه او نسبت به اموالش مالکیت مشترک پیدا می‌کنند. در حالی که هیچگونه انتخاب و اختیاری در این اشتراک نداشته‌اند. (جوهر ج ۲۶ ص ۲۹۰ - تحریر الوسیله ج ۱ ص ۶۲۲ - مستمسک ج ۱۳ ص ۲۲۳).





آية الله
آقا میرزا
محمد علی
شاہ آبادی

(رحمة الله عليه)





خاندان آن مرحوم

پدرش مرحوم شیخ محمدجوادبن محمدحسن، حسین آبادی^۱ اصفهانی از اکابر تلامذه صاحب جواهر بوده و از او اجازه اجتهاد و روایت داشته (تاریخ اجازه روایت در سال ۱۲۶۵ بوده) و نیز از شیخ انصاری مجاز بوده است. تألیفاتی در فقه و اصول و غیره به نامهای: «الریاحین»، «بساتین الریاحین»، «کنوز اللیالی»، «السراج الوهاج فی شرح نتایج الاصول»، «ترجمه نجات العباد»، «الرسالة الاحمدية»، «بحرالبکاء» و «ترتیب خلاصة الاقوال للعلامة الحلی» دارد که فقط آخری در سال ۱۳۱۲ در اصفهان به چاپ رسیده است، این عالم جلیل مدت چهارده سال در طهران ساکن بوده و در مسجد سراج الملک خیابان جمهوری اسلامی (شاه آباد سابق) به امامت و تدریس اشتغال داشته^۲ و سپس به اصفهان بازگشته و در سال ۱۳۱۲ (ه.ق) وفات کرده و در تخت فولاد در تکیه آقا حسین خوانساری بخاک سپرده شد.

برادرش مرحوم شیخ احمدبن ملامحمد جواد متولد ۱۲۷۸ (ه.ق) در اصفهان، از اعظم علما و اکابر و وعاظ اصفهان بوده و یکی از شاگردانش در باره او می نویسد:

«آن ستوده خصال در اموری چند متفرد بود.

- اول: در حافظه و ذکاء، اعجوبه عصر بوده، دعاهاى طولانى مثل دعای ابوحمزه ثمالی را بطور تقطیع در قنوت نوافل با لهجه بسیار جذابی قرائت می نمود.
- دوم: در احاطه بر فروع فقهیه بطوری مسلط بود که عدیل و نظیری نداشت.
- سوم: در اخلاص و ارادت به خاندان عصمت و طهارت جدیت تامه داشت.
- چهارم: در قنوت و جوانمردی و فرزانگی آیت وقت بود.»

(۱) حسین آباد قریه کوچکی است در جنوب اصفهان.

(۲) مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی می گوید: من در مسجد سراج الملک با ایشان نماز جماعت خوانده ام.



آن مرحوم در سن جوانی به درجه اجتهاد رسید و از بزرگانی چون صاحب روضات و برادرش میرزا محمد هاشم خوانساری پنج اجازه داشت و در سال ۱۳۰۸ (ق. هـ) یعنی در سن سی سالگی ششمین اجازه را پدرش برایش نوشت. او مدت قریب به پنجاه سال در محله بیدآباد اصفهان به اقامه جماعت و هدایت و ارشاد مردم مشغول و مخصوصاً در هفته، سه چهارشب منبر می رفت و مردم را با مواظب شافیه و نصایح کافیه بهره مند می نمود و در ماه مبارک رمضان، نماز و منبر آن مرحوم رونق و اهمیت بسزائی داشت. رساله هائی در فقه و اصول از تقریرات اساتیدش از او بجای مانده که چاپ نشده است.

آن مرحوم در سال ۱۳۵۷ (ق. هـ) در سن هشتاد سالگی از دنیا رفت و در تخت فولاد در بقعه تکیه حاجی میرزا ابوالحسن بروجردی در بکوشکی مدفون گردید. برادر دیگرش مرحوم میرزا علی محمد، ملا محمد جواد متولد ۱۲۹۱ (ق. هـ) در اصفهان است، دوران کودکی خود را در اصفهان و سپس در خدمت پدرش به طهران آمده و به تحصیل مشغول شد، آنگاه با پدرش به اصفهان مراجعت و پس از وفات او به عتبات عالیات مشرف شد، سالها در کاظمین علیهما السلام اقامت داشت و اواخر عمر را در نجف اشرف بسر برد و در سال ۱۳۷۳ (ق. هـ) در همانجا به رحمت ایزدی پیوست و در وادی السلام نجف مدفون شد، او از مرحوم سید حسن صدر، صاحب کتاب تأسیس الشیعه، اجازه داشت.

آیه الله شاه آبادی (رحمة الله علیه)

مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد علی شاه آبادی در سال ۱۲۹۲ (ق. هـ) در اصفهان متولد شد، مقدمات علوم را از محضر پدر بزرگوارش فرا گرفت و سپس از محضر برادرش مرحوم آقا شیخ احمد بیدآبادی و نیز حوزه درس میرزا محمد هاشم خوانساری چهارسوقی



صاحب کتاب مبانی الأصول بهره‌مند شد. سپس در تهران فقه و اصول را از محضر مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی صاحب کتاب شرح رسائل متوفای ۱۳۱۹ (ه.ق) و فلسفه را از محضر مرحوم میرزا هاشم گیلانی متوفای ۱۳۳۲ (ه.ق) و عرفان را از مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه متوفای ۱۳۱۴ (ه.ق) فراگرفت و سپس برای تکمیل مراتب علمی به دارالعلم نجف اشرف رهسپار گردید.

و بحث آیات الله العظام مرحوم شیخ محمد کاظم خراسانی^۳، مرحوم شیخ فتح الله شریعت اصفهانی^۴ و مرحوم میرزا حسین خلیلی^۵ را درک کرد و آنگاه به سامراء رفته و در درس مرحوم آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی (میرزای دوم) شرکت جست و از افادات آن بزرگوار بهره‌ها برد.

بازگشت به ایران:

با اینکه مرحوم میرزای دوم و یکی دیگر از اساتیدش تمایل داشتند که معظم له در این حوزه علمیه بمانند ولی بنا بر اصرار والده محترم خود، مجبور به آمدن به ایران گردید و در تهران خیابان جمهوری اسلامی (شاه آباد سابق) سکونت گزید و در مسجد «سراج الملک» یعنی مسجدی که جدش در آن اقامه جماعت می کرد به اقامه نماز و ترویج و تبیین معارف اسلام پرداخت.

(۳) در گذشته ۱۳۲۹ (ه.ق).

(۴) متوفای ۱۳۳۹ (ه.ق).

(۵) متوفای سنه ۱۳۲۶ (ه.ق).

(۶) علت اشتها رایشان به شاه آبادی به همین جهت بوده است.



ورود به قم:

مرحوم شاه‌آبادی در سال ۱۳۴۷ (ه.ق) به حوزه نوپای قم آمد و به تربیت و تعلیم مشتغلین علوم دینی همت گماشت و شاگردان وارسته و مبرزی را تربیت کرد که هر کدامشان توانستند چونان شمس فروزان جوامعی را از انوار خود روشن کنند. برجسته‌ترین شخصیتی که از انوار علوم ربانی این عارف کامل اقتباس کرده و از برکات انفاس قدسیه‌اش، توشه‌ها برگرفته، رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و مرجع تقلید شیعیان جهان حضرت آیه‌الله العظمی امام خمینی^۷ است.

اقامت دائمی در تهران:

معظم له به سال ۱۳۵۴ (ه.ق) بعد از هفت سال کوشش و تلاش و تربیت نفوس مستعد به تهران مراجعت نموده و در آنجا به ترویج دین و تدریس فقه و اصول و فلسفه و حکمت پرداخت و حدود دو سال در مسجد امین الدوله (واقع در بازار چهل تن) و سپس در شبستان مسجد جامع، اقامه جماعت کرد و از مسجد بعنوان سنگری برای مبارزه علیه دولت جائز وقت استفاده می‌کرد و در زمانی که رضاخان تصمیم جدی بر تعطیل مساجد و محافل مذهبی گرفته بود، ایشان مقاومت کرده و همچنان به وظائف شرعی و روشنگری ادامه می‌داد.

مبارزات مرحوم شاه‌آبادی:

مرحوم شاه‌آبادی که ماهیت پلید رژیم ستم‌شاهی و ضد اسلامی رضاخانی را به خوبی درک کرده بود، عقیده داشت که «اسلام از وجود دولت وقت در خطر است» و لذا با آن، مبارزه می‌کرد (و بطوری که نقل شده) در مسیر مبارزه، حدود یازده ماه در حرم

(۷) حضرت امام ۶ الی ۷ سال در رشته عرفان و فلسفه از ایشان بهره گرفته و استفاده کرده‌اند.



حضرت عبدالعظیم متحصن شد. در این تحصن مرحوم میرزا محمدقمی (معروف به حجت الاسلامی) و جمعی دیگر او را همراهی می کردند.

در رابطه با مبارزات این شخصیت اسلامی حضرت امام خمینی (که هیچ کس باندازه ایشان استاد را نشناخت) می فرماید: مرحوم آیت الله شاه آبادی علاوه بر آنکه یک فقیه و یک عارف کامل بودند یک مبارز به تمام معنی هم بودند.^۸

برخی از ویژگیهای آن مرحوم:

اولین ویژگی این عارف واصل، سجایای اخلاقی خاص و ظریف ایشان بوده که حضرت امام خمینی (مدظله العالی) را تحت تأثیر قرار داده و مجذوب ساخته تا حدی که ایشان در حق استاد خود فرموده: من در طول عمرم روحی به لطافت و ظرافت آیه الله شاه آبادی ندیدم.^۹

ویژگی دیگر آن مرحوم مهارت فوق العاده در تدریس عرفان بود که از حضرت امام خمینی نقل می شود که فرموده اند مطالب را از شارح فصوص بهتر بیان می کرد، مرحوم آیه الله شهید مطهری در این زمینه می نویسد:

او در سالهای اقامت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری در قم، سالها به قم مهاجرت کرد، فضلا از محضرش کمال بهره را می بردند در عرفان امتیاز بی رقیبی داشت یکی از اساتید بزرگ ما [امام خمینی] در آن مدت از محضر پرفیض این مرد بزرگ استفاده برده و او را بالاخص در عرفان بی نهایت می ستود.

و نیز از ویژگیهای ایشان این بود که با این مقام والای علمی، اصرار داشت برای عموم مردم صحبت کرده و معارف الهی را به آنان تعلیم و تفهیم کند و گاهی که به ایشان

(۸) از سخنان حضرت امام در دیدار با خانواده شهید حجة الاسلام والمسلمین مهدی شاه آبادی در عید مبعث ۱۳۶۳.

(۹) یادنامه شهید شاه آبادی ص ۸.



عرض می شد این مطالب را معلوم نیست غیر اهل علم بفهمند و درک کنند، جواب می دادند بگذارید این مطالب به گوش همین هاهم بخورد.
باز از امتیازات ایشان روشنفکری (به معنی صحیح کلمه) بود در یکی از نوشته های فارسی ایشان برای نجات مسلمین این پیشنهادها را می خوانیم:

- ۱ - تأسیس مجله دیانتی برای ترویج مقاصد مذهبی در افکار و اعمال جمعیت.
- ۲ - اقتصاد در امر معیشت و ترک قیود مضره که اهم مقاصد اسلام است.
- ۳ - ایجاد شرکت از روی قواعد علمیه برای ترقی تجارت مشروعه و صناعت و زراعت و ترویج البسه واقمشه مصنوعه اسلامی و مملکتی.
- ۴ - ایجاد اساس مقتضی تمکن دادن قرض الحسنه و سد باب قرض ربوی که موجب خرابی دنیا و دین است.
- ۵ - دفاع از صدمات غیر مشروعه به حقوق افراد جمعیت و غیره.
- ۶ -

تألیفات:

- تألیفات و آثار علمی آن مرحوم که واجد محتوای غنی و نشان دهنده ابتکار و مقام بلند علمی ایشان است عبارتند از:
- ۱ - شذرات المعارف: که به فارسی تألیف شده و چند بار به چاپ رسیده، چاپ سوم آن در ۸۸ صفحه جیبی است. نام دیگر این کتاب مرام الاسلام می باشد.
 - ۲ - القرآن والعتره: در ۲۶ صفحه رقیعی.
 - ۳ - الایمان والرجعة: در ۲۲ صفحه رقیعی این رساله ردی است بر کتاب اسلام و رجعت سنگلجی^{۱۰}.

(۱۰) نگاه کنید به مناہج المعارف میرکبیر خونساری پاورقی ص ۵۲۰.



۴ - الانسان والقطرة: در ۱۴۰ صفحه رقی. .

این سه کتاب به زبان عربی است و در سال ۱۳۶۰ در تهران چاپ سنگی شده است و نیز با ترجمه فارسی آن که به قلم فرزند ایشان حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد شاه آبادی است چندسال پیش در قم به چاپ رسیده است.

۵ - رشحات المعارف: قسمتی از درسهای عرفانی ایشان است که توسط یکی از ارادتمندانش تنظیم و در ۹۳ صفحه در مشهد در سال ۱۳۹۰ (ه.ق) چاپ شده است.

۶ - مفتاح السعادة فی احکام العبادة: (رساله علمیه) فارسی است که در سال ۱۳۵۸ در تهران به چاپ رسیده است.

آثار منتشر نشده:

۷ - حاشیه کفایة الاصول خراسانی در اصول فقه

۸ - منازل السالکین در عرفان

۹ - رساله العقل والجهل

۱۰ - رساله در نبوت خاصه

و برخی رساله های دیگر.

فرزندان آن مرحوم:

۱ - حجة الاسلام والمسلمین آقامیرزا جواد شاه آبادی که در سال ۱۳۶۰ (ه.ق) به رحمت ایزدی پیوست.

۲ - حجة الاسلام والمسلمین آقاشیخ حسین شاه آبادی که در سال ۱۳۷۳ (ه.ق) وفات کرد و در جوار مدفن والد معظمش مدفون شد.

۳ - حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محمد شاه آبادی سلمه الله تعالی، از



اساتید بزرگ حوزه علمیه قم.

۴ - حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ نصرالله شاه آبادی که در تهران اقامت دارند.

۵ - حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ روح الله شاه آبادی که در حوزه علمیه قم می باشند.

۶ - حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ نورالله شاه آبادی که در مجمع اسلامی لندن مشغول انجام وظیفه هستند.

۷ - مرحوم شهید حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ مهدی شاه آبادی که خدمات ایشان از بدو شروع نهضت مقدس اسلامی ایران برهیچکس پوشیده نیست و مدت های طولانی در زمان طاغوت زندانی شده و مقاومت و دفاع ایشان از اسلام در آن دوران سیاه مشهودعام و خاص بود و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در دوره اول و دوم مجلس شورای اسلامی از طرف اهالی تهران به مجلس راه یافت و خدمات الهی و خالصانه خویش را در این سنگر مقدس ادامه داد تا در تاریخ ششم اردیبهشت سال ۱۳۶۳ که برای بازدید از جبهه ها به جزایر مجنون رفته بود به فیض شهادت نائل آمد و به کاروان شهدای خونبار اسلامی پیوست.

خداوند انشاء... ایشان را با شهیدان کربلا محشور فرماید.

وفات:

سرانجام، این فقیه پارسا و عارف باتقوا پس از ۷۷ سال زندگی پربرکت، در روز پنج شنبه سوم صفر سال ۱۳۶۳ در تهران بدرود حیات گفت و به لقاء خدای خود شتافت و جنازه مطهرش با تجلیل و تکریم فراوان به شهری انتقال داده شد و در زاویه مرقد مطهر



حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در مقبره^{۱۱} شیخ ابوالفتوح رازی (مفسر معروف قرآن) دفن گردید. ۱۲

- (۱۱) این مقبره در قسمت شمالی صحن امامزاده حمزه واقع است و درب ورودی آن در صحن کوچک (زنانه) قرار دارد و در آن رجال با فضیلتی مدفون می باشند.
- (۱۲) در تنظیم این مقاله از کتابهای زیر استفاده شده است:
- ۱- تذکرة القیوریا دانشمندان و بزرگان اصفهان ص ۱۱۷- ۱۱۹.
 - ۲- ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۶۷- ۱۶۸.
 - ۳- گنجینه دانشمندان ج ۲ و ۴.
 - ۴- خلد برین ص ۱۳۵.
 - ۵- آثار الحجة ۲۱۷- ۲۱۸.
 - ۶- تاریخ طهران بخش مساجد ص ۴۰.
 - ۷- نقباء البشر ص ۹۲ و ۳۲۱ و ۱۳۷۰ و ۱۶۲۲.
 - ۸- رجال اصفهان ص ۷۹ و ۸۲ و ۸۳.
 - ۹- تاریخ حکما و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین ص ۶۷.
 - ۱۰- یادنامه شهید شاه آبادی.
 - ۱۱- خدمات متقابل اسلام و ایران.
 - ۱۲- نامه هفتگی پرچم سال چهارم، این هفته نامه در زمان حیات مرحوم آقای شاه آبادی منتشر شده است.
 - ۱۳- مصفی المقال ص ۱۱۷.
 - ۱۴- مناهیر المعارف.
 - ۱۵- آئینه دانشوران چاپ ۱۳۵۳ ه. ق. در این کتاب آمده است:
- آقای شاه آبادی علوم ریاضی را از آقا میرزا عبدالرزاق سرتیپ آموخته... و از نوشته های علمی معظم له تفسیری است مشتمل بر توحید و اخلاق و سیر و سلوک و شرحی بر مفتاح و شرحی بر فصوص الحکم قیصری.

هدية احمدية

في علم البارى تعالى

للحكيم المتأله جامع المعقول والمنقول آية الله الحاج ميرزا احمد الآشتياني قدس سره (م ١٣٩٥)

الحمد لله رب العالمين وحده لا شريك له، والصلاة على سيد المرسلين خاتم النبيين محمد وآله الطاهرين.

وبعد فيقول العبد الداخر الفاني احمد بن محمد حسن الآشتياني قدس سره: انه لما اثر بطريق اصحابنا الامامية رضوان الله تعالى عليهم، عن اهل بيت العصمة والطهارة وخزان العلم ومعادن الحكمة صلى الله عليهم افضل الصلاة وانميا، مطابقا لما دل عليه البرهان القائم، وموافقاً لما دل عليه الدليل الدائم في نعته تعالى: عالم اذ لا معلوم^١ وورد منهم: العلم ذاته ولا معلوم^٢، وكان البلوغ الى ساحة هذا المقصد الاسنى عسيراً على كثير من الافهام، وعويصاً لطوائف من الانام، وكان من منن الله تعالى على عبده الفقير الدائر بفضله الذي يمن به على من يشاء من عباده ما به يسهل الايمان التفصيلي بمعنى ما ورد منهم عليهم السلام على حسب الطاقة ووسع القابل.

آفتابى كزوى اين عالم فروخت اندكى گر پيش آمد جمله سوخت

وقال الله تعالى: «واما بنعمة ربك فحدث»^٣ فرأيت ابرام طرف من البيان، واثبات جملة من الكلام بالارقام يقرب الطريق الى حسن التصديق بذلك الاصل، ويسهل سبيل الوفود الى فناء ذلك الاساس الجزل، ذكراً للنعمة وشكراً للمنة وتذكراً لخلص الاخوة، وعلى من وفق للاستبصار ان يذكرني بالاستغفار، وهل جزاء الاحسان الا الاحسان، فائق مستعينا بالصمد الخالق.

اعلم يا اخا الحقيقة وصديق في الطريقة ان الفكر كما ورد عن مولى المتقين وامير المؤمنين صلوات الله عليه وعلى زوجته واولاده الطاهرين: مرآة صافية^٤ حاذت عالم اللب والحقيقة لان العقل - وهو ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان^٥ - سراج مضيئ وناصح امين وشرع من داخل^٦ و

(٢) الكافي، ١/١٠٧.

(٤) نهج البلاغة، الحكم ٤ و ٣٦٥.

(٦) مجمع البحرين، ٤ ع ق ل.

(١) نهج البلاغة طبع مصر خطبة ١٤٨.

(٣) سورة الضحى، ١١.

(٥) الكافي، ١/١١.

ميزان قوم غير ما حل، والفكرة توجيه بذلك البصر المعنوي ونورالسر الذي يكاد زيتته يضيئ الى وجدان السبيل لما تطلبه من المهام العلية والوقوف على المقاصد العالية السنية، واذا اخذت سراج العقل بيد بصيرتك واقتفيت اثر شعاعه واتبعته في ما يدلك وتابعته كلما يقودك، وتضرعت الى بارئك المتفضل المنان في ازدياد نورك وابتهلت اليه في اتمام ضياء شرك، وجاهدت في سبيله بنقض العلائق الزاهقة والتنزعة عن الكثرات الماحية والاغترار بالوان التعينات وصحائف الدائرات، فهديك الى طريق الرشد، ولتقن في وادي الرشاد، وتبلغ الى المرام الاقصى والمقام الاعلى، فتشهد ان لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم، وتشاهد ان الله يمسك السماوات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسكها من احد من بعده، وهل يمسك التماثيل التي لا ثبات لها من ذواتها والتصاوير التي لا ذات لها لولا تحققها بلمعات النور القيومي الا ما هو محض التحقق و صرف العينية والتشخص؟ ام هل يحكم على امر بالثبوت او يستصح لما هو امر غير النور والوجود نحو من النورية والوجود الا لاستضاءته مما حقيقته عين التحقق؟ او هل يثبت ويحصل في من غير امتداد ظل الشئ والنور؟ قال امير المؤمنين وامام المتقين «فلا يغرنكم ما اصبغ فيه اهل الغرور فانما هو ظل ممدود الى اجل ممدود»^١.

اگر از وسوسه نفس وهو دورشوی بی شکى ره ببرى در حرم دیدارش
وانت اذا رجعت الى ذاتك وتاملت في ان ليس بقاؤك منك، ولا تملك لنفسك نفعاً ولا ضراً، واذا مسك قليل من الضر كيف تدعوه لجنبك او قائماً او قاعداً وتتضرع اليه متملماً متبهلاً وجدت وعانيت ان ناصيتك بيد قيومك وحياتك وبقائك بانسجال سلسال^٢ الحياة من رشحات الحى الديموم «ما من دابة الا هو اخذ بناصيتها»^٣ فاذا لوحظ الى ان تعينك هذا قد استشرق بلمعة من لمعات بجرالنور العميم، وان نفسك وانيتك بركة من بروق ذلك السناء المحيط العظيم في هذا اللحاظ يقال: ان لك وجوداً هو مرتبة من مراتب الظل الممدود «انزل من السماء ماءً فسال اودية بقدرها»^٤ واذا شوهد ان تلك الانية المحدودة لشدة احتفاف الامكانات بها، وكثرة انغمارها في ظلام النقائص ظلمات بعضها فوق بعض، بحيث كلما طلبها طالب وفتش عنها باحث لم يكديرها، بل لا يراها الا غواشى مظلمة وضمام مردية، فليس في هذا المشهد الشريف الا التوجه الى حقيقة واحدة و شبيبة فاردة، « هو الله الذى لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر»^٥ وغيره محو موهوم و باطل مهزوم «كسراب بقية يحسبه الظلمان ماءً حتى اذا جاءه لم

(١) نهج البلاغة، خطبة ٨٥ طبع مصر.

(٢) انسجال، ريخته شدن، سلسال. آب شیرین، خوشگوار. منه ره

(٣) سورة هود، ٥٦.

(٤) سورة الرعد، ١٧.

(٥) سورة الحشر، ٢٣.

يجده شيئاً ووجد الله عنده فوفاه حسابه والله سريع الحساب»^١.

يك جراغ است در اين خانه وازپرتووی هرکجا می نگرم انجمنی ساخته اند
فارفع رأسک ايها اللبيب من وسادة نوم الغفلة و رقدة الحسرة، ترفع بنفسك عن الهوى الى
التعينات الأمكانية، سافر بطائر سرك الى شهود الحياة الصرفة الغير المحدودة والقدرة التامة القديمة
الازلية الواحدة بالوحدة الحققة الحقيقية، فتبصر وتفترس ولاحظ قيام الكل بقيوم ابدى وديموم
سرمدى «قل الله خالق كل شئ ثم ذرهم في خوضهم يلعبون»^٢.
في الكافي عن اميرالمؤمنين عليه السلام في ذيل ما اجاب به الجاثليق مما سألته عن حمل
العرش: «فبعظمته ونوره ابصر قلوب المؤمنين وبعظمته ونوره عاداه الجاهلون وبعظمته ونوره ابتغى
من في السماء والأرض من جميع خلائقه اليه الوسيلة بالاعمال المختلفة والاديان المشبهة فكل محمول
يحملة الله بنوره و عظمته وقدرته لا يستطيع لنفسه نفعاً ولا ضرراً ولا موتاً ولا حياة ولا نشوراً فكل
شيئ محمول والله تبارك وتعالى الممسك لهما ان تزولا والمحيط بهما من شئ وهو حياة كل شئ ونور
كل شئ سبحانه وتعالى عما يقولون علواً كبيراً»^٣.

قال تعالى شأنه: «الا انهم في مرة من لقاء ربهم الا انه بكل شئ محيط»^٤.

«ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب اليه من حبل الوريد»^٥.

«وهو معكم ايها كنتم»^٦.

«لا تدركه الأبصار وهو يدرك الأبصار وهو اللطيف الخبير»^٧.

«ما يكون من نجوى ثلاثة الا هورابعهم ولا خمسة الا هوسادسهم ولا ادنى من ذلك ولا

اكثر الا هو معهم»^٨.

«وهو معهم اذ يبيتون ما لا يرضى من القول»^٩.

(١) سورة النور، ٣٩.

(٢) اقتباس من سورة الرعد، ١٦ وسورة الانعام، ٩١.

(٣) الكافي، ١/١٢٩.

(٤) سورة فصلت، ٥٤.

(٥) سورة ق، ١٦.

(٦) سورة الحديد، ٤.

(٧) سورة الانعام، ١٠٣.

(٨) سورة المجادلة، ٧.

(٩) سورة النساء، ١٠٨.

«وما تكون في شأن وما تتلوا منه من قرآن ولا تعملون من عمل الا كنا عليكم شهودا اذ

تفيضون فيه»^۱.

«وما يعزب عن ربك من مثقال ذرة في الأرض ولا في السماء ولا اصغر من ذلك ولا اكبر

الا في كتاب مبين»^۲.

بی دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از دور خدا یا می کرد
عالم به خروش لاله آهو ست غافل به گمان که دشمن است او یا دوست

قال الله تعالى لموسى وهارون: «لا تخافا انى معكما اسمع وارى»^۳.

وقال امام المتقين وقائد الفر المحجلين خليفة رسول رب العالمين: «فما قطعكم عنه حجاب
ولا اغلق عنكم دونه باب، وانه بكل مكان وفي كل حين و او ان ومع كل انس وجان - وساق
الخطبة الشريفة الى ان قال - ولا يجتهد البطون عن الظهور ولا يقطع الظهور عن البطون، قرب فناى
وعلافتنا، وظهر فبطن و بطن فعلم ودان ولم يدن - الحديث -^۴.

یک جواز خرمن هستی نتواند برداشت هر که در راه فنا وره حق دانه نکشت

«ومن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلاً»^۵.

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد
جمال یا ز ندارد نقاب و پرده و لیک غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی چو شمع خنده زنان ترک سرتوانی کرد

بلی

عشق ز اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود
زین قصه بگذرم که سخن می شود بلند

بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست
تا بود باقی بقایای وجود کی شود صاف از کدر جام شهود
تا بود پیوند جان و تن بجای کی شود مطلوب کل برقع گشای
«يا قوم انکم ظلمتم انفسکم بائخاذکم العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم

(۱) سورة یونس ، ۶۱ .

(۲) سورة یونس ، ۶۱ .

(۳) سورة طه ، ۴۶ .

(۴) نهج البلاغة خطبة ۱۹۰ .

(۵) سورة الاسراء ، ۷۲ .

خير لكم عند بارئكم»^١.

ثم بعد ما تأملت فيما رسمنا لك وتنورت به، فما يجب ان تتأمل فيه ايضاً بالنظر الصائب، و تستقبله بالحدس القوى البالغ، و تستطلعه بالنور القدسي، و تصادف اطرافه بلحظات البصيرة الناقدة و تعلقو وتهبط اعلامه ومهابطه بروحك وتلج خباياه بسرك وتراود مخفياته بخفاك، لعلك تبلغ الى رفرف عال وتصعد الى قصر مشيد وتقرب من بطنان ستر تستأمن فيه على سر مستور مقنع باخفى لطائفك.

هو ان النور المعنوي والحياة الحقيقية الاصلية التي بها قيام كل نور ظلي وحياة اثرية وهي حقيقة الوجود التي لا يشوبها عدم ولا يطرؤها ظلمة حقيقة واحدة صرفة بسيطة قبال مطلق العدم والبطلان و بحيال مرسل الوصمة والنقصان فهو حق محض وحياة بحت وظهور ازلي وهاء مجدد كما هو مدلل بالبرهان ومشهود لأرباب القلوب والفرقان ومصروح به في السنة والقرآن.

«الله نور السموات والارض»^٢ «الله لا اله الا هو الحى القيوم»^٣.

اولم تنظريا صديق الى ما ورد في الكتاب العزيز الذي هو تنزيل من حكيم حميد، كيف يصف «قبضت قبضة من اثر الرسول»^٤ الذي هو لمعة من لمعات تلك الحقيقة اللامعة واثر من آثار تلك القدرة القديرة ولا يقاس الاثر بالمؤثر ولا الرقيقة بالحقيقة.

وبعد تمهيد ما قدمناه نقول: كما ان النور المحسوس العرضي - الذي قبال الظلمة الحسية وبديل الدجى الفضائية الذي هو جزء من سبعين جزءاً من نور الكرسي^٥ الذي هو جزء من سبعين جزءاً من نور العرش، الذي هو جزء من سبعين جزءاً من نور الحجاب، الذي هو جزء من سبعين جزءاً من نور الستر - كلما يطرء على صفحة ملونة بالوان، منقشة بنقوش يظهر جميع الألوان والنقوش، ولو فرض شموله لمطلق الصفحات فهو يظهر كل ما عليها ولها من النفوش الملونة واختلافات في تلك السطوح، ولولاه لما ظهر شئى منها «كلما اضاء لهم مشوا فيه واذا اظلم عليهم قاموا»^٦.

فتفطن من هذا ان ذلك النور الحقيقي المعنوي الذي ليس له حد ولا يدرك الا بالانخلاع عن كلية التعينات والبراءة عن مطلق العدم، وليس ذلك للممكن مما امكن، ولذلك من تفكر فيه تحير و

(١) سورة البقرة، ٥٤.

(٢) سورة النور، ٣٥.

(٣) سورة البقرة، ٢٥٥.

(٤) راجع سورة طه، ٩٦.

(٥) في اصول الكافي في باب ابطال الرؤية عن ابي عبدالله عليه السلام، الشمس جزء من سبعين جزءاً الخ منه راجع

الكافي، ٩٨/١.

(٦) سورة البقرة، ٢٠.

تزدق كما قيل:

فبك يا اعجوبة الكون غدا الفكر قليلا
انك حيرت ذى اللب وبلبلت العقولا
كلما قدم فكرى فيك شبراً فرميلا
ناكصاً يخبط فى عمياء لايهدى السبيلا^١

لا سبيل لاقبل مرتبة من دياجير العدم فى ساحة قدسه، ولا لادنى وصمة الفقدان محط فى صقع وجوبه، قد انقهر فى تلالؤ نوريته كل ظلام، واضمحل بحقيقته كل بطلان، فهو من صرافة حقيقته ولا تناهى نوريته وضيائه، واستغراق بهجته وبهائه، وانبساط تشعشع جماله ووفور...^٢ بحيث لا يطيق احد من الكروبين ان ينظر الى نور جماله الا من وراء الحجاب، ولم يطالع فى مقام كبريائه ملك مقرب الا وقد صار مهيماً وحيارى وباهتا وحسيرا فليس فيه خفاء و بطون وظلمة وكمون، ولا يمكن لاسبق غسق ان يتطرق اليه بوجه، ولا لاهن شفق^٣ ان يحوم حوم لمعانه من وجه «سابق الاوقات كونه والعدم وجود»^٤ بل كلما فرض من مراتب الدياجى فقد سبقه وتمكن بدله حقيقة النور، فما الظلمة هناك الا لفظ ظهر تحت العدم وقام مقام مؤداه ضياء معظم، وكما ان الفيض المنبسط الذى فعله واثره قد ظهر به كل معدوم ووجد به كل مفهوم ففيضه الذى هو نور ازلى صمدى وحياة سرمدية ابدية ازلى بان لا يكون فيه خفاء وفقدان وبالجملة فلو فرض ان ذلك النور الديموم له مرتبة من النورية دون مرتبة فما فرض نورا تاما غير متناه فى شدة النورية، بل جعل محدودا، فكل نور هو لذلك النور، لا يشذ عنه نور، فليس فيه عدم شئ بل نوره وظهوره، لكن لا ينسب ذلك الظهور الى ذلك الشئ لانه ظهور صرف مطلق للشئ و تعين ولا لشئ دون شئ، وهو بكل شئ محيظ فليس هناك ساء ولا ارض ولا غيرهما من الطبائع الممكنة ولكن هناك حقيقة نورية قد اشرقت على كل شئ واحيت كل حى، فهو اصل كل نور وحياة، ففيه تمام كل وجود بنحوالوحدة والبساطة وكمال كل كامل بوجه الاصاله والصرافة، فهو تعالى يعلم كل شئ فى مرتبة ذاته المقدسة عن كل شئ من جهة ان ذاته تعالى اصل كل وجود وموجود امكانى، وخالق ومفيض لكل حياة وحي ظلى والاشياء آثار وخالق مربوبون، فهى بوجوداتها وكمالاتها مع قصرالنظر عليها وقطعه عن الرذائل المكتسبة بالاعمال السيئة حكايات وانموزجات و رقائق وظهورات لباء خالقها وكمال مفيضها، «اولم يروا ان الله الذى خلقهم هو اشد منهم قوة»^٥ وهو تعالى يعلم ذاته بعلم هو عين ذاته الازلية وهو ظهور ذاته لذاته وانكشافها له وشهوده لذاته بذاته الذى هو محض النور الحقيقى.

(١) الاشعار من ابن ابي الحديد: راجع شرح نهج البلاغة ٥١/١٣.

(٢) هنا كلمة لا تقرأ.

(٣) شفق، سرخى افق بعد از غروب آفتاب وتباه وزبون از هر چیزی است. منوره

(٤) نهج البلاغة، خطبة ١٨١.

(٥) سورة فصلت، ١٥.

فظهر ان لكل شئ من الأشياء العالية، روحا كان او نفسا او جسما اصلا واحداً هو اصل الكل وحقيقة فاردة، هي حقيقة الكل والكل آثار ورفائق وروابط وعلائق ولان ذلك الاصل الديموم عين الحياة ومحض النور ولا غشية لبحث النور والحياة عن ذاته فيعلم الكل من ذاته، فالعلم ذاته تعالى اذلا معلوم.

ونقول ايضاً مزيداً لتقرير المرام: اذا وجد موجود فكون وجوده فيضا نازلاً من سماء الرفعة و رقيقة قائمة بالحقيقة اللامتناهية لاشبهه فيه، لكن لا بد ان تتنبه ان لكل موطن احكام ولكل نحو من التحقيق لوازم واطوار فالتعين الامتدادى لوجود الجسم مثلاً أنها هو لخصوص المقام النازل وعالم الناسوت والملك الظاهر، واما في المقام الشامخ العالى فليس جسم ولا امتداد ولا كمية ذات جهات، كما ليس هناك روح او نفس او سماء او ارض بل حقيقة نورية واحدة بالوحدة الحققة وحياة بسيطة في محوطة البساطة والصرافة اذا تنزلت اى افاضت واثرت و اوجدت وخلقت يكون فيضه بعد مروره عن العوالم المتوسطة ووقوعه في هذا العالم الكونى جسماً ممتداً و نفساً محرراً مريداً، وهكذا الحال في سائر المخلوقات. قال الله تعالى: «وان من شئ الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم»^١.

و نظير ذلك بوجه انه ليس في عقلك الاجمالى ولا التفضيلى كلمات والفاظ ولا في مثالك المقيد نغم واصوات، بل معنى بسيط ثم معانى ثم صور ثم بعد التنزل من تلك المنازل والتلون بالوان المراحل تعرض عوارض العالم اللفظى تسنح سوانح الوجود الصوتى الذى هو انزل المراتب ونعم ما قيل:

واندر صفت صدق و يقين صديقى

اي برده گمان كه صاحب تحقيقى

گر حفظ مراتب نكنى زنديقى

هر مرتبه از وجود حكمى دارد

ثم ان الله تعالى لاحاطته التامة بكل ماجلّ وقلّ وما بطن وظهر ولانه صانع كل شئ وفاطر كل حى، وهو العالم على الحقيقة بان كل شئ كيف صنعه وما اودع فيه ولا يعلم الشئ كصانعه وفاطره الذى اثبت ذاته وركب حقيقته وافاض تمامه جزءاً بعد جزء ومرتبة بعد مرتبة، فهو تعالى ابصر من كل شئ واعلم من كل عليم بكل شئ بحضور الاشياء له تعالى كلا وطراً ذرة وضياء وهباء جملة وفردى، بوجوداتها التى هي عين اشراقاته تعالى ومحض انعاماته، وصرف الروابط به وبحت التعلقات منه، «فلا يخفى عليه شخوص لحظة ولا كرور لفظة ولا انبساط خطوة في ليل داج ولا غسق ساج^٢ علمه بالاموات الماضين كعلمه بالاحياء الباقين وعلمه بما في السموات

(١) سورة الحجر، ٢١.

(٢) ساج طليسان سياه: خطوة بضم خاء ما بين قدمين است ودر اينجا اين مراد است وبه فتح خاء يك مرتبه گام زدن

است. منه.

كعلمه بالارضين السفلى^١ فسبحان من لا يشغله شأن عن شأن ولم ينته اليه نظر ولم يدركه بصر ادرك
الابصار واحصى الاعيان لا تستلمه المشاعر ولا تحجبه السواتر وهو الشاهد لا بمماسة والبائن
لا بتراخي مسافة^٢ بان من الأشياء بالقهر لها والقدرة عليها وبانت الأشياء منه بالخضوع له والرجوع
اليه، انا لله وانا اليه راجعون.

وليكن هذا اخر ما اوردناه في هذه الاوراق تذكارا لخلاصة الاحباب والاشفاق.
وعليك يا حبيبي بالتأمل في ما اهديناه لك بنظر الاعتبار والتدبر في اطرافه بعين الاستبصار،
وليكن همك التنزه عن الذين لا هم الا الانكباب على الغواصق الزائلة والاعتزاز بالامتعة العاجلة
والاعراض عن العلوم الباقية والمعارف الحقة، كما يرشدك الى ذلك ما ورد عن الامام الناطق بالحق
جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام على ما في كتاب ارشاد الشيخ المفيد رضوان الله عليه.
احسنوا النظر في ما لا يسعكم جهله، وانصحوا لانفسكم وجاهدوا في طلب ما لا عذر لكم
في جهله، فان لدين الله اركاننا لا تنفع من جهلها شدة اجتهاده في طلب ظاهر عبادته ولا يضر من
عرفها فدان بها حسن اقتصاده، ولا سبيل لاحد الى ذلك الا بعون الله عزوجل.^٣
فلا تكن يا حبيبي فيه ممن قيل فيه:

ما هي الا ذبالة نصبت تضيئ للناس وهي تحترق
وما اثر عنه عليه السلام كما في الكافي: «مثل الحريص على الدنيا مثل دودة القز كلما
ازدادت من القز على نفسها لقا كان ابعدها من الخروج حتى تموت غما».^٤
گرد خود چون كرم پيله برمتن بهر خود چه می کنی اندازه کن
والحمد لله رب العالمين.^٥

(١) نهج البلاغة، طبع مصر، خطبة ١٥٨.

(٢) نهج البلاغة، خطبة ١٤٨ مع اختلاف سير.

(٣) الارشاد للمفيد، ٢٦٥.

(٤) الكافي، ٣١٦/٢.

(٥) تم استنساخ هذه الرسالة وتصحيحها وتخريج منقولاتها في شهر المحرم الحرام سنة ١٤٠٥ هـ ق. وانا العبد الجاهل رضا

الاستادى.

معرفی یک کتاب ارزنده



دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

الدلیل

إلى موضوعات الصحفة التجادية

مؤسسة النشر الإسلامي التابعة
لجماعة المدرسين بقم المشرفة إيران

بسمه تعالی

کتاب «الدلیل» پیرامون موضوعات مختلفی از صحیفه سجادیه می باشد. در این کتاب مسائل اجتماعی، اخلاقی، اعتقادی و نظامی که حضرت سجاد صلوات الله علیه و علی آباءه الطاهرين مطرح فرموده اند بصورت دسته بندی و مبوب به اهل قلم و بیان وهمچنین به محققین و پژوهشگرانی که در زمینه مسائل فوق غور می نمایند. عرضه می شود.

عناوین کتاب از قرار ذیل است:

- | | |
|----------------|-----------------|
| ۱- باب التوحید | ۲- باب النبوة |
| ۳- باب الامامة | ۴- باب المعاد |
| ۵- باب الاسلام | ۶- باب الملائكة |
| ۷- باب الاخلاق | ۸- باب الطاعة |

- | | |
|----------------------|------------------|
| ۹- باب الذكر والدعاء | ۱۰- باب السیاسة |
| ۱۱- باب الاقتصاد | ۱۲- باب الانسان |
| ۱۳- باب الكون | ۱۴- باب الاجتماع |
| ۱۵- باب العلم | ۱۶- باب الزمن |
| ۱۷- باب التاريخ | ۱۸- باب الصحة |
| ۱۹- باب العسكرية | |
- هر یک از ابواب بین ۳ تا ۳۲ عنوان های فرعی دارد که مجموعاً حدود ۲۰۰ موضوع می باشد.

امید است نشر این اثر ارزنده خدمتی به جوامع علمی و فرهنگی باشد و از عنایات حضرت علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) بی نصیب نباشیم.

علماء امتك النجوم



آية الله أقاميرزا محمد علي شاه آبادي (رحمة الله عليه)

بها ۱۰۰ ريال

• آدرس: قم خیابان شهدا کوی ملک صادقی
• صندوق پستی: ۱۹۸
• تلفن: ۲۲۹۹۶